هو

رساله‌ای با برکت نور الهدایا یا مصحف فاطمی از کلمات با برکات علیا حضرت بی بی بهشتی اعلی الله مقامها صبیهٔ مرحومهٔ حضرت مستطاب قطب العارفین آقای میرزا ابوالقاسم راز شیرازی متولد سنه ۱۲۰۲ و متوفی سنه ۱۲۸۶ هجری قمری

قدسی راز شیرازی ۱۶ / ۲ / ۱۳۴۳

مصحف فاطمی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایت امیرالمؤمنین علیه السلام حمد و ستایش کنم خداوند را تا در یکبار
که امتثال امر را که اطاعتش عین ادبیت است و ادبیتش عین ازلیت است اما بعد این بحقدار شبی سر بجیب
تفکر فرو برده از افعال و احوال خود ملول بودم که آیا این تألیف که کردم آیا بطلوع طبع بزرگان دیگر است یا نه
خود آ صدائی شنیدم که جناب عین القضات فرمودند ای فرزند عزیز این کتاب را که تألیف نمودی عین
صواب است و نام کتاب بگذار نور الهدایت عرض شدم و مشعوف گردیدم الحمد لله رب العالمین که مطلب
بزرگان دین افتاده است لله فرمودند چیزی که از پیشه پردن پایه نزد ما ده ندارد و از عنایت بی نهایت
حق باب شریعت و ولایت مفتوح گردیده است که از دریچه ازل روزنه پیدا کرده آن با آن فیوضات
الهی سرریز به کلمات عربی و آیات قرآنی مستقر دارد میشود که در اول حال سالک حیران میشود بواسطه که یقین
کاملی پیدا نکرده است اما بعد که یقین کاملی پیدا کرد میداند که اینها از دریچه ملکوت الهی بنظر رسانیده از سالک
در راه الهی قدم زده میرسد و فیوضات الهی را دریافته و پایه ترقی او میشود و ترقی کاملی حاصل میکند و میفهمد که این
فیوضات الهی از دل او سرریز دارد ولی باو میرساند که چنین بکن و چنان بکن این هیچ نیست مگر نور محمد و آل
که از ظلمتهای رنگارنگ اهریمنی و معرفت خودش و نورش را در انسان بروز داده که انسان تکمیل بشود و معرفت
پیدا بکند تا آنکه قابل نور خودش بشود نور و فیوضات خود را جلوه دهد بآن سالک که راه الهی را طی کرده باشد
و خود را از طهارت خانه الهی پاک سازد و مجموع صفات رذیله از خود دور کند افعال و احوالش قبول حق گردد
حق گوید و حق بشنود و تلذذ احسن باشد وقتی چنین شد این سالک بدرجه بزرگی دین خدا که راه سلوک در راه

حق نموده و بنور حق که حبل المتین الهی باشد تمسک جسته و علم معرفت حق و نورش را دریابد و فیوضات لدنی تبیانی بظهور
میرسد که گوش احدی نشنیده است فهم و درک نکرده است برای آنکه عنایت ازلی حق بسیار پرده انداز است فهم هر کس رسد
اول باید بهره ازلی داشته باشد تا آن بهره او را بکشد به بوی حق خورده خورده ترقی و کمال پیدا بکند که از جانب نفخ ذاکرده کور
و ترقی برای او حاصل آید و سلوک در راه خدا و دین که شریعت مقدسه باشد پیدا بکند و بروش صاحب شریعت رفتار نماید که از جمله
دائماً و مطلقاً ذره ای شریعت مقدسه را فروگذار نکند و از جاده عبودیت بیرون نرود لکن وجه الهی را که دارد تا عنایت
بی نهایت حق شامل احوال کسی نشود و باب ولایت برای او مفتوح و گشاده گردد این است که بعد عرض میشود که از دریچه
ملکوت الهی فیوضات بر دل پایه و لبول الله از جلالت نفس نه مطمئن میشود آن وقت خداوند رحمن لطف را برای او داده و جبر
یکی دانه کرده قرآن مجید ذکر فرموده که یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
آن کسی سالک واقعی در حقیقت الهی میشود البته وعده خداوند حقیقت دارد و کم ندارد و خلاف ندارد بسالک رسیده و بعد از آن
که النفس از مراتب خود گذشته و مراتب قلب را دریابد بسیار لبول الله از مراتب قلب هم درگذرد که انشاء الله تفصیل
مراتب نفس را و مراتب قلب را عرض میکنم که خداوند عالم عالم تبیانی در این انسان ضعیف قرار داده است تا سالک
خودش نرسد محال است که اعتقاد بکند تا آنکه هنوز نرسیده قصه چگونه برای او ابداً باور ندارد فهم و درک نمیکند
حق هم دارد بواسطه که حلوا شیرین است اما از گفتن شیرین ندارد مگر کسی آنرا بچشد و بخورد و ذائقه اش تشخیص بدهد وقت
میداند حلوا شیرین است و الا یقین است هرچه عرض کنم نفی باشد و یقین پیدا نکند تا خودش لبول الله دریابد او
میداند که این بقدر هرچه عرض کنم و مراتبها حقیقتا بی انتها است و هر کس در خور فهم خودش سخن و بیان بکند بواسطه که مکملین اولیا
مراتبهای بزرگ دارند و فهم هر کس اقتضا نکند این بقدر درک و فهم را ندارم اما خداوند رحیم طوری خواسته است که با بچه
فهمی شعر میشوم الحمد لله رب العالمین هر خدا را شکر که از برکت پدر بزرگوارم آقای سید و مولای الشهید تا
میرزا ذهبی شکر این نعمت را چراغ الحمد لله رب العالمین هرچه دارم از ایشان دارم ختم در چنین
حیات بسیار الفت نیز کردند وقتی بود که طهران بودیم در خدمت ایشان حالات خود را عرض کردم

فرمودند کار تو تمام است تو از ادعیه گیری کن بعد فرمودند نمیتوانی که در دعاهایم دست گیری کنی وقتی فرمودند ریاضت تو را بس است
یکنفر درک سالک بنور ولایت باید لازم ریاضت و مجاهده نیست از از وقت تا کمال هر وقت یک اربعین ریاضت بکشم معلوم میشود
که ازین ندارد و بسیار رحمت خودرا مشاهده میکنم بواسطه فرمایش کفر بزرگی است معلوم میشود در ماه شعبان حضرت مرحوم آقا آنا دید چه
ظاهر شد مشاهده کردم دیدم که آن جناب دست آوردند و حضرت را گرفتند و طوری داخل یکمقدار را چنین فهمیدم بوسه دادند بعد که
این عبارت را نوشتم بعد این یکمقدار عرض کردم میخواهم که آن جناب را بپرسم فرمودند برای چه این عبارت را از این
یکمقدار سرزد نماز و روزه و حج و جهاد انکس کرد برد که خاک میکده عشق را زیارت کرد که تا عرض نمودم الحمد الله را
بجای آوردم که الحمد لله رب العالمین این عبارات که هر فقره از این یکمقدار بقبول بزرگان دین افتاده بود بوسیده درخود
خود رفتم و شکر الله را بجای آوردم که الحمد لله رب العالمین که التفات بزرگان دین است که مایه نجات دنیا و آخرت
باشد به درجات و درجه عنایات التفات ایشان مایه نجات سالک میشود بلکه در عنایات بیشتر کار را ساخته میگردد وقتی
که شمشیر در غلاف باشد معتبر است با بیرون آمدن از غلاف برهنگی بیشتر میباشد یکه این اولیاء خدا [illegible] عنایات و عنایات
شان یکسان است بلکه عنایات دفع بلیات هزار [illegible] که در عنایات تربیت میکنند در عنایات هم میکنند بلکه بیشتر از
عنایات را انکار نیز باشد این کارها از همه الموات بر نیاید مگر از اولیاء خدا علیه التحیه که از این دنیا رحلت فرمودند
ابدا شعور باید عالم دنیا هزار زنده چه قابلیت [illegible] ترجمه کسی را از محبت [illegible] کاملین است که میگویند خدا لحق
اولیاء را [illegible] وقتی خدمت مرحوم آقا مولای خودم عرض میکردم فرمودند آقا تو هنوز قید داری دوست داری از عبارات را
فرمودند این یکمقدار حیران بودم که این فرمایش چیست وقتی آمد که فهمیدم که درست فرمودند حال الحمد لله رب العالمین از
قید نیز فارغ و آسوده شدم حال بر بخوریم انبیا پیش ایشان که محجوب بودند درست فرمودند بعد از آن تا ده سال فهمیده شد
که آنچه فرمودند صدق بوده است و راست فرمودند این بنده این چنین شخص درویش را انکار کرد این اشخاص بی [illegible] میکنند
و قدر دان ندارند قدر این اشخاص را خدا میداند و لطف لطیف این را صاحب شریعت فرمودند که اولیاء آخر زمان
افضل از انبیاء بنی اسرائیل هستند که اگر رسول خدا تعریف فرماید اوصاف ایشان در خور فهم هر کس باشد

بقدر فهم خود عرض کنم در حدودی که کردم ایشان چنین کیمیا گشتند و سالکان تمام مس دارند کیمیا که مس را مبدل به طلا میگرداند و چون آن
ولذت آن کیمیا است در خور فهم هر کس نیست. شب بیست و هشتم ماه مبارک رمضان نشسته مشغول به ذکر بودم دیدم انوار ساطع
شده است آیینه این یکمقدار را گرفته است مثل آفتاب که بر در و پایه که بر دیوار است جهان نورانی طلوع بود که حضرت شاهنشاه
نمیشد که تا عرض شود شب عید فطر بود حضرت مبارک حضرت صادق سلام الله علیه منتظر بود در نماز بودم فرمودند
صاحب ولایت مشاهده کردم دیدم که حضرت صاحب ولایت ظاهر شد فرمودند روز جمعه عید دیدیم کاسه زعفرانی گذاردند
مشتری این یکمقدار علامت این بود که با [illegible] که خلق میگفتند فردا روز اول ماه نیست بعد معلوم شد
که فردا اول ماه بود ماه را دیده بودند این شربت افطار بوده است به سوره اذا جاء نصر الله والفتح سر خورد تا آخر ای بعد الی چنین
خداوند رئوف مهربان است که آن به فیوضات خود را به بندگان عنایت میرساند و معلوم میشود که آن نظر رحمت از بندگان
بر نمیدارد خداوند فرموده هر کس از شریعت مقدسه تجاوز نکند و پیروی شریعت مقدسه را کرد بجای رسید و هر کس که
بجا رسیده است حال است تا که پیروی شرع انور را طابق النعل بالنعل فرو گذار نکند و فرمایش ایشان را بجای یاد و در
که به مورد ایشان میرسد مثل آنکه حضرت رسول خدا فرمود بعد از خود دو چیز در میان شما میگذارم یکی قرآن و دیگری
عترت جواب دادند قرآن ما را بس است و عترت را فرو گذار کردند و پیروی ایشان را نکردند و مخالفت
صاحب شریعت را کردند و پیروی عترت ایشان را نکردند چه خون دلها که بر آن آل الله [illegible] الحال است تا قیام قیامت
و مثل چنین باید که پیروی ایشان را نکنند که شخص کامل و معرفت بیابد تا انکه لیاقت پیروی دین مبین که شریعت مقدسه کند
انزام دارد این کار را لشکر است اما خداوند کریم و رحیم درباره بنده خود [illegible] الان بنده [illegible] است که خداوند
رأفت و مهربانی با بنده کامل دارد هر شخصی را بواسطه یک چیزی بیامرزد و خطای بنده را عفو نماید و خطا پوشی نماید
رئوف و مهربان با بنده خود است بهتر از پدر و مادر هر چه بکند به بنده عین صلاح و مصلحت او است و خواهد که
صلاح او در آن است خداوند رحمان دو صفت دارد یکی جمال و دیگری جلال جمال رحمانیت خداوند است و جلال
صفت قهاریت است هر کس از راه رحمان رفت سعادت [illegible] خطا دارد و پیروی [illegible] را
گمراه است و خلاف شرع نکند و موافق شرع انور و ملت [illegible] اشخاص که شعور به [illegible] ندارند و [illegible] معرفت حق را

پیدا می نمایند و کار او بالا بگیرد. پس اشخاصی که شعور ندارند و بی راه راه میروند و بخیال خود حرکت می نمایند. جمال
و جلال هر دو صفت خداوند تبارک و تعالی است. رحمان صفت رحمانیت او است و جلال صفت قهر او است
لطف و قهر هر دو راه رو دارند صاحب. رحمان صاحب شریعت است و صاحب قهر شیطان رجیم است هر کدام اجزای
خود را تربیت میکنند و اشخاص هم هر دو کار را خودشان مطابق الفعل با الفعل حرکت می نمایند هر کدام تبعه خود مشغول هستند
و پیروی میکنند و بندگی و طاعت. و خدا پرستی را از دست نمیدهند و پیرو شریعت مقدسه هستند هرگز خلاف شریعت نمیکنند
و جمعی به پرستی مشغول و کسانی که پیروی شیطان را میکنند ابداً شعور بینی ندارند و سر خود حرکت مینمایند خلق چه ظاهر
و چه باطن باید تمسک بائمه طاهرین علیهم السلام جست بصدق و یقین کامل و پیروی شریعت مقدسه کرد تا راه نجات پیدا کنند
و الا بجز دوری و یقین نداشتن نجات کجا پیدا میشود محال است که غیر از این راه نجاتی برای این بیگمان خدا ممکن باشد خلق را
خدا یکی است و راه یکی است و شریعت و معرفت یکی است هر کس خواست خدا را بشناسد باید اول معرفت نور مقدس که
محمد و آل او باشند پیدا بکند تا اینکه بمعرفت حق برسد و الا محال است که بی معرفت یقین کامل حاصل کند و یقین کامل پیدا نمیکند
مگر بمحبت و معرفت. اگر چنین نبود صحابه حضرت رسول (ص) همه یکسان بودند بواسطه که عمر و عثمان و ابوبکر مخالفت نمیکردند
بواسطه که ضعف یقین داشتند و یقین کامل نبود این خرابی ها را کردند منع غصب فدک و مخالفت با صاحب ولایت و حق
فاطمه علیها السلام که بهترین خلق بودند او صاحب ایشان همین بس که زینت گوشواره عرش و گوهری از برکت وجود
ایشان خداوند فرموده ملائک عرش که عرش را بلند کنند نتوانستند عرض کردند قوه نداریم وحی رسید که نام پنج تن محمد
و آلش را ذکر [illegible] حاملان عرش یاد کردند و عرش را بلند کردند و دیدند که بر ساق عرش نوشته اند که لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله و فاطمه والحسن والحسین صلوات الله علیهم [illegible] از رحمت الهی [illegible] بزرگوار [illegible]
مگر خداوند تبارک و تعالی که نور خودش را از اعلی بسفلی آورد [illegible] خداوند عالم را بطفیل
ایشان پیدا کرده [illegible] جلوه داده با نور خود [illegible]
که با نور خود دارد [illegible] هر کس بقدر خود [illegible]

فیض دریافت نماید. فیض ظاهر عام است و فیض باطن خاص دست هر کس نرسد مگر لیاقت داشته باشد که راه یابد گر نه
هیهات هیهات که این فیض نصیب کامل بشود و ترقی پیدا بکند و قدری که ترقی پیدا کرد باز دفعه بمعرفت ندارد و معرفت مقام بزرگی است
که هر کسی نمی رسد بعد از اینکه فارغ شدم از نوشتن خواستم نماز گذارم در نماز صورت مبارک حضرت رسول خدا (ص) ظاهر شد فرمودند که خیلی
خوب بود این را فهم کردی الحمد لله رب العالمین که این فهم [illegible] ایشان نیز است ولکن لازم دارد و شب ذکر میکردم
در باطن فرمودند که [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] فرمودند تو در گور روح در [illegible]
و حقیقت [illegible] فرمودند عم یتساءلون عن النبأ العظیم بعد فرمودند که روح تو در اعلا علیین پرواز میکند [illegible]
[illegible] صورت مبارک [illegible] ظاهر شد فرمودند نجات [illegible] حقیقی دارند [illegible]
ولایت است [illegible] خداوند رحمان است [illegible] محبت و ولایت [illegible]
در راه [illegible] و محبت [illegible] ولایت [illegible] نجات خلق [illegible]
که از راه راست که صراط المستقیم است معرفت پیدا کند و ترقی در درجات [illegible]
نجات دست [illegible] اعمال خود [illegible] معرفت پیدا کرد [illegible]
و [illegible] خاصیت آدمیت [illegible] اطاعت [illegible] خداوند را [illegible] معرفت
[illegible] شریعت [illegible] ولایت [illegible] امیر المؤمنین علیهم السلام [illegible]
و پیروی [illegible] حق الیقین [illegible] معرفت حق را [illegible] بعقوب آل محمد (ص)
قسم است که [illegible] الحمد لله رب العالمین [illegible] حق [illegible]
التفات [illegible] نور خود است [illegible] با نور
خود است [illegible] فرمودند که تو در عالم خیال [illegible] و حقیقت دارد [illegible]
ایشان بحر محیط اعظم [illegible] خداوند رحمان [illegible] در شب معراج که رسول خدا (ص)
تشریف بردند در آسمان چهارم [illegible] حضرت [illegible] جبرئیل عرض کرد [illegible]
[illegible] حضرت فرمودند [illegible] جبرئیل عرض کرد [illegible]

بابردار تا قیام قیامت. بیرون حضرت فرمودند باز برای اینها چه نیست عرض کردم فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاده
آن وقت حضرت تشریف فرما شدند. شکر را که خداوند رحمان این سیاق تشریف و مدح که کجا گنجائی دارد که این بنده
ناچیز مدح و ثناگوی ایشان را ع را قدر پیغمبر شناسد که هر کس خویش را بقدر شناسد این است که بنده به شعور القدر فهم
خود بیان یکی دو کلمه در وصف ایشان در حد فهم نابیست و معرفت ایشان را بیان ندارد که در وصف در آید نور حق
هر جا بتابد از آن پرورده. در شب چهاردهم ماه مبارک رمضان نشسته بودم و مشغول ذکر بودم که حضرت
جبرئیل میان فرمود که خداوند تورا السلام میرساند و میگوید ای بنده تو در دنیا بسیار زحمت کشیدی و دل تو خانه
نورانی است و بعد فرمودند حتی لیغفر الله برحمته فلیفرح المؤمنون بعد فرمودند روح تو در سدرة المنتهی پرواز میکند
شب یازدهم ماه مبارک رمضان بود فرمودند تو از علیین او بیان اعلی هستی بعد حضرت مرحوم آقا روح خداوند
فرمودند مگر نمیدانی که خلقت تمام است بعد فرمودند از برکت کوثر حضرت محمد است. شب شانزدهم بود که
عم یتسائلون عن النبأ العظیم را با آواز میزد روز شانزدهم در نماز بودم از این کتاب رمز که ما فتحنا لک فتحاً
مبیناً عرض میشد با خداوند است که لرفت قرار بسته کردم این عبارت در درگاه احدیت که خود دانای غیب
اگرچه مقام هم داشته باشد هرچه معرفت بیشتر باشد عجز و نیستی بیشتر پیدا میشود و میفهمد که هیچ و هیچ الوجه
بجز حقیقت ملکه ندارد و همه اینها با نور خود است. اگر انسان با این قالب کثیف بر بیت کی قابلیت دارد
که نور خدا در او بتابد که دل او جایگاه حق نیز هیچ نیست مگر موهبت حق زنی احوال این بنده ضعیف
برای اینکه اینها را دریابد که پیش عرض شد که را اثر و حقیقت و هر که از این راه رفت که از لعلیت
رسول خدا و ولایت صاحب ولایت ع که با صفاتش لعلیت القدسیه باشد تا ذره نکند و پیروی و خدمت کامل را
هم بکند و سرخود و کثرت نکند با فیوضات الهی در دل انسان یک پیدا نمود و میشود وقتی چنین شد نور
حق در آنجا قرار بگیرد و کثرت تشخیص میدهد با ذکر با خدا و خود را شاهد نیاز و می بیند که آنچه از او میرفته
از دل او است منزه آیه های قرآنی اغلب دارد میشود و امروزی لین را همینه و راه نمائی در بندگی خداوند تا در تقبل

میبینه آن وقت خودرسی نیست و دل تنهایت الهی در دل آن شخص سالک بظهور میرسد آن وقت سالک خادم دل
و دل خدم سالک میشود هر چه بگوید مطیع او است این دل را ظاهراً حضوری خواستند که با بر نجات سالک است میخواست در روز
در نماز فرمودند طینت تو از سجین نیست و از اعلا علیین است حرفهای را بگیر. روز شانزدهم ماه مبارک بود شرف
شده بودم شب چراغ مجتهدی بود و نماز میکرد رفتم اقتدا کردم در بین نماز فرمودند آقا دیده بودی که در حقیقت کرزی نماز گذارد
این شخص حسینیا را دیدم خوب بود که تشریف داشت اما چنین درباره او فرمودند خداوند حیا نکرد که به گناهانش در چه کار نه
و باطن ایشان چیست ظاهر دنیا با باطن ندارد حتی اینکه مشغولی میشد باید ما درون را بنگریم حال کار نه برون را بنگریم و قال را
پس همین است که باید در دل انسان پاکیزه باشد تا آنکه تابش نور الهی بشود و فیوضات الهی را دریابد وقتی چنین شد از این است
که عرض کردم خداوند رحمان خود التفات میکند. در نماز بودم فرمودند روح تو در اعلا علیین پرواز میکند شب نوزدهم
بود فرمودند که تو قلبی نورانی داری الهی صدای مطلب نورانی هم شنیدم فرمودند که جبرئیل از جانب حق پیغام دارد که خداوند
فرموده که تو غذای بهائی بعد فرمودند اذفروها بسلام آمنین باز فرمودند که تو معشوق هائی باز روز دوشنبه مشرف شدم
شب چراغ باز نماز گذاردم در بین نماز فرمودند فارزیان بهشت تورا السلام میرسانند چگونه چرا در حقیقت کرزی نماز
گذارد پس خداوند رحمان تشخیص به گناهانش را چه چیز خداوند تجلی ائمه علیهم السلام از علم خودشان صحیح حال به گناهانش را بگذ
که ظاهر و باطن یکی باشد حتی اینکه بگو فرمودند که تو در دراز و کثرت تغییر کردی همین است که لیز باشند چرا نماز کردی
بهشت در زبان اغلب اشخاص که چیزی بدنیا دارند بصورت زنان جلوه گر میشود دیگر چیز از باطن کسی ندارد مگر داشت
یک اتفاقی الهی که در لیلی بنده این حقیقت دور چه کار گشته روزی مشرف شدم حافظیه فاتحه خواندم بر مزار
جناب آقای آقا محمد هاشم روحی فداه لبه مشرف شدم بر مزار جناب میرزای جوا نشستم و فاتحه خواندم صدائی شنیدم
فرمودند تو از اولیائی بعد فرمودند خبر در راه خدا خوب است شخص آمده بود و جا دری که مزار خواجه حافظ
زده بود خیال کردم که الحمدلله خداوند عرفان لیفقرا داده است فوراً صدائی شنیدم که فرمودند بر الهی فوق
ایدیهم میزدست خدا با بنده هم و تنها است. در شب چهارشنبه بارک حضرت رضی سلام الله علیه ظاهر شد
فرمودند بدرست کسی کامل بود تو هم بهره داری عمده این کار در سفر کار را درفته نخواهد آمد حالا لی الان
سالک با چیزرا خبر دارند و از حرکت نفس توفیق الدار را باید در ته حاصل کند بواسطه که

نفس را چهار مرتبه است اول اماره دوم لوامه سوم ملهمه چهارم مطمئنه اینها همه نشان دارد که بر کاملی خبر میدهد هر کدام نشان

اماره مار است که در باطن سالک پیدا میشود که نفس بزرگ ترقی میدهد از اماره به لوامه نفس سالک را ترقی میدهد نشان لوامه صورت

گربه پیدا میشود آن نفس کامل ترقی میدهد او را از لوامه بملهمه میرسد نشان ملهمه که سوم باشد صورت طوطی باغ و مرغهای

دیگر پیدا میشود و نشان مطمئنه بره است بواسطه که مطمئنه صورت حلال گوشت است ترقی از درندگی و گزندگی پیدا

میشود آن نفس کامل میداند که درجه مراتب است وقتی بمطمئنه میرسد نشان میدهد چهارم مطمئنه است نفس مطمئنه نفسی است

که مطمئن شده است و از این سه مراتب که گذشته است و بچهارم رسیده است و اطمینان حاصل کرده آنوقت خداوند

رحمان در قرآن مجید میفرماید یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی

وقتی چنین نفس سالک را خداوند تبارک و تعالی لطفت را بر او واجب گردانیده است که این وقت آن نفس لطف

از باطن سالک بر میخیزد و بخودش معلوم میشود و میشنود که خداوند کریم رحیم درباره این بنده التفات و بشارت لطفت

داده و میدهد که ای بنده تو از مراتب نفس گذشتی و داخل در جنت دل شدی فی الحال شده آسوده خاطر باش و مشغول بندگی

عبادت شو آن وقت نفس سالک در هر جهت مرشد کامل بعنوان الکم کم سلوک میدهد تا ترقی حاصل شود از

میداند که عبودیت و بندگی چیست و از برای چه آمده در این عالم آمده که معرفت حاصل کند الا دل معرفت بر حق را

حاصل کند آنوقت بعنایت الکم کم صورت پیر در باطن سالک پیدا میشود چنین میشود که سالک خود را در آینه پیر جلوه گر

می بیند از عنایت الله و از توجه پیر سالک را ترقی میدهد آنوقت صورت پیر در آینه سالک جلوه گر میشود

که صورت پیر را صورت خودش می بیند که از اعراف خلع و بسی گویند انیاء دل ترقی سالک است خورده خورده

سالک بعنوان السلوک میدهد با اجازه استاد کامل از مراتب نفس گذشته است و با طوار قلب میرسد

که آنهم علامت دارد که از عنایت بی نهایت حق کم کم به سالک میرسد و میفهمد و حقیقت بر کاملی عرض حالش را

میدهد و مرشد کامل تعبیر واقع را میفرماید این است که مرحوم آقا سید ... و مرشد کامل ...

نیست جز نقش وجه ذات خدا قبله جان و قبله اهل صفا رو تو عشق خدا را بگزین گر تو دیدی شوق لقای خدا

نور عشق از تو قرین گردد درد دل و جان تو شود بدوا تا رهاند ترا ز جسم و ز جان گذشت فاش پرده ها

طی اطوار نفس و دل آری رهبر از جابر لطف و نعمت ما ... نیست بود دیگر کس ... دل به ترا ... اینجا

آسمانهای دل تماشا کن هفت لون از تجلیات خدا گر سفید است گاه زرد گهی ارغوان است دل لاله حمرا بچنین برو نشین زرین

هفتمین سبک سبز روح افزا بو که لکت اگر رسید بشام دان از این اطوار خبر داد گر به تفصیل دل گلی اجمال

برخوری ز دو دیده بینا بگذار دو وجه عشق خدا در نهان آیه است بل پیدا شمس روشن بر شرح آیات احمد از عرش خواند آنرا

چار توحید جلوه گر گردد اندرین هفت زان رخ یکتا اثر دفتر دو وصف حق هر یک نور خود را بدل کند افشا

چار جا هست رسم ز ساحت عشق که نشان هست و بخود و پیدا خال و خط و غمزه گوشه ابرو هر دو چشم نرگس شهلا

وجه حق آنکه مظهر ذات است جمع شد دلبر از اینها پیکر صورت شده ازل شد از سر جانت روی نما روی حق را به دیده حق بین

سواد است دگاه دوگه بیضا جمع فقر است این سواد الوجه وجه حق را چنین است زنگ بها از یا حشن مجوی و حضرت نشان

که کلفه دست شد گواه لقا چشم و دل دوز بر رخ خوبش کادر بهر دست شاهد لقا به کشف حجاب نور و ظلم

عاشقانرا رسید پیر آگاه شد ز سر لقا زبان الکن راز جویی کن از دل بینا رحمة الله علیه و علیهم اجمعین

بزرگان دین تا بهپتا گشتند و قدر دان نداشتند قدر این اشخاص بزرگ را خدا میداند و نورشان که صاحب ز لعنت

است صفت و بزرگ همت و بزرگ منش گشتند اما منش خلق و حکمت نفهمند کسی جز از باطن ایشان نزار و خدا

میداند و صاحب ز لعنت و صاحب دلدست که در سرای ایشان چیست و خداوند با این بزرگواران جدا

فرموده است این جا است که صاحب ز لعنت فرموده الفقر فخری فقد فخر فرا است که همین فقر اینجا گیده خاتم انبیا

صلی الله علیه و آله چنین فرمایش فرموده همین فرمایش برای ایشان فخر عالمین است اینجا است که حضرت نبوی

صلی الله علیه و آله فرموده مرا اخوت است با اینکه بدون فاصله است درباره این بندگان حق مسلوب باشد

باز فرموده اخوت و برادری ایشان را دوست میدارم این بزرگان را کار بر زیاد در باطن نفس دارند قدر ایشان را

کسی بجز الله مگر حق و نورش که در باطن ایشان جهت این کاملین نظر ایشان کیمیا است کیمیا که به مس برسد

طلا دیگر دو کیمیاگری میکنند در باطن سالک مس قلب او را زر میکنند بعنوان الله ترقی کامل پیدا میشود آنوقت

این بنده را عاشق گویند شوق و محبت خداوند و نورش در دل این سالک پیدا گردد و حق تعالی بندگی کند

از روی شوق و محبت نه از خوف و نه از امید بهشت و این بنده ترقی پیدا کند از همت پیرش کارش بالا دیگر

که سراز با خفا رسد و عبودیت و بندگی خداوند رحمان است و مشغول بطاعت و بندگی و عبادت شده و بروی

ترلیت مقدسه را دارند که آن نور پاک توجه پرورنده شب و روز آرام و قرار ندارند و بحبل المتین ولایت چنگ زننده‌اند طاعت و بندگی
ایشان از خوف نیست بلکه از شوق است و از برای ثواب نیست از برای معرفت حق و شناختن نور پاک او و دائم مشغول
به عبادت و تعلیم هستند و بر عکس آدمی ظاهر که عبادت میکنند از برای ثواب و از برای رفتن بهشت تفاوت از زمین تا آسمان
بنده که برای بهشت طاعت و بندگی کند البته عبودیت و بندگی از برای شوق لقای او نیست بلکه از خوف و رجا نور ولایت
در دل این سالک به هیچ وجه پیدا نمیشود روز بروز ترقی پیدا میکند و از بدایت به نهایت میرسد که مایه نجات خود و بندگان
خدا میشود هر کس از روی صدق و یقین تمام دست بعروة الوثقی ولایت که حبل المتین الهی زند و چنگ در این باغ و چشمه
بعروة الوثقای ولایت پیوست و کسب نور ولایت را کرد نور ولایت چه باشد همین نور محمدی (ص) که نور ذات پاک احدیت
و حمیت و فردیت است همین نور است که از عالم لاهوت یکتای علی (ع) در ظهور یافت از آن جایگه خداوند عالم را اسباب
قرار داده از این جهت نور پاک مطهر خود را از عالم کون بجهان ظهور پیدا کرده در انسان کامل گذارده که از برکت آن
نور جمیع بندگان نفس ضعیف بنده آمرزیده و رستگار شوند منور نمیشود چون خواهر گر نیاید در عیان این حقیقت از پیغمبر
بی غلط کلام که ایت یا منسوب گردد پندار قطع آیه نه خوب اینجاست که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند
یا علی کسی ترا نشناخت مگر خدا و من و کسی خدا را نشناخت مگر خدا و تو پس هر چه این بنده ضعیف بمقدار بال مگس
در خور فهم خود است دیگر بکجای این بنده کرانه فهمش در خور او صفات انسان کامل و نور الهی است بلی مگر نشنیدی میگویند
اگر تمام اشجار عالم قلم گردد و تمام دریاها مرکب تعریف و اوصاف ایشان را نتوانند کرد کسی را که خداوند
او صاف کرده باشد خود کلام و راز دنیا از چکنه با نور پاک خود نیز التفات دارد و فیض و فیضان است یا
عالم است دیگر نفحات خاص عام همه بندگان است و فیض خاص محقق سالکان سلوک الی الله را کرده و پیروی از ترلیت
مقدسه بوده و در سوز نیم خلاف ترلیت نکرده و بنده که الکی منزل اوست از وقت اکل عنایت درباره او نکند
بعد نوار را اگر التفاتی بکند با نور مطهر و منور خود شن است اگر ازین رنگ بیچاره عارتی برزند و دفعی با دلدار از
با طراوت است چرا که اگر آئینه را مقابل خورشید بگیرند چه بروز میکند اگر از زنگ مکدر است بر بزند از کمی تقصیر دارد
این التفات خدا است دفعی با این رنگ با المره ندارد آنچه نیز باید با نور خود است این مکدر را قدرت دیدار
محبت نیست که از نور ذات اقدس الهی سخن گوید مگر آنچه بگوید از نور صفات او باشد اگر نه

زین جا قلم شکسته و زبان از یارای گفتن نیست کسی با بنده و از نور ذات او مخبر نیست هر چه بگوید از نور قدرت و عظمت و جمال
و جلال کبریائی میگوید که خداوند کریم و رحیم است و بر بندگان خود جود و عنایت دارد خدائی است که چشم پوشی از خطای بندگان
میکند شعر سعدی بند باید ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری
خدائی که نظر به گبر و ترسا دارد و لطف را از کافر و مشرک و منافق و دنیا و چه بیگانه نظر محبت دارد و چشم پوشی از همه بندگان میکند رحمان
و رحیم است در کار ربانی خود و عفو کننده است گناهان بندگان خود چه مشرک و چه کافر و چه مجرم و چه عاصی همراه با توبی دیگر و با همه روزی
میدهد و اگر بنده عنایت از لطف داشته باشد از شر نفس که شیطان است نجات یابد بود بلکه که نور ذات پاک اقدس
الهی را دو جنبه است صفت رحمانی و رحیم است و صفت جباریت و قهاریت هم دارد از این جا که میفرماید
سبحان الله الجبار القهار المتکبر بود بلکه که نور ذات پاک مطهر احدیت دو صفت دارد نور جمال و نور جلال
صفت نور جمال رحمانی و رحیم است و صفت نور جلال جباریت و قهاریت است هر کس در ازل هر چه قبول کرده
همان است با دیر شد گناه از گناه برد بجو زجو و نزاع ها تا تنها غافل شود بود بلکه که در عالم ازل قبول
کرده است حال عقب آن میرود خداوند رحمان هم دو جنبه در این بنده حقیر قرار داده است یکی نوری و یکی ناری
و بنده حقیر را مختار نفس خود کرده اگر بخواهد از راه جمال برود و اگر نه از راه نار که جلال باشد میرود
خداوند رحمان فطرت پاک قرار داده است آنچه خواهی بکن چنین زمین است خواهی آنرا باغ و بوستان
کن هیچ مطالبه کن دست خودت است هر چه خواهی بکن که قابلیت دارد اگر کشتن تو که بنده باشی با نوع
باشد باغ و اشجار و درختان و لاله و ریاحین و بوستان و گلهای رنگارنگ از او پیدا میشود و خا حقیقت بیگانه و بذر تخم
آن عالم میشود بر لاله‌های پر گل خلق ضعیف میبرند افسانه‌ها میشود در این اشجار و بوستانها با چه نام حسبنا الله
و نعم الوکیل اگر انسان زراعتی با تمام باغ همین است که گلشن گلخن بگردد و خار و خس عالم را بر میکند افسانه‌ها
نمیشود و خاد باغ بماند تا قیام قیامت این جا است که خواجه الحمد الصادق میفرماید که الکی همه بندگان از او
حقیر بنده و عبد الله از اول این است که روزی در نماز بودم فرمودند که تو از طهارت خانه بیرون بیا اینجا است
الحمد لله که از عنایت بی نهایت حق که طهارت باطن بیه ات است بزرگان میفرماید که من بندست و اما

۲ رقم

گرمیدی با همه خداوند رحمان بخواهد که به محبت خودش و لذتش را در بندگان جا دهد و گذارد تا مطلع شوند که بندگی رحمانی چیست و بنده از کجا آمده و به کجا می‌رود و درباره او چه خواسته‌اند خدا و ندانسته که الدنیا مزرعة الآخرة یعنی این دنیا را برای مزرعه آخرت قرار داده‌ام که بنده ضعیف به قدر طاقت معرفت خود و نفسش را حاصل کند به معرفت اما حشر را بدانکه و به عنوان المعرفت حق را حاصل کند که چیز مرتبه‌ای کردم که اینها هم مراتب دارد اگر چنین نه که الحق المطلوب و اگر نشده با حاصل رفته و تمام عمرش ضایع کرده و بی‌حاصل گذرانیده وای با حال وا حسرتا دست تهی دارد و حاصل عمرش که بعد از رفتن ابدا شعور پیدا نکرده و از لغو از دنیا رفته و چون این محبت یک طفلی را که به بلوغ نرسیده است این پیدا شده و مفسر ناتمام خدا که شعور پیدا نکرده و خود سری و گرفت بیمار و شعور پیدا نمی‌تواند این کفر را هم این لغو نه تا از دنیا برود با تمام بی‌شعور رفته است حیران و سرگردان است مگر این که لطف بی‌نهایت حق شامل احوال این بنده ضعیف شود و خداوند رحمان قادر است این بنده حقیر را با مرزدگی از لطف بخشد که به سوی بگیرد خداوند رحمان فضل و عنایتش درباره بنده‌اش بی‌نهایت است اگر چنین نبود که لطف خود را شامل حال هر بنده نمی‌کرد خواه بنده خوب و خواه بد آن عنایت هر از او گذار نکند و لذت الطاف آن با دارد و اگر آن لطف در دارد و این احوال این خلق هیچ کوزه گر کوزه خوب دارد و بد هم دارد هر دو را دوست می‌دارد بنده که چنین با خداوند قادر متعال که لطفش بی‌نهایت است آنکه درباره عبادش بکند عین صلاح او و مصلحت او است اگر چه بداند اگر چه نداند هم عین صلاح حال بنده است اما عنایتش را به کمال مراتب دارد حتی اللطف لطف هر که نیم دارد و نیز هم دارد از این جاها و زحمت که مستغرق و عملیات زیاد دارد با زحمت و زحمت که خدا هم دارد و عبد دارد از تجاوز یکی با کار هم دارد و همه اینها در کار زنده اگر کسی از اینها نقص با کار رواج ندارد و هر که ام اینها تمام و منزلتی دارد که تجنب خود و کثرت بهانه در کار خداوند به خاطر رحمت عبد است و بندگی اقسام دارد هر چه نقص که رفتن بیشتر باشد قربش بیشتر بود در نزد او چه شده و از جمله خواص این که چنین محبتی که ابو علی نوری فرموده هر که خدا را دوست دارد خدا عیش و غذای او گرد و هر که خدا را دوست دارد عیش و مراد خدا باشد مراد او بس قرار گفت اذا عملت العبودیة المعبود کون عیشه کعیش الله تعالی در اینجا که دانسته که عبودیت چه باشد از بزرگی پرسیدند که ما العبودیة فقال اذا دوست و افانت عبه گفت ای سالک اگر آزاده شوی بنده باشی چه دانی که آزادی چیست این وجه لطیفه میان که در صفحه دق عبودیت تعبیه گردانده

در عالمی که انسان است نیست چه می‌شنوی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان که امانت را ملازم موضوع انسان آمده این انسانیت چیست با ابن بزرگ چیست استاد ابو بکر وراق گفت یعنی چه فرق الدنیا تقه حبت با العبودیت گفت را عبودیت فرامیندانسته است یعنی عبودیت را پرورده نیست برد چون عشق الکیت اگر با دوست نیست از سبحان الذی اسری بعبده لیلا شنوکه پایان این همه که داده است که شیخ گفت بر خدا اگر تو را از بلا لطف در راحت جویند من ترا از بلا بلا بجویم با شما جذب با تو که چه گویی که آنکه بر آن بلا جز با کسی که از این جا فرمودند ان الله تعالی یجرب المؤمنین بالبلاء کما یجرب احدکم ذهبه بالنار فرمودند همچنانکه زر را از ما چیز آتش کننده مرد را از ما چیز بلا کنند چه آن بلا کشنده که بلا خود ما ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها این معنی دارد تا جایی که عذاب را بلا خواستند با بلا دانستند بزرگان و لیکن که ای با ره بلا دست ان قربت دارد و با وی آیت که و عذاب بعداست از بعد قربت معنی که چه بود فرمود این ابتلا بنفو ما بلا رکنی قضا بکنیم نا دور از دنیا بکنیم این بلا که خوانده ما است ما بلا کسی که عطا بکنیم شنیده از آن هر که حجاب معشوق گشته لذت وصال معشوق نیابد هر که دشنام معشوق را لطف شمرد از معشوق دو رباش معشوق از بلاها زیاده نه از بلا را از گر دوست را بلا فرستد شاید کین دوست خود از بهر بلا جا آید در این مدار آن بزرگ فرموده اگر سینه موری را شگافند جهان خون عشق اللهی از سینه او بیرون آید که جهانها بر گرداند که شیخ عبد الله انصاری گفته با خدا و بلا با خودی و خودی را در خور تو نیست و تو با ما که در با ما تو در خور ما نیست البلاء موکل بالانبیاء ثم الاولیاء ان با او هر چه بر دل می‌آید آن بلا باشد در این تو بدان که بلا هر کس را بپسند تو از بلا چه خبر داری البلاء موکل بالانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل شیخ آ با کسی که بلا با آن نجات کنش لا اله الا الله را از مصطفی هم شنیدند فرموده که حقلا دین و مردم را بگشته لا اله الا الله قول کنند چون این کلمه قول کرده در زبان گفتند دل و جان ایشان مسلمان تو ای سالک هر که بر پا ننزل دانی کلمه از سر زبان گویی به از این لا اله الا الله جز لله داشتن دل و تن با این کمر تمیز بگوید لا اله الا الله در اینجا که واجب است و دروغ گفتن شرط است و دروغ خود حرام است و هر که را از دروغ عصمت دل و جهت خون مسلمان لقب دلیل یکی نگر خف این دروغ زیاده و اجب با ند دروغ را در شرع حرمت لکنه لا اله الا الله به زبان گفتن که دل از آن

خبر ندارد دریغ باشد و دروغ هم نباشد اما عصمت حال دخول چند بیت کلمات حضرت باید میران درون جان شد درمان
نزدیک مختصر بهمان دو حرف دیگران مستقر شده است که این کلمات گفتی را هست آیه گوش دار بشنو که این کلمه از
اهل بصائر چند ذوق و لطف ایشان از دل باشد نه از زبان ای سالک تو از لا اله الا الله چه خبر داری حجت گیر الا الله که
وا می‌گذاری در حقیقت الا الله رسی و این هیچ باشی که لا اله الا الله حصن است فمن دخله کان آمنا من عذابی ال
سالک نقطه کبریاء الله از ذات او هست قدم در دوره از دو دم زوال نهاده بر هیچ چیز نزول نکرده تا محو ال صفات بی حد
در عالم ذات بکبریا رسید و آن نیست الا جمال و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و جلال و ان علیک لعنتی الی یوم الدین
و اینها از دست خود بیدانم چه گفته میشود لا اله عالم عبودیت و فنا است الا الله الوهیت و وحدت عزت در این فنا روش
سالکان چند دره لا اله باشد که ان الله خلق الخلق فی ظلمة پس چون بدر الا الله در دائره الا الله بیاید که ثم رش علیهم
من نوره با او بینا جانست در آید که دائره یقین است لا دائره نفی است اول قدم در دائره بی لا نهاد و لکن متوقف
در ماکن نباید شدن که اگر در این قدم سالک را سکون و توقف افتد زنار و شرک روی نماید و از لا اله چه خبر دارد ای سالک
طالب الا الله به در دائره لا اله نهاده به طمع گوهر الا الله چون با دیه‌ها دون الله بر نه پا بسپاری حضرت الله ایشان سرگردان
و حیران شده کند دانی که پاسبان حضرت کیست غلام صفت قهر است که نام ابلیس است در پیش راه ایشان آید
و راه بر ایشان بزند تا آن بیچارگان در عالم لا اله باشند هوا پرست و نفس پرست شوند که افرأیت من اتخذ الهه
هواه این سخن دارد هیچ که آب زندگی بیدار این حیات انا عبده که آه سلطان زاهد جانی بازی برتو اینجا در بازار گوهری
خطر چه باشد این جا جانها را در اینجا چه دانی که دائره لا چه خطر دارد عمرها را در دائره لا به اشتند هزار جانها بجان گرداه
در این راه جان این چه کوه الا الله رسیده و آن جا گذرش نه بینند با الا الله آن کلمه‌ست جان ببازد و چون کششی من جذبات الرحمن
در کی هردو از دست او بات و خلاص با به ذات جنبانیم الف الیوم او کسید توفیق نصر من الله و فتح قریب باد
دیسند این بیت از بزرگی گوش دار افکند دلم رخت بمنزلگاهی که این جا بزند هر دیران راهی چون هم
ده هزار عاشق اندر راهی می کشته شود که بر پایه آن سلطنت این درمان بکاملان باشد وگر نه با مخلصان چه کار
دارد و ایثار و جان دست خلعت کس نیست که وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین سالک را بایر شند

که نور محمد رسول الله بر دوی عرض کننده سالک در این نور بداند که الا الله چه باشد سرفت نفس محمد هم حاصل شود و حرف
نقد وقت شد در اینجا اگر نور محمد رسول الله نقد و نبینه آن بنزرک باشد لذت از رکت تجلی عملک از نزد کی دریابد
گذشت این جا تو را اسلام شد که مصطفی فرموده اعوذ بک من الکفر و الشرک در اینجا دانی که این شرک کدام است
یعنی نور الله در آیینه جان محمد رسول الله دیدن باشد رأیت ربی لیلة المعراج فی احسن صورة اما جنبیدی را آن
باشد که خود در پرده محمد رسول الله خدا را عیان دیدن چون نفی شد نور محمد از میان برداشته شد و حدت و حدت
نقد شد لا تعبده الا ایاه مخلصین له الدین قبله اخلاص او شد زیرا که نور محمد رسول الله خود تلاشی شد و لقتور
بیند در زیر نور الله در اینجا اگر چه فهم نخواهی کردن اما سالک را دو مقام است اول نور الا الله در پرده نور محمد رسول الله
جمال بیند که ماهتاب بیان آفتاب بیند مقام دوم این بود که نور محمد را در نور الله بیند که نور کوکب را در نور آفتاب
در اینجا تو از لا اله الا الله هیچ گویی یا بشنوی با آنکه با تو بیره از این هیچ تر بکنه که فرمود تو شیران سرخ
و ذنوبهم و تو بتر من قول لا اله الا الله در اینجا چه دانی که از لا اله الا الله چرا تو به کنند مصطفی هم از این جا فرموده
که اخشی ما قلته و الشبیون من قبل لا اله الا الله چه گوئی لا اله الا الله که پیران را دیدار الفقه ردل بوده زبان
لا اله گفتن دیگر است و لا اله الا الله شدن دیگر چیز است هرگاه اگر جمال لا اله الا الله ذره در ملک و ملکوت تابد که لا
قدم یزل که ایمه نیست شود چون با لا اله الا الله راه روی پس لا اله الا الله چیز که لطیف عین تو گشت پس لا اله الا الله
نبری که الشرک ام المومن حقا هو فی ای رحمت باشد چون جذبه جمال الله در رسه از دائره بابرون آورد
اسان باشد زینها را تا پنداری بعضی این کلمات خوانده باشد بلکه از لوح دل آمده است که کتب فی قلوبهم
الایمان لکن از تعلیم و علم الرحیم خبر الا بعضهم از جا تو را السلام شد من قال لا اله الا الله دخل الجنة چه باشد
بکر لشیند که روح اعظم تا در وجود آمده است اقرار آغاز کرده است دیگری تا قیامت نیز بر خیز
و هنوز بکنه و انتهای آن نرسیده باشد هر چه در عالم خداست همه در این غرایب آن در اینجا خلق عالم پس تا حشر فهم
و مختصر نیست آمده اند و از حقیقت نحن غافلند اما حقیقت ایشان از ایشان غافل نیست و ما کنا عن الخلق
غافلین مکرر دو دفعه سه دفعه فرمودند که تو از بشریت خارج شده باز فرمودند که از طهارت خانه

بزینت فاخر شدی و ما از سلوک شما آگاه بشیر آگاه و نذیراً ای سالک چون مرد بان تمام رسد که از نزد رب سوفی حیرت کند
چون نگاهی حتی رسد و به نهایت خویش خود نفس محمد بعینه ولقد جائکم رسول من انفسکم بروی جلوه کند طوبی لمن رآنی
دامن بی طراز روزگار را دو سازد دو دستی باید که دو راه آن دو دستی باشد هر که معرفت نفس محمد حاصل کرد با همت در
معرفت نور ذات الله سبحانه و تعالی لقد کرد من رآنی فقد رأی الحق همین معنی دارد فرموده هر که مرا دید خدا را دیده باشد
هر که خودشناس نیست محمدشناس نباشد معرفت نفس محمد حاصل باید عارف خدای عزوجل چگونه باشد چون معرفت
نفس محمد حاصل آمد این آیه در بیعت ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله جسته ز کار این سالک از دنیا و
آخرت منقطع کند که الیوم اکملت لکم دینکم اوی گو نیست که نعمت معرفت که کاملیت دارد بر سینه و حاصل
آمدن معرفت محمد که خاص بر تو نیست عموم و شمول آمده است که لقد من الله علی الذین آمنوا اذ بعث فیهم
رسولاً من انفسهم برای جز سالک لکن واجب آمده و لکن نتوانه کردن از ابد بری لکن کنند در این معرفت رب
خود را چه آن معرفت خود دهد که در آن معرفت عارف را اشناس نه بر دف را مگر ابوبکرا ایها گفت العجز
عن درک الادراک یعنی معرفت و ادراک آن چه اهم عارف را بگردد تا عارف ادراک نتوانه کردن
مدرک است یا نه سبحان من لم یجعل للخلق سبیلاً الی معرفته الا بالعجز عن معرفته الحکیم را اندازه بدانست چون
بشنو ای سالک بزرگی نیز باید که خلق خدا سه قسمند خدای تعالی ایجاد ایشان را بر سه گونه فطرت خلقت فرموده
قسم اول کفر و صورت آدمی دارند اما از حقیقت و معنای آدم خالی باشند و قرآن در حق ایشان خبر میدهد اولئک
کالانعام بل هم اضل بسیعهم الکذب چرا چنین اند زیرا که ام الغافلون از این قوم شرح کردن مهم نیست ذکر
ایشان در قرآن بجهت دوستان ذکر کرده تا دوستان بدانند که با ایشان چه کرده است [illegible] مصطفی گفته
تورا اله سلمان و صهیب ابن کعب و بلال و هلال و سالم [redacted] و عبدالله مسعود را بستاید
و نه از ابوجهل و ابولهب و عتبه و شیبه و عبدالله السلول ای محمد تورا این چکار است ذرهم یاکلوا ویتمتعوا
ویلههم الامل و جای دیگر فرمود فذرهم یخوضوا ویلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون ! مرتبه [illegible] الطاغوت

بکشد آدم نما را است و حقیقت آدم را است نه در عالم حیوانی میبایشد فارغ و ما در عالم اکبر باز جمعیت نما محروم
طلب رحمت ایشان نکنی که این خلقت نه از لبد ایشان نهاده دوابی یکدیگر بود که نفقر علی عملی و لکم عملکم انتم بریئون مما تعملون
که اگر خواهی با ابوی جهد در فطرت ایشان بودند ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین همین معنی دارد
و جای دیگر فرمود رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا [illegible] ای محمد ایشان را
این نزاد و صورت نتوانند کردن که لم کرا ازلیت داد این نزاد از نبوت محروم کرده است [illegible] ولا یزالون
مختلفین که تفاوت آمده در فطرت چون [illegible] ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک [illegible] کلمة ربک
لاملئن جهنم معنی دارد [illegible]
و حقیقت نشوند سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون زیرا که پرده غفلت بر دیده ایشان فرو
چه بینند و جعل علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و جای دیگر فرموده است و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین
الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستورا این حجاب دانی چه باشد بعد است از قرب که ایشان نیارند [illegible]
که آن بعید خود همین گرانه چنین به قسم دوم طایفه باشند که همین لکن دارند و صورت آدم هم و حقیقت آدم [illegible]
حقیقت آدم دارند و لکن در حق ایشان از خدا بشنو اکرام و در داری که و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر
والبحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا این تفضیل که دارند از جهت
سیم درر دارند بلکه از جهت بعضی دارند که گوهر حقیقت ایشان در جمعیت باید هرجا که آدم را ترتیب کرد
بروح القدس و نفخت فیه من روحی نیز بجود [illegible] آمده هم جان هر کسی را از روح قدسی [illegible] گردانیده و آباه در
بروح القدس این طایفه خود اول در دنیا بوده که کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم
یومئذ لمحجوبون آن که امروز در حجاب معرفت باشند فردا الحجب رؤیت و [illegible] محروم باشند
و طایفه که امروز با حقیقت معرفت باشند در روز قیامت از رؤیت دو صلت [illegible] باشند و [illegible] در
جهان در لعنت باشند ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم سعید و [illegible] این طایفه [illegible] باشند

که کلاه ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادراک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون تا قربت و شرافت و رفعت
علو باشند که ان الله خلقهم من نور الحق بالفان سال ان گروه باشند که ناطقان حضرتند و مقام شفاعت دارند و لا یشفعون
الا لمن ارتضی خلق از وجود ایشان بسیار منفعت دینوی و اخروی یابند اما قسم سوم این طایفه باشند که طلب
دین رسیده باشند و بحقیقت رسیده یقین در پرده غیرت باشند که اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری و تمامی
این طایفه حدیث کردن ممکن نباشد زیرا که خود عبارت از آن قاصر آید و افهام خلق از ادراک آن قاصر بود و تنزل نکنند
خود در پرده در قرآن گفت و تعیین خلق از این طایفه و از معرفت ایشان جز تنبیهی و تمثیلی نباشد
نتبع الکرام الاظهر و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا که همه در تشبیه گرفتاریم سنهار المعنت گویم
قسمه کردن ما اقول لکم و افوض امری الی الله نعمه در قرآن ذکر این طایفه کرد که رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه
از آن چه بیان توان کرد و نیز گفته شود که فهم کند و جای دیگر فرمود که ان فی خلق السموات والارض
و اختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب از همه چیزها نتوان عبرت کرد طلب رسیده و از
جز خاصیتی نتوان نمود برمز با مصطفی فرمود که سلام علی آل یس برادران سینه باشند لغت اوست باشد لولاک
لما خلقت الافلاک چون طلب رسیده گر شنیده گفت اگر وجود این طایفه نبودی موجودات خلق نیافت
خود مقصود همین نفس کم قدر ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله اشاره بقیت اخوانی درست این گوهرها
از ما الانبیاء مکتاب بی گنند و بیان دارد و مصطفی از این طایفه خبر داده که ان الله قلوبهم النوراتی انهم
و فعلهم ضرالانبیاء و هم عند الله بمنزلة الشهدا و نور دل ایشان منور تر از آفتاب جهانی آفتاب باز
۱۱۱ افعال و تنهی که بتابد نور دل ایشان در آن عالم آفتاب نماید و آفتاب دنیا نسبت آفتاب دل چنان بود
که نور چراغ بنور آفتاب و فقر ایشان فقر انبیا با پیغمبر باشند اما کرامات دارند که نسبت معجزات ایشان
و درجه شهیدان را دارند و شهید باشند شهید راه الله احیاء عند ربهم این جماعت یک لحظه از ش

و حضور فانی نباشد مگر این حدیث دیگر نشنیده فرموده اخلاص الاذکیاء هم بمنزلة عند الله مانهم انبیا ولا شهدا یغبطهم
الانبیاء والشهداء المکان لهم عند الله هم المتحابون بروح الله تعالی فرموده جماعتی از امت من در السلام که ذات ایشان نزد خدا انجان
منزلت فی بوده و پیغامبران و شهیدان نباشند بلکه انبیا و شهیدان غبطه و آرزوی مقام ایشان کنند زیرا که ایشان
دوستی با یکدیگر از بهر خدا کنند در این اگر مقام مصطفی هم تواند دانستن و دریافتن اگر ممکن بود که فهم این طایفه دریا
و کجا هرگز توانی یافتن این جا تو را دو عمل طاقه آید که مگر ولایت عالی تر از نبوت است این آنکه در آن حضور ..
رسالت دیگر است و منقبت قربت ولایت دیگر اما رسالت را سه خاصیت است اول آنکه بر چیزی قادر باشد
که دیگران نبودند چون شق القمر و احیای موتی و اب از انگشتان بر آمدن و بهایم با ایشان در نطق آمدند
و معجزات بسیار که خوانده و خاصیت دوم آنست که احوال آخرت او را البدیه کشف بود در بیداری مثل باشد
چنانکه بهشت و دوزخ و صراط و میزان و عذاب گور و صورت ملائکه و جمعیت ارواح و خاصیت سیوم آنست
که هر چه مردم عامه آن را بیند و مانند در خواب از ادراک عالم غیب صریح خیال آن ادراک حاصل شود
این هر سه خاصیت انبیا را بود اما است او بیاراین سه خاصیت و کرامت خوانند فتوح و واقعه اول حالت ایشان است
اگر دل او صاحب سلوک در این سه خاصیت توقف نکرده لکن با نبوتهم آن بود که از قربت بیفتد و حجاب راه او شود
چون از این خاصیتها درگذرد از قربت تا رسالت چه الفت که از عرش تا ثری در نیا ابراهیم و موسی علیهما السلام
از رسول الله ... بود که گفتند که اجعلنی لسان صدق در آخرین و دیگر فرمود اللهم اجعلنی من امة محمد
صلی الله علیه و آله مگر از این نشنیده که فرمود در زیر عرش ... هزار گشتند و فاحکیان امت محمد در زیر
سایه لطف و قرب نشسته باری تعالی باشند زیرا که مقام آدم بهشت باشد و مقام ادریس ایمان و مقام
موسی کوه طور و عیسی آسمان چهارم و وطن و مقام خاص فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر آمد بسلو سیده
که آن بزرگ چه فرموده یعنی انبیا در سوالدن بیرون پرده الکعبه باشند و گدایان امت محمد اندرون
پرده حضرت باشند از این جا بود که فرمود ما نبی الا ... نظیر فی امته فرمود هر پیغامبر نبی بازی ...
خودی در قوم خود دارد و خود این نظیر در پیغمبر در رسالت حالت ۱۱۱ اکراه او را رسالت باز یا کلا

است او را ولایت باید و الا او را اعلایت شرافت باشد است و را اماست مخاطبه باید اگر او را رسول خبر نکرد باید
است او را جذبات من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باشد [illegible] را دع الشریعة و الدخول [illegible] المجانین
این است لوتن دارم و اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات
فرقه سه گانه و طایفه گذشته را در این آیت جمع خود بیان کرده است آنکه نه کفر دارد و نه اسلام او را ظالم [illegible] باشد
که همت او جز دنیا باشد معبود او هوای او بود که افمن اتخذ الهه هواه معبود دنیا و خوار داشت او بیزار گردند
خواست خدا از عزوجل مجان خود را بجوید بخواند که دارید و عوالی دار السلام و این را از تمنا که اگر تکیه بر تمنا باید کرد
در این باب آن حال این پیدا [illegible] من برسر کوی این جنبانم تو بیداری که من ترا بخوانم نه غافل که من ترا [illegible]
خود بیم من است [illegible] جنبانم و منهم مقتصد [illegible] را المقتصد بخوانند درا بنا که من بخوانی گردانی که کفر بیان [illegible]
معبود دست نیست و واسطه طاعت جلالت و اوج هدایت جز لطف نیست بخیانت و ظلالت همین نیست [illegible]
نفس [illegible] و برزخ [illegible] رو بنماز نگردد بوقت نماز گفت نماز شدم و نیا [illegible] الله اکبر چون از نماز [illegible]
لفت [illegible] جایزه معبود است ز سیده و برده آن تو بیابان [illegible] بر دار [illegible] تنعیم الجحیم ترا راه [illegible]
[illegible] با دیده و قلعه بتوان رفت و ز دیده [illegible] بتوان رفت [illegible]
ریان است الا آن را [illegible] بتوان رفت دو دست از کفر بازم چه فهم کرده کفرها بسیار است [illegible]
منزلهای بالاکان بسیار است کفر و ایمان [illegible] دو ره راه [illegible] است چه آن [illegible] جبری [illegible]
هنوز خود چیزی باید از دست راه [illegible] تا بر تا النهی [illegible] او را [illegible] راه [illegible]
منزل [illegible] در عالم واقعه دیدم که خرقه [illegible] بر دوش این بیقرار فرموده این خلعت [illegible] است بسیار [illegible]
[illegible] بسیار نزدیک از ملکوت [illegible] است [illegible]
در [illegible] است تو صاحب شرف [illegible] جا کرد درگاه حضرت علی بن موسی الرضا علیه الصلوة و السلام همین [illegible]
اگر یک [illegible] بخوانند زهی سعادت [illegible] زنده جاوید است و اگر نخوانند مرده ابد است [illegible]
[illegible] که تو صاحب مقام [illegible] مشغول [illegible] فرموده که تو خود را در یکی توحید

که نور محمدی [illegible] یکی و حاملان عرش تو را دعا میکنند و خازنان بهشت ترا السلام میرسانند و نام تو بهشت است و
[illegible] باز فرموده انا جعلناک خلیفة فی الارض که تو نشری [illegible] هدایت [illegible] الصفا و المروة من شعائر الله
باز فرموده [illegible] عن النبأ العظیم [illegible] فرموده که تو مایه برکت [illegible] و سعی تو [illegible] است بسیار [illegible]
که [illegible] هزاران [illegible] خوب نیست [illegible] مشغول بودم صورت پاک صاحب ولایت [illegible]
فرموده [illegible] دارید که فرزند علی بن موسی الرضا السلام الله علیه [illegible] باز فرموده [illegible]
[illegible] را نمیدانند [illegible] نگاه کردم صورت [illegible] بسیار بسیار [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] این عبارت [illegible]
[illegible] فدایت فتح صحبت محبت ولایت صاحب ولایت [illegible] حقیقت [illegible]
و نور [illegible] خاک را کیمیا که خداوند نصیب [illegible] محبت [illegible]
پرده [illegible] است [illegible] صاحب شریعت اغلب [illegible] ظاهر شریعت را اعتنا [illegible]
و [illegible] صاحب شریعت را [illegible] این سیاق [illegible] و محبت خدا و خدا [illegible]
تا [illegible] نور خدا و محبت خدا [illegible] چون [illegible]
این [illegible] پیغمبران [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] دنیا و [illegible] راهی [illegible] است [illegible]
[illegible] در راه [illegible] دنیا و [illegible]
[illegible] دار از [illegible]
قسم الاول یشاهدون الملائکة و القسم الثانی یشاهدون الانبیاء و القسم الثالث الالهام فرموده [illegible]
باشند [illegible] این [illegible] اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا [illegible] باشند [illegible]
باشند [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] پیغمبران باشند [illegible]

عشق و محبت و شوق در خدا و تسلیم باشد زهی حدیث جامع نافع کرده [illegible] را کسی نشان گران [illegible] دراز [illegible] اعراض کرده
تو هنوز کی [illegible] ادیده این را چه فهم توانی کردن اما چون صفایت ازان خواهی که سالک را السراج قلب در کار آرد شعاع از
آتش عشق نار الله الموقدة شعله بزند شناعی بر درون سالک آید و مرده را از پوست بشریت در عالم آدمیت بیرون آرد
درین حالت [illegible] اگر نمودار [illegible] نفس زائقة الموت چه باشد درین موت راه سینه [illegible] علیها فان و در نهایت
آنکه جامع [illegible] کریم تبدل الارض غیر الارض اگر ارادت [illegible] قیامت را بول عرض کننده آن را
قطع کند [illegible] بوده مرده باشد [illegible] از خدا بود آن زنده باشد در نهایت فقه قالت قیامة الکبرا [illegible] جیت
بودی [illegible] بس مرادست توحیده سالک را چه کند مرد از دائره این [illegible] که [illegible] لیقول آنا
الرد الیه الدفع [illegible] در [illegible] کنند که [illegible] تقوی [illegible] از [illegible] کفی در
گذشته باشند و بعالم یقین رسیده زیرا که یقین در شاه [illegible] ایمان در غیب و ابحران بود از [illegible] که و
المصطفی [illegible] آنکه [illegible] الکتاب و لا الایمان او را [illegible] عالم کتاب و ایمان کننده از لد
نفع خلق در حکمت ایمان خلق را [illegible] کرد زیرا صفت رحمانیت داشت [illegible] الا رحمة للعالمین
از [illegible] چون خود را با کتاب و [illegible] الکتاب [illegible] ایمان و [illegible] راه داد از لدن لطف
جهانیان [illegible] از کجا در غیب از کجا [illegible] از کجا [illegible] علم یقین حقیقت خود را [illegible] بیند
[illegible] معرفت ذات [illegible] بچون هر کس که معرفت ذات او طلبد حقیقت نفس خود را آیینه سازد
و در آن آیینه نگرد نفس محمد را بشناسد پس از آن نفس محمد را آیینه سازد و در آن نگرد که رایت ربی [illegible]
١٤ احسن صورة نشان این آیینه آمده است و در این آیینه معرفت وجه [illegible] الی ربها ناظرة [illegible]
[illegible] در عالم [illegible] که [illegible] الحق [illegible] معرفت این مقام [illegible] هر کس این جا نرسد
ای بنده معرفت خود را [illegible] کن و باش که معرفت الله در دنیا تخم لقاء الله است و در آخرت معرفت را
[illegible] باش که معرفت از تخم لقا است در آخرت [illegible] هر که امروز [illegible] فردا بار [illegible] است
و هر که امروز نیافت فردا [illegible] خدای [illegible] که من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی

[illegible] دیدار

و همین سبیل می‌باید هر که در دنیا نابیناست از معرفت خدای تعالی در آخرت نابیناست از رؤیت از مصطفی شنو که
فرمود در قیامت گوید یا رب [illegible] کر [illegible] که تو در دنیا مرا نخواندی [illegible] نسوا الله فانساهم انفسهم
همین معنی دارد هر کس نفس خود را فراموش کرد او را فراموش کرده باشد و هر که نفس خود را یاد کرد او را یاد داده [illegible] من عجز عن معرفة نفسه
[illegible] خواستم مشغول [illegible] که از [illegible] صاحب [illegible] مشغول [illegible] فرمود که جبرئیل
نازل [illegible] فرمود خداوند [illegible] که [illegible] محبت از علی [illegible] گفته [illegible] حرام
و در حدیث [illegible] فرمود علی [illegible] بجهنم [illegible] معرفت و محبت [illegible] بیشتر می‌شود
[illegible] قرار [illegible] فرمود خداوند [illegible] دنیا [illegible] فرمود خداوند [illegible]
فرموده [illegible] دیگر فرموده که [illegible] کننده [illegible] فرموده که ان الارواح جنود مجندة [illegible]
[illegible] هرگز [illegible] فرمود ان
فی جسد ابن آدم [illegible] آدمی [illegible] آدم [illegible] باشند
از عالم قالب [illegible] در جسد ابن آدم مضغة اذا صلحت
صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله الا و هی القلب فرمود در قالب آدمی مضغه ایست که چون آن بصلاح [illegible]
بصلاح باشد و چون [illegible] دل قالب [illegible] لطیفه [illegible]
[illegible] از مصطفی شنو که
بین اصبعین من اصابع الرحمن طلب کن [illegible] اصبعین من اصابع الرحمن [illegible] همه دل‌ها
دل داند که [illegible] دل نظرگاه حق است چون قالب [illegible] دل گیرد [illegible]
در [illegible] القلب [illegible]
دل‌ها را [illegible] رحمت الکی در [illegible] اصبعین [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
این داد [illegible] قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن [illegible] الرحمن علی العرش استوی [illegible]
[illegible] قلب المؤمن [illegible] دل [illegible]
[illegible] القلب هو العرش و الصدر هو الکرسی [illegible] عرش دل [illegible] و سینه کرسی [illegible]

بلی هو قرآن مجید فی لوح محفوظ دل مؤمن است مگر رسول الله از اینجا فرمود که ان القرآن یحول جمیع ما خلق الله [illegible] که عرش مجید
محیط جمیع مخلوقات آمده است [illegible] تا به اینکه ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن وسعنی قلب عبدی المؤمن فرمود زمین و آسمان تاب و توان
طاقت ندارد عرش در خور ما نیاید دل مؤمن ما را قبول کرده تخت ما را قبول کردیم روزی که از مصطفی ص پرسیده که
این الله قال فی قلوب عباده [illegible] فرمود در دلهای بندگان خود باید جست که هر [illegible] این معنی دارد چون دل تو را [illegible] آمده در
[illegible] روح [illegible] جمال [illegible] تو باید در [illegible] ترجمه [illegible] سلوک الی الله [illegible] کردم [illegible] محبت [illegible]
[illegible] از [illegible] فرو گذار نکند در سلوک الی الله [illegible] تا [illegible] جمیع [illegible] پاک [illegible]
[illegible] بشسته [illegible] پاک [illegible] دل [illegible] پاک [illegible] تطهیر [illegible] که آن
وقت در قرآن مجید [illegible] و [illegible] تطهیرا [illegible] آن [illegible] پاک [illegible] است و [illegible] ترجمه [illegible] رسوخ
در الله [illegible] ترجمه [illegible] و صاحب قلب سلیم [illegible] در روز قیامت [illegible] از قلب سلیم نباشد
که خدای تعالی [illegible] یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم [illegible] ابراهیم خلیل [illegible] خطاب فرمود
[illegible] اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین حضرت ابراهیم فرمود [illegible] کردم [illegible] خوش با
[illegible] که [illegible] اسلام [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] مقصود است [illegible] گردید [illegible] است [illegible] از [illegible]
فرمود [illegible] برادر [illegible] است که المؤمن اخو المؤمن [illegible] بود و از
[illegible] در [illegible] علیه [illegible] الخبیث من الطیب [illegible] طبیعت از
طیب [illegible] بشریت است و طبیعت [illegible] که دل را
از همه [illegible] است [illegible] جمال [illegible] از آنکه [illegible] که [illegible] المتخذ
الهه من دونه [illegible] نفس اماره خود را معبود خود [illegible] افرایت من اتخذ الهه هواه [illegible] جمال
آن بود [illegible] از معبودی [illegible] عبادت [illegible] اسلام آن بود
که معبود [illegible] خدا باشد و او را [illegible] هوا و نفس [illegible] بنده حق [illegible] از مصطفی ص بشنو فرمود [illegible] الله
[illegible] فی الارض [illegible] و [illegible] جای دیگر فرمود.

نفس [illegible] الدنیا [illegible] ابراهیم خلیل از بت پرستی [illegible] نبی [illegible] الاصنام از آن
[illegible] و ما کان من المشرکین او را [illegible] از هوا و نفس [illegible] وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض حنیفا مسلما چون مسلمان شد حنیف مسلما [illegible] مصطفی ص از اینجا فرموده که [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] السلام [illegible] و من احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا [illegible] من المسلمین و جای دیگر فرمود [illegible] الذین
[illegible] السلم کافة از جمله [illegible] بود که مصطفی ص فرمود [illegible] الجنة [illegible]
مصطفی [illegible] فرمود [illegible] فان لکل حق حقیقة فما حقیقة ایمانک [illegible]
این جواب داد که [illegible] نفسی عن الدنیا [illegible] الدنیا [illegible]
[illegible] صورت بود از حقیقت [illegible] دارد که [illegible] الی عرش ربی [illegible] الی اهل الجنة
[illegible] مصطفی ص چون [illegible] گرا [illegible] فالزم [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] این [illegible] خدای تعالی [illegible] از ایمان [illegible] یا ایها الذین
آمنوا آمنوا بالله و رسوله [illegible] که در عالم [illegible] روزی [illegible] از مصطفی ص
[illegible] بمنزلة الطیر فی [illegible] حقیقة [illegible] مصطفی ص
[illegible] بالتصدیق [illegible] اول در [illegible] آن [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] اجتناب [illegible] از [illegible] آن [illegible] و
[illegible] چون [illegible] لتهدینهم [illegible] از [illegible]
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا چون [illegible] هدایت [illegible] دل [illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام از این
حالت چنین خبر داد که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا [illegible] یقین [illegible] و [illegible] سلوک الی التحقیق
[illegible] یقین [illegible] یوم تبدل الارض غیر الارض [illegible]
[illegible] علوم [illegible] حق [illegible]
[illegible] نفس [illegible] دل [illegible] الدنیا [illegible] فی الآخرة [illegible]

و تا طالب در دنیا بود و دلش در آخرت بود نفس از دنیا برد چون از دنیا رفت علم الیقین نقد باشد و هرچه در آینه میبیند عین الیقین باشد
پس از آن ذات بزرگ گذشته گفت این حق الیقین باشد و حق الیقین کار عظیمست و بغایت بلند جمله علمها با حق الیقین فانی
در جمال او و تجلی [illegible] در آینه ببیند چه در وی [illegible] جمال [illegible] است بر دیده [illegible] جمال
انداخت چون طلعت خورشید جمال بر داشت در دیده [illegible] باشد در سر پیدا است [illegible] از همه پیش
مصطفی [illegible] الرحمن و العلا [illegible] لا اله الا الله
فرمود که [illegible] بزبان ترک کردن دنیا است [illegible] گفتن لا اله الا الله فرمود [illegible] مرا و مردم را
تا لا اله الا الله قول کند چون این کلمه قول کرد زبان گفتند [illegible]
منزل شده و این کلمه از زبان گوید [illegible] لا اله الا الله [illegible] باشد
دنیا که حرام و دروغ [illegible] و دروغ خود حرام است و هر که را از دروغ عصمت [illegible] خون مسلمان حلال
شد [illegible] آن دروغ [illegible] دروغ را [illegible] لا اله الا الله
گفتن که دل چیزی ندارد دروغ باشد و دروغ حرام است [illegible] عصمت [illegible] کلمات [illegible]
دروغ [illegible] در دنیا مختصر [illegible] است که این کلمات گفتن بزبان [illegible]
گوش دارد [illegible] این کلمه [illegible] ذوق دارد و گفتن ایشان از دل باشد نه از زبان
[illegible] چه خبر دارد [illegible] لا اله الا الله و [illegible] حقیقت الا الله [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible] چون نقطه کبریاء [illegible]
احدیت قدم در دور از [illegible] هیچ چیز نزول نکرد تا جمال صفات خود در عالم خود کجا [illegible]
و آن نیست الا جمال [illegible] رحمة للعالمین [illegible] الدین در دنیا از خود
[illegible] گفته [illegible] لا اله [illegible] عالم [illegible] عزت در دنیا روشن [illegible]
[illegible] که ان الله خلق الخلق فی ظلمة پس چون [illegible] الا الله [illegible] در دایره الا الله [illegible] علم
[illegible] در آینه که دایره یقین است که دایره نفی است اول قدم در دایره [illegible]

لکن تو توقف در آن کن نباید شد که اگر در این مقام سالک را سکون و توقف افتد زنار و شرک [illegible] از الا الله
چه خبر دارد [illegible] الا الله [illegible] در دایره نفی [illegible] الا الله [illegible]
[illegible] حضرت الا الله [illegible] حضرت [illegible]
صفت [illegible] است [illegible] در عالم نفی [illegible]
هوا پرست و نفس پرست [illegible] اخرجیت [illegible] این بیت [illegible]
[illegible] آن [illegible] گر نه خطر [illegible]
در دنیا چه دانی که دایره لا چه خطر دارد [illegible] در دایره لا [illegible] هزار جان را جان کرده اند در این راه
[illegible] الا الله آن [illegible] چون گفتن [illegible]
الرحمن در آینه [illegible] الظالمون [illegible]
و فتح قریب [illegible] بمنزل [illegible]
چون [illegible] هزار عاشق [illegible] کشته شود [illegible] الا الله [illegible] مخلصان
چه کار دارد [illegible] الدین [illegible] مخلص [illegible] از این
بر گذرند [illegible] المخلصین [illegible] در دنیا
سالک را [illegible] نور محمد رسول الله [illegible] الا الله [illegible]
[illegible] نقد وقت شود در دنیا اگر نور محمد [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible]
فی [illegible] در دنیا [illegible] نور الله در آینه [illegible] محمد رسول الله [illegible]
رأیت ربی لیلة المعراج فی احسن صورة [illegible] محمد رسول الله [illegible]
چون [illegible] شود نور محمد از میان برداشته شود [illegible] نقد شود [illegible] مخلصین [illegible]

[illegible] اگر [illegible] گردن
اما [illegible] را دو مقام است اول نور لا اله الا الله در پرده نور محمد رسول الله چنانکه [illegible] نور
[illegible] در دنیا نور لا اله الا الله [illegible] آنکه گفت توبة [illegible]
[illegible] قول لا اله الا الله در دنیا چه دانی که از لا اله الا الله چرا [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible] دل [illegible] زبان لا اله الا الله
[illegible] است و لا اله الا الله [illegible] اگر جمال لا اله الا الله ذره [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] حقا [illegible] این [illegible] جمال [illegible] دایره [illegible]
[illegible] این [illegible] شنیده از لوح دل آمده است [illegible]
ولیکن از تعلیم [illegible] علم [illegible] قال لا اله الا الله دخل الجنة [illegible]
مگر شنیده که روح الاعظم تا در وجود آمده است [illegible] آغاز کرده است و دیگر تا قیامت [illegible]
[illegible] در عالم [illegible] است در دنیا [illegible]
است آمده [illegible] حقیقت [illegible] حقیقت [illegible] غافل نیست [illegible] الخلق
[illegible] نماز است [illegible] حق تعالی [illegible] حافظوا علی الصلوات والصلاة الوسطی
محمد مصطفی [illegible] الصلاة عمود الدین [illegible] اما [illegible] نماز
موقوف است [illegible] طهارت [illegible] نماز [illegible] مصطفی [illegible] مفتاح الصلاة
الطهور اما [illegible] طهارت [illegible] اعضا است [illegible] نجاست [illegible]
[illegible] اعضا است [illegible]

[illegible] نماز [illegible]
[illegible] الفصل [illegible] الصلاة [illegible]
[illegible] الفصل [illegible] نماز [illegible]
[illegible] الصلاة [illegible] نماز [illegible]
[illegible] طهارت [illegible] از دنیا [illegible] نماز [illegible]
[illegible] الصلاة [illegible] قبله [illegible]
فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها [illegible] قبله [illegible]
[illegible]
[illegible] صلاة [illegible]
[illegible] الذین هم فی صلاتهم خاشعون [illegible] نماز [illegible] قیام و قعود و رکوع و سجود
این نماز [illegible] ثمرة [illegible] طاعت
[illegible] از حق تعالی [illegible] طاعت [illegible] للمصلین
الذین هم عن صلاتهم ساهون [illegible] مصطفی [illegible]
و یصلون [illegible] نماز [illegible]
[illegible] الصلاة [illegible] صلاة [illegible]
[illegible] صلاة [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] صلاة نماز [illegible]
گفتند صلاة [illegible] سبوح قدوس رب الملائکة والروح [illegible]
الانبیاء یصلون علی قبورهم [illegible]

همین معنی دارد از بهر همین کلمه را اگر گوش دار کرد روزی پنج نوبت ره برخواست تا نماز کند فابکی زماناً طویلاً ثم صلّی
فلما فرغ من صلواة وا ویلاه ان صلیت حجة شده ان لم اصلّ کفرت اگر نماز کنم [illegible] باشم و اگر نکنم کافر باشم
بیدار شو که پنج نوبت از این جماعت الذین هم فی صلاتهم دائمون صلواة قالب را شرح شنیدی صلیت دل را از هر
بشنو چون نماز کنی بگوی الله اکبر بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه شود هیچ [illegible] کان رسول الله [illegible] قلبه
همین معنی دارد [illegible] کلا هیچ نماند چون از باطل هیچ نماند امر حق [illegible] ابی الله ان یکون لصاحب النفس الا [illegible]
پروانه عاشق آتش است قوت از آتش خورد چون خود را میان آتش زند [illegible] آتش او را [illegible]
از آتش قوت گیرد تا چنان شود که قوت او خود از او باشد بلا زحمت غیر خود پروانه همه غیر است در [illegible]
چه بگویم در این مقام [illegible] هر چیز گردی [illegible] آید [illegible] آن چیز [illegible] تو فهم و [illegible]
[illegible] و روز [illegible] پس پنج اوقات نماز [illegible] صباح [illegible] در [illegible]
روز [illegible] [illegible] رسیده که [illegible] راه [illegible] از [illegible] [illegible]
چنین [illegible] شرط دیگر نماز نیت است که نماز [illegible] منعقد می‌شود تو چه دانی که نیت چه!
[illegible] بشنو که چه گفت النیة نور [illegible] و فی القول اشارة الی نوره و فی [illegible]
و فی [illegible] ان الله تعالی فان [illegible] الروح فروح و ریحان و جنة النعیم [illegible] الاعمال بالنیات [illegible]
نیت از عالم [illegible] از عالم [illegible] و ظلمت [illegible] از این جا بود که [illegible] بر جنازه [illegible]
رحمت [illegible] نماز نکرد و گفت [illegible] النیة [illegible] نیت [illegible] که گفته‌اند که از [illegible] دعا
کن [illegible] [illegible] النیة [illegible] نیت [illegible] ای سالک از این [illegible]
کرده که بین العبد و الکفر ترک الصلواة الله اکبر را شرح شنیدی و نیت را [illegible] فاتحة الکتاب را شرح
بشنو [illegible] لا صلواة الا بفاتحة الکتاب [illegible] [illegible]
در الله اکبر [illegible] و ملک و ملکوت محو دیده هرگز تکبیر را اثبات بعد المحو دیده هرگز در الحمد لله

[illegible] کرده بر نعمت اثبات بعد المحو هرگز در سبحان الله [illegible] دیده هرگز در تکبیره [illegible] آدمیانی دیده
[illegible] دیده که فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون تا تو بگوئی که یولج اللیل فی النهار [illegible] معنی دارد هرگز
بعد از این [illegible] که [illegible] [illegible] را دیده که [illegible] الذی [illegible] هرگز [illegible]
خود را [illegible] دیده هرگز در السموات والارض دو مقام را دیده که [illegible] اقسم بما تبصرون و ما لا تبصرون این [illegible] هرگز
در دیده حنیف ملت ابراهیم را دیده که گفت و ما انا من المشرکین این جا بدانکه رسول خدا چرا فرمود که اتبع ملة ابراهیم
هرگز در [illegible] را از قول خود کرده هرگز در انا من المشرکین ~~[illegible]~~ خدا را دیده که [illegible]
وجود تو زنده [illegible] گردد در این حالت پس در مشرکین صادق شده چون مرد در او ما انا من المشرکین [illegible]
[illegible] خود این جا چه کار دارد چون [illegible] علیه فان [illegible] مشرک [illegible] پس دیده که ان صلواتی و نسکی و
محیای و مماتی لله پیش از این وقت و دل تو زبان او آمده پس زبان [illegible] و گویا آمد پس [illegible] رب العالمین
روی [illegible] دیده [illegible] معنی این [illegible] تو بگوئید اگر گوش داری از او تمامی این همه در او
[illegible] هرگز دیده و انا من المسلمین تو را [illegible] یا نه پس اعوذ بالله در این مقام [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن ضرورت [illegible] الرحمن الرحیم [illegible] صفات [illegible] که بر ذات الله که چون
[illegible] بود و در کار [illegible] کند تو را از [illegible] پس الحمد لله [illegible] است بر ترتیب الرحمن الرحیم [illegible]
یعنی صفات ذات رب العالمین [illegible] الرحمن الرحیم
این جا [illegible] کردن ضرورت [illegible] در [illegible] کردن مالک یوم الدین [illegible] در [illegible] که [illegible]
[illegible] ای سالک در سوره [illegible] اگر از [illegible] شراب [illegible] محبت [illegible] کرده [illegible]
[illegible] چه گفتم پس از آن [illegible] از آن [illegible] ایاک نعبد را [illegible] از حال [illegible]
[illegible] ایاک نستعین بگفت در آیه پس [illegible] و [illegible] دیده [illegible] اهدنا الصراط المستقیم
بگوئی [illegible] پس [illegible] تو شراب [illegible] صراط الذین انعمت علیهم [illegible]
[illegible] جان [illegible] چون حلقه [illegible] خانه نشسته غیر المغضوب علیهم بگوئی پس [illegible]

اما صلوة را افتتاحه الکتاب چه معنی دارد نماز بی فاتحه درست نباشد و ناگزیر است که شنیده باشد [illegible]
از نخستم هیهات هیهات عمر خود را بگذار باد بر ده آشنائی را ساخته کن اگر در کاری جستی و نیست هر آنکه بکار آشنا را
بشکسته نیست هر آنکه بر داشته ایم سودا بوده است هر آنکه بنه انداخته ایم در دائره بعنوه عمر بکه انداخته ایم زکوة است
ای سالک مصطفی صم فرموده که الزکوة قنطرة الاسلام آنکه مال دارند زکوة بر ایشان داده جهت خود علم آن
و کیفیت آن دانسته که انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیه الا آنکه از این جهت گروه چه فهم کرده عمر را
بابست نیابد این جماعت اشتغال که علما گفته دیگر باشند و آن جماعت که محققان ایشان افتقرا نیست دیگر
اگر چه حق سبحانه و تعالی این جهان را از برای اولیای خود آفریده اما ایشان خود را با دنیا کسب نه کنند زکوة خدای عز
و جل که آنچه فرع هر دو خود از بدو جود ایشان ظاهر شود لفضل بدیگر باید داد [illegible] قرار تا بس ایشان را
اما این گروه که زکوة مال نعمت ایشان باشد ایشان مال ندارند ایشان را علم افزون باشد که لا کنز انفع من العلم
از آن کنز علم زرق دهند ایشان را [illegible] ایشان را تمام قربان و مصحبان او [illegible]
از آن لفضل دهند العلم لا یکثر شیعه اما از آن قدر هم خلق ایثار کنند و این آیت را کار بندند که
و مما رزقناهم ینفقون خلق را از صدقات این گنج کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف لفضل دهند
مصحبان را اما عموم خلق را از برکت دعای ایشان از رنج و بلاها خلاص دهند و ایشان را از رحمت زکوة [illegible]
رحمت خدای عز و جل کرد ایشان را بدان ایثار کنند هر که انقیاد [illegible] مجوب عقاب و مستحق عذاب [illegible] اهل لعنت گردد
و خدا بر ایشان بخشد توجه دانی که ان کنت کنزاً مخفیاً فاحببت آن گنج رحمت است که کتب ربکم
علی نفسه الرحمة در دنیا و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین خود گواهی دهد در این گنج را بس مصطفی صم
آن رحمت را قسمت کند بر خصوص خصوص است که هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین تا ایشان
قسمت کنند بر عموم خلق که شر الناس من اکل وحده اما که در عصر او بود در دنیا و آخرت از فیض
رحمت خالی نباشد بیش از این شرح ای سالک نتوان داد که دلها بر نتابند و خواطر در ورطه هلاک
افتند و این همه یک نصیب است از هزاران نصیب که ما صب الله فی صدری شیئاً الا و صببته فی صدر [illegible]

[illegible] اما گوش بکن [illegible] صومست ای سالک صوم در شرع عبارت است از امساک طعام
و شراب که روزه قالب است اما صوم در عالم حقیقت عبارت است از خوردن طعام کدام طعام ابیت عند ربی و
کدام شراب [illegible] این صوم معنی بگوییم و روزه جان خوانند این صوم خدا باشد عز و علا که الصوم لی
وانا اجزی به وانا اجزاء او از آن بزرگ شنیده که الصوم الغیبة رؤیته بادون الله رؤیته الله تعالی صوم دون
الله را ایمان کنند انی نذرت للرحمن صوماً که افطار آن جز لقاء الله نباشد مصطفی صم از این جا فرموده للصائم
فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء ربه در دنیا از این خبر که صوموا لرؤیته و افطروا لرؤیته از آن
صوم چه خبر شاید دادن چه فهم کرده است از آن صوم از خدا باشد و افطار آن بخدا باشد که الصوم جنة برو
صبح برگیر و گاهی صیام باش و گاهی نفطر که اگر همه صوم باشی محروم باشی و اگر همه افطار کنی [illegible] نبود مصطفی صم
از این جا فرمود من صام الدهر فلا صام ولا افطر صیام ابد خود نیاید لعنت این باب که الصمد [illegible]
این معنی بود دیگر فرموده است که صوموا [illegible] عند الفطر [illegible] واجب است.
حج البیت من استطاع الیه سبیلا ای سالک بدانکه راه خدای نه از جهت راست است نه از جهت چپ و نه بالا و نه زیر
و نه دور و نه نزدیک است راه حق عز و جل در دل است و یک قدم است که دع نفسک و تعالی از مصطفی صم پرسیدند
که الله کجاست فرمود فی قلوب عباده المؤمنین فرمود در دل بندگان خود و نیز گویا شد قلب المؤمن بیت الله ایدوست
دل طلب کن که حج حج دل است دانم که گوئی دل کجاست اینجاست که قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن
یقلبها کیف یشاء ای لبیک حج صورت کار همه کس باشد اما حج حقیقت کار همه کس نیست در راه حج صورت [illegible]
باید افشاندن و در راه خدا جان و دل باید دادن این که راست آید آنرا که از بنده جان بر خیزد که من استطاع
الیه سبیلا این بود که جان بدهد تا بجانان برسد این کلمه گوش دار که روزی عمر خطاب بوسه
بر حجر الاسود میداد میگفت انک حجر لا تضر ولا تنفع لولا انی رأیت رسول الله صم قبلک ما قبلتک [illegible]
مصطفی را دیدم که بر این سنگ بوسه میداد و اگر نه من نداد می امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود
یا عمر بل یضر و ینفع آن عهدنامه بندگان خدا در میان او است که من اتخذ عند الرحمن عهداً آن
بوسه بر عهد ازل میداده نه بر سنگ در دنیا اما فرمود که الحجر الاسود یمین الله فی الارض

اورا دست خدا خواند تا اورا سنگ خوانی ای ملک آنچه موسی طالب و مشتاق طور سینا بود غرض از آن
کوه و سنگ نبود حقیقت آن سنگ بود که وان الحجر لله انه تعالی الراعدا جمال کعبه نه از این دیوار [illegible] و
سنگهاست جمال آن نور است که روز قیامت شفاعت کند زائران خود را ای ملک تو خود در عمر خود یک روز
حج جمعه نرفتی که الجمعة حج المساکین لوشی دار ملک روزی تا بکعبه میرفت بایزید بسطامی اورا بدید گفت کجا میروی
گفت بکعبه خدا شیخ گفت چه داری گفت دویست درهم شیخ گفت بمن ده هفت بار گرد من بگرد و طواف کن زیارت
کعبه کرده باشی بار دیگر آواز سوی دیگر شنود که اگر راه [illegible] کعبه نور که اول ما خلق الله نور [illegible] بایزید بود زیرا
لمعه های جمال احمد [illegible] جمال [illegible] است [illegible] در دل بایزید است [illegible] عشق [illegible]
[illegible] در [illegible] دیده [illegible] است [illegible] در راه حج [illegible]
[illegible] بود [illegible] که [illegible] و تجربه [illegible]
قرآن و سنت [illegible] در همه احوال [illegible] فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور [illegible]
[illegible] که [illegible] ای [illegible] بار دیگر [illegible]
[illegible] بیت [illegible] بیت [illegible] نهد هر که رو که [illegible]
دار به کعبه دل رود حق را ببیند [illegible] گفته میشود خدای [illegible] را حج حقیقی روزی کند
ای ملک گوش این حدیث دار که مصطفی چه [illegible] که من عشق و عف و کتم و مات مات شهیدا و حدیث دیگر که
عاشق شود و عشق را پنهان دارد اگر در آن عشق بمیرد شهید باشد بزرگان گویند لهذا این شهید عالم عشق [illegible]
[illegible] از عشق [illegible] عشق را [illegible] دارد [illegible]
[illegible] عشق چه توان [illegible] بیت کارم از عشق تو [illegible] میشود [illegible] در دل میشود هر زمان
[illegible] عشق [illegible] همه کس را عشق فرض است [illegible] اگر عشق خالق [illegible]
[illegible] عشق [illegible] از عشق چه توان گفتن و از عشق چه
[illegible] دادن و چه عبارت توان کردن در عشق قدم نهادن [illegible] خود [illegible]
و خود را ایثار عشق کند عشق آتشی است هر جا که باشد جای دیگر رخت نهد و هر جا که رسد بسوزد [illegible]

کردانه هر مطلوب باشد و او غالب در عشق قدم گذارند کش جان نیست بی جان بودن لعشق درمان نیست
درمانده عشق را از آن درمان نیست که گفت [illegible] عشق آن نیست ای ملک هر چه طالب را به خدا رسانند
نزد طالب فرض است عشق بنده را به خدا رساند پس عشق از اول این معنی فرض آید ای دوست مجنون صفتی باشد
در [illegible] جان در بازد و بی خبران را چه خبر ندیده [illegible] تو [illegible] دل [illegible] تو کرده [illegible]
چون [illegible] حسنت جمال تو دید جان بر سر دل نهاد و پیش تو کشید عشق را حیات در جهان شمارد حیات باعشق
دان که [illegible] عالم عاشق بوده تا همه زنده و با درد بوده ای ملک پروانه [illegible] از عشق آتش [illegible] خود را
آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنکه عشق آتش اورا چنان کند که هر جا آتش بیند خود را در آن
[illegible] فرق ندارد میان آتش و میان خود [illegible] جان [illegible] بیش [illegible] عشق تو [illegible]
[illegible] که در [illegible] ترسم که [illegible] پیش چون پروانه خود را آتش زند سوخته [illegible]
از خود چه خبر دارد تا [illegible] خود در عشق رسیده و عشق قوت دارد که چون [illegible] معشوق معشوق همه عاشق را
نابود کند و بخورد آتش پروانه را قوت رسیده و اورا میپروراند تا پروانه پندارد که آتش شمع [illegible]
و قوت باشد بدین طمع خود را در میان آتش زند آتش شمع که معشوق است بادی بسوختن در آید تا همه شمع و آتش شود
[illegible] عشق نه پروانه و معشوق عاشق را [illegible] نابود کند و بخورد فرق نماند تا پروانه پندارد که [illegible] آتش شمع است
[illegible] معشوق او [illegible] باد [illegible] پروانه [illegible] از [illegible] بود [illegible]
جهان از تو [illegible] لیکن دل از ضعیف و عشق تو قوی است [illegible] بیچاره ضعیف [illegible] قوی [illegible]
[illegible] عشق اگر بکمال باشد آنگه باشد که معشوق را فراموش کند که عاشق را [illegible] عشق است با معشوق چه کار دارد
و مقصود وی عشق است و حیات وی از عشق باشد و بی عشق بمیرد و در این حالت وقت بود که خود را نیز فراموش کند
تا او را هجران و وصال یکی باشد در این حالت وقت باشد که از عشق چندان درد و غصه نرسیده نه در بند وصال
بود و نه غم فراق خورد زیرا که نه از وصال او راحت رسد و نه از فراق او رنج و غم رسد همه وجود عشق خود را
لعشق داده باشد چون از تو بجز عشق نجویم به جهان هجران و وصال تو مرا شد یکسان بی عشق تو بودن ندارد
[illegible] خواهی تو وصال جو خواهی هجران ای ملک [illegible] عشق خالق گویم یا عشق مخلوق عشق [illegible]

نوع است اما هر عنصر در باطن دارد و مختلف عشق حیفند و عشق کبرد و عشق بابزه عشق حیفر آن ها است با خدای تعالی و عشق
بر آن خدا است بسته گان عشق بابزه در بن یار م کشی که مختصر فهم آمده ایم اما [illegible] از که شمه از آن برمز گفته شود
ای دوست که هرکز کهیعص با تو همز نزده است تا قدر عشقت ظاهر آمدی ای لکه آفتاب که با شراق در ماند
عاشق را از آن فوق و جملی باغ و چون در شتاب جلوه دهد قرار و سیری نیابد از مصطفی صلعم شنو که ان لله سبعین الف
سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه کل من ادرک بصر این حجابها از نور و ظلمت خواهی
باشد الله فاهم الناس را حجابها حقیقتهای خدا باشد اما عوام را فرا این حجابها است که الفت دهد از حجاب بعضر ظلمانی
و بعضر نورانی اما ظلمانی چون شهوت و غضب و حقد و حسد و بخل و کبر و حب مال و جاه و ریا و حرص و غفلت الی
سایر الاخلاق الذمیمه و حجابهای نورانی چون حب نماز و روزه و صدقه و حج و اذکار الی سایر الاخلاق الحمیده
در پنا دانی که چه میگویم آفتاب الله نور السموات والارض بی نور آیینه محمد رسول الله دیدن دیده را سوزاند
بواسطه آیینه او جمال آفتاب توان دید کرد ان عین الدوام میلان بی آیینه جمال معشوق دیدن محال است در
پرده دیدن ضرورت باشد عاشق نظر را پرده آیینه جز کبریا و عظمت خدای تعالی نباشد از مصطفی صلعم بشنو که
[illegible] والا ازلهم فی الجنة الا رداء الکبریاء علی وجهه در بنا کوئی مصطفی صلعم را در عشق آیینه چه بود
از حق تعالی بشنو لقد رای من آیات ربه الکبری ابوبکر صدیق پرسید که یا رسول الله این آیت کبری چه بود
فرمود [illegible] [illegible] بار
که این سخن گوش دارد و دوست دارد که رسول صلعم پرسید از جبرئیل خدای تعالی را دیدی جبرئیل گفت میان من و میان
حجاب [illegible] [illegible] الله [illegible] فرمود [illegible] و لقد رآه [illegible] هفتاد حجاب از نور که اگر از این
حجابها یکی را بنمایم در حال بسوزم ای ملک دیدی که با موسی کلیم چه میگوید و قربناه نجیا مجاهد در تفسیر این آیت میگوید
بالای عرش هفتاد حجاب است از نور و ظلمت موسی سلوک میکرد در این حجابها تا جمله پس پشت باز گذاشت تا بر
[illegible] حق [illegible] موسی [illegible] رب ارنی انظر الیک [illegible] را آواز می شنود در
نودی من شاطئ الوادی الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انا الله رب العالمین این در حقیقت
نور محمد را [illegible] کلام ورد [illegible] بواسطه توان شنیدن و دیدن در بنا این همه پرده ها در راه از بهر آن

نهاد تا عاشق در عشق پخته مشهور گردد تا طاقت بار کشیدن لقاء الله داده بحجاب ای سالک جمال لیلی دانه دان بر دام نهاده
چه دانی که دام چیست و صیاد کیست در ازل چون خواست که از نهاد مجنون مرکبی سازد تا پخته لیلی عشق شود آنکه بار کشی عشق الله
تواند کردن این کار آن ندید که بوالهوسی گوید یکباره از سلطان را [illegible] اول را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رفت مقصود آن است که ذات آفتاب نوازنده است [illegible] عشق [illegible]
این آن [illegible] را [illegible] که عاشق با معشوق نتواند زیستن که با جمال طاقت حیات ندارد و با وصال معشوق نتواند
[illegible] قوت [illegible] سامان وصال [illegible] [illegible] [illegible] تا نتواند دید که عاشق را بسوزد تا برگ معشوق شود غمگین اشتم چو
دور از تو کم بیشتم چون بینم روی تو ز لغم بنشینم کس نیست درین ملک که در [illegible] گزیدن وا دیدن تو غمگینم از [illegible] الکه
باش تا از روز که جمال الست بربکم بر تو جلوه کند و این سماع بشنوی وان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله
هیچ جان نبود که او را دیده دیدم گوش نبود که آواز قرآن را سماع کند و الله حجابها بر کاشتند تا بواسطه آن حجابها
بعضی را فراموش شد و بعضی را راه نمودند تا مقام اول و بعضی موقوف آمدند تا قیامت و این که میگویم اول که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] برد الله [illegible] [illegible] [illegible] شیراز [illegible] [illegible] که او [illegible] تحیه [illegible]
فرموده [illegible] درد [illegible] تو است بعد [illegible] بود نشسته بودم از [illegible] رسید [illegible] [illegible] الحراج [illegible]
نشسته بودم صورت مبارک حضرت صادق صلوات الله علیه ظاهر شد فرمود حضرت رضوی [illegible] [illegible] علیه
با تو الفت دارند بعد فرمودند عم یتسائلون عن النبأ العظیم شب نشسته بودم سوره الم تر کیف فعل
ربک تمام سوره برزد بعد فرمودند [illegible] [illegible] بعد فرمودند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
روز جمعه بود مشرف شدم سید علاء الدین حسین زیارت کردم پس از زیارت مشهدی از ظهر شدم صورت مبارک [illegible]
ظاهر شد فرمودند ذکر تو فاتحة الکتاب است بعد فرمودند تو از [illegible] [illegible] [illegible] تو به [illegible] [illegible] [illegible]
بصورت صاحب ولایت فوراً صورت مبارک ظاهر شد فرمودند اویس قرنی بود حضرت رسول خدا
زنده بود صدائی از این مجمع او برآمد عرض کردم اگر اویس بود شما زنده بود این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بعد فرمودند شیعیان ما مراتب دارند بعد فرمودند درست مرد اخلاص کثیر بود تو هم بهره داری از آن [illegible]
برآمد که [illegible] کوی شما آتم بعد فرمودند دستگیری کن و ذکر بده به بندگان خدا بعد فرمودند [illegible] [illegible]

رسول خدا تشریف بردند [illegible] خداوند فرمودند [illegible] [illegible] فاضل [illegible]

بعد فرمودند مدد مجالس [illegible] این فرمایش بسیار رمز دارد بعد فرمودند

[illegible] سنبر نشسته فرمودند

بکر بودم از باطن سرزد فرمودند [illegible] آرزوی مقام تورا دارند بعد فرمودند ن و القلم و ما یسطرون این آیه

در شان حضرت رسول خدا نازل شده روزی مشرف شدم سید اجل غریب زیارت کردم [illegible] وقت ظهر بود

نماز کردم مشغول [illegible] صورت مبارک ظاهر شد فرمودند [illegible] بزرگی بود حال تو هم بهره داری [illegible]

بود خواستم مشرف شوم [illegible] چراغ [illegible] شد در نماز نشسته بودم صورت مبارک حضرت [illegible] ظاهر

شد [illegible] جواب سلام از [illegible] بعد شنیدم از باطن سر چیزی [illegible] که الهی [illegible]

روزی مشرف شدم [illegible] نشستم سر مزار جناب آقا محمد هاشم درویش فاتحه خواندم صورت جناب ظاهر شد

اما التفات نفرمودند وقت غروب بود برخاستم سر مزار جناب میرزا [illegible] رفتم فاتحه خواندم و سلام کردم جواب سلام

فرمودند بعد فرمودند که تو [illegible] عرض کردم [illegible] وقت [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] بعد فرمودند [illegible] از باطن سر چیزی [illegible]

[illegible] اگر کدام [illegible] [illegible] شده است [illegible]

خبر نخواهد [illegible] بعد فرمودند [illegible] امیرالمؤمنین صلوات الله علیه

[illegible] بودم از باطن سرزد فرمودند حقیقت [illegible] بعد فرمودند [illegible]

فاطمه سلام الله علیها [illegible] [illegible] بعد فرمودند خداوند [illegible]

[illegible] در نماز بودم فرمودند که [illegible] از باطن سرزد فرمودند [illegible]

بعد فرمودند [illegible] روزی در نماز بودم فرمودند [illegible] بعد فرمودند [illegible] صورت [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible] خدا [illegible] است [illegible] بعد فرمودند

[illegible] بود [illegible] بود [illegible] از نور [illegible] صورت [illegible]

با کلاه [illegible] بود فرمودند این [illegible] نیست در نماز بودم فرمودند [illegible]

[illegible] بعد فرمودند [illegible] در نماز بودم فرمودند [illegible] بهشت [illegible]

روح که از [illegible] وقت [illegible] در اعلا علیین پرواز میکند فرمودند برزخ تو اعلا علیین است صورت شیخ [illegible] ظاهر فرمودند [illegible]

[illegible] علیه الرحمه [illegible] در عالم واقعه دیدم که [illegible]

[illegible] بر دوش این ذره بیمقدار فرمودند این خلعت [illegible] است بسیار [illegible] شب [illegible] فرمودند از [illegible]

بالا صورت رسیدی جای تورا اعلا علیین [illegible] الحمد لله صورت تو در [illegible] و تو صاحب

منصب [illegible] در [illegible] حضرت علی ابن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه [illegible] است اگر [illegible]

[illegible] زهی سعادت التفات ایشان [illegible] [illegible] دیگر

[illegible] فرمودند تو صاحب مقام [illegible] روز جمعه بود غسل جمعه کردم ایستادم به نماز در نماز صورت مبارک حضرت [illegible]

صلوات الله علیه و آله ظاهر شد فرمودند [illegible] حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] صاحب ولایت صلوات الله علیه و آله [illegible] خداوند است بعد فرمودند تو [illegible]

بسیار التفات فرمودند اما فراموش کردم [illegible] اغلب اوقات این [illegible]

[illegible] نوشته نمیشود برای چه برای اینکه [illegible] نوشته [illegible] اغلب فراموش [illegible] زیاده [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] باشم [illegible] اغلب اوقات [illegible]

[illegible] اگر کدام [illegible] بیان کنم [illegible] کاغذ شود هرچه [illegible]

[illegible] غفلت [illegible] توجه [illegible] خداوند [illegible]

توجه را [illegible] زیاده گردانند هرچه توجه بیشتر [illegible] قرب زیادتر میشود و هرچه غفلت [illegible] بعد [illegible]

از بعد دوری از خدا است و از قرب نزدیکی بحق است و [illegible] حق در این نوشتن بودم این عبارت

سرزد که الله نور السموات والارض [illegible] است اگر [illegible] قرب [illegible] التفات

[illegible] نمیکنند [illegible] این [illegible] نیست مگر [illegible]

[illegible] خلق [illegible] اما اگر [illegible] حق [illegible] او [illegible]

[illegible] غفلت را از خود

دور [illegible] خارج شود [illegible] التفات [illegible] ظاهر شود [illegible] غفلت [illegible]

و از علم الیقین بعین الیقین از عین الیقین بحق الیقین رسد و چون که بحق الیقین رسید او را اطمینان حاصل گردد و بر حبل المتین

الهی پیوسته از صراط مستقیم که عروة الوثقی ولایت است [illegible] منحرف نشده و در روش شریعت نقطه [illegible]

ذره فروگذار نکند آن وقت طاعت و بندگی این شخص مقبول حق میشود این است که فیوضات الهی وارد

میگردد به شخص [illegible] هر چه بگوید راست گفته است بواسطه آنکه از حق میرسد [illegible] نوکری بودم

وارد شده ان الله یمسک السموات والارض [illegible] این کیفیت [illegible] از غیب [illegible] این شخص [illegible]

[illegible] روز جمع [illegible] بودم فرمودند [illegible] از قول رسول خدا فرمودند هر کس

مرا دید خدا را دیده [illegible] الحمد لله از عنایت بی نهایت حق فیوضات الهی مقصد دارد [illegible]

[illegible] این حال دارد [illegible] السلام [illegible] فرمودند [illegible] در نو [illegible] دارد

[illegible] ولایت [illegible] امام [illegible] روح القدس [illegible] فرموده [illegible] امام [illegible]

[illegible] بودم [illegible] بودم [illegible] حضرت رسول خدا [illegible]

دار ظاهر شد فرمودند [illegible] بودم [illegible] ظاهر [illegible]

فرمودند [illegible] الیقین [illegible] هر کس [illegible] راه خدا [illegible] بعد از نماز [illegible]

[illegible] السلام [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible]

داشت [illegible] فرمودند [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و کثرت [illegible] فیوضات الهی در دل [illegible] کم [illegible]

[illegible] از قلب [illegible] و فیوضات [illegible] از علم الیقین بعین الیقین [illegible]

[illegible] این مراتب را طی کرده و بحق الیقین رسید کمال [illegible] ظاهر شد آن [illegible]

[illegible] از قید تعین [illegible] و مراتب [illegible] را طی کرده [illegible] حقیقت [illegible]

بحقیقت [illegible] عالم است [illegible] عالم [illegible] حقیقت [illegible]

حق را [illegible] خدا را [illegible] و از خدا غفلت داشته [illegible] حقیقت

که خدا [illegible] حق را [illegible] که از [illegible] حق [illegible]

[illegible] و محبت حق [illegible] حق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طاعت حق را [illegible] حق [illegible] الیقین [illegible]

[illegible]

و طاعت او [illegible] حق [illegible] حق [illegible]

[illegible] است که [illegible]

[illegible] است [illegible] ظاهر [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] است [illegible] و محبت حق [illegible] از عالم [illegible]

[illegible] و تصرف در ملکوت و سموات و ارض دارند [illegible]

از [illegible] است [illegible] و تصرف در ظاهر [illegible]

دارند [illegible] نور [illegible] نور [illegible]

[illegible] است که یکی از بزرگان فرموده

نه آن مراد آنکه به دل دل او [illegible] از خبر [illegible] او [illegible] صاف [illegible] نور [illegible]
شخ بهم متصل است و ممتنع نیست از کار [illegible] قلم [illegible] دیار خراب [illegible] خصایل [illegible] تمام [illegible]
و تمام است [illegible] علی [illegible] پیغمبر [illegible] که بهر کس خویش [illegible] این حقیقت [illegible]
نزد کسی داده صاف محبت و نور احدیت را که ذره خداوند از نور خورشید در ازل قرار داده است که
در نور [illegible] این [illegible] حقیقت [illegible] کرداده و بینی [illegible] است [illegible]
دیگر را ادرا [illegible] حق این است که از ازل [illegible] دارند و عقب آن برخیزند تا آن نور ترقی پیدا کند و در
[illegible] بندگی خداوند [illegible] عبودیت [illegible] بندگی خدا [illegible]
آ ورا [illegible] بسوی حق و خدا [illegible] خود را [illegible] از [illegible] بشریت [illegible]
نور خورشید [illegible] و آن نور ترقی پیدا کند و با [illegible] حق [illegible] و وقتی که [illegible] حق رسید نجات پیدا کند این است
که فیوضات الهیه را [illegible] فتوحات [illegible] زیاد [illegible] خداوند عالم اکبر [illegible] سالک [illegible]
و از عالم بالا [illegible] فتوحات و [illegible] از عالم غیب [illegible] سالک راه [illegible]
میرسانند [illegible] از عالم غیب است [illegible] وقتی [illegible] سالک [illegible] نور [illegible]
که نور [illegible] حق رسیده است [illegible] الطاف حق [illegible]
با الله [illegible]
[illegible] توجهات است [illegible] حق [illegible] نور السلام [illegible]
[illegible] حضرت فاطمه سلام الله علیها نور السلام [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] آنکه خداوند [illegible] قرار داده است که [illegible]
و دیدن [illegible] عنایات حق و الطاف بزرگان [illegible] پیدا کند و [illegible]
در اینجا در اول مرتبه [illegible] فانی فی الله است [illegible] فانی فی الله [illegible] از خود فانی
گشت بقاء بالله [illegible] کفر [illegible] فانی فی الله [illegible]

از خود [illegible] بقاء بالله [illegible] بقاء را [illegible] فنا است [illegible] بقاء [illegible] فانی فی الله و بقاء
بالله [illegible] عنایت [illegible] حال [illegible] اطوار [illegible] کرده و معرفت حق [illegible]
و هر چه از او [illegible] حق است [illegible] کفر [illegible] صاحب دل [illegible] و هر کس که صاحب دل است
[illegible] طاعت و بندگی او [illegible] بصیرت [illegible] از [illegible] بصیرت [illegible] خلق [illegible] خلق
از [illegible] معرفت [illegible] طاعت [illegible] بصیرت و معرفت حق را [illegible]
[illegible] طاعت و بندگی [illegible] تفاوت [illegible] آسمان است [illegible] خلق خدا را [illegible] لذت
طاعت [illegible] معرفت پیدا کرده طاعت [illegible] لذت نیست [illegible] لذت [illegible]
[illegible] لذت [illegible] و از [illegible] شکرگزاری [illegible] معبود خود را [illegible]
بندگی [illegible] نوشتن [illegible] این [illegible] زیاده [illegible] است [illegible] صفت
[illegible] در آن کفر زیاده است الحمد لله رب العالمین [illegible] عالم [illegible] غیر است
[illegible] معلوم [illegible] جواب است و از [illegible] حق است [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] این [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] نجات دنیا و عقبی [illegible] الوهیت [illegible] حبل المتین [illegible]
و [illegible] صراط مستقیم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] صلوات الله علیه [illegible] نجات دنیا و
[illegible] حضرت رسول خدا [illegible] مدینه علم علی درش است [illegible]
[illegible] حق [illegible] آن [illegible]
[illegible] خدا [illegible] وقتی [illegible]
[illegible] پیدا کرده [illegible] ائمه هدی صلوات الله علیهم [illegible] محبت [illegible] نور [illegible]
[illegible] از حق [illegible]
[illegible] ما خلق [illegible]

در رضا بهیچ نگید که رضای خدا در آنست اما این کار کار مشقت است هر کس نرسد آنهم از عنایت حق شامل شود [illegible]
بسیار [illegible] حضرت [illegible] باکر [illegible] جابر در حال مرض بود
فرمودند ای جابر در چه حالی عرض کرد در حالی که مرض را بیشتر از صحت میخواهم و فقر را بیشتر از غنا میخواهم و مرگ را بیشتر
از حیات میخواهم حضرت فرمودند خدا رحمت کند ترا اما حال ما ائمه چنین نیست فوق نیست هر چه خدا بخواهد ما او را
بخواهیم رضا و تسلیم این است که سالک [illegible] عمده مطلب آنست باید تسلیم در رضا پیدا کرد هر چه خدا بخواهد ما خوب
تسلیم باید کرد که این تسلیم فوق همه کارها است شب اول ماه رجب بود مشغول بنماز شدم در بیت بودم
نشسته ام فرمودند [illegible] صالح بعد در نماز دیدم [illegible] حضرت [illegible] صاحب ولایت ظاهر بود فرمودند المطلب
بر بیایی [illegible] اذان صبح بود فرمودند خداوند [illegible] و گلهای [illegible] را [illegible] و خلق را
بر دانه بعد فرمودند تا که ذکرت را برای سلامتی [illegible] الاشراف بخوان که برادر بزرگ [illegible]
مرحوم [illegible] خداوند [illegible] فرمودند [illegible] خداوند
[illegible] روز [illegible] فاطمه [illegible] السلام [illegible]
داده و فرمودند سلام برتو [illegible] سلام برتو که [illegible] بعد رفتم [illegible]
چند سلام کردم [illegible] سلام [illegible] فرمودند و علیکم السلام بعد فرمودند [illegible]
قبول [illegible] مشغول بنماز شدم در نماز [illegible]
[illegible] مبارک حضرت [illegible] از نماز فارغ شدم بعد فرمودند حضرت فاطمه سلام الله علیها [illegible]
[illegible] بعد فرمودند [illegible] بعد فرمودند [illegible] حضرت حجت
[illegible] بعد فرمودند [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] بعد فرمودند [illegible] بعد فرمودند [illegible]
[illegible] بعد فرمودند از [illegible] این عبارت [illegible] از [illegible]
[illegible] حضرت حجت [illegible] عرض کردم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] مشغول [illegible] بودم فرمودند الحجة لله [illegible] بعد فرمودند

رجوع کنید [illegible]

ح

و تیزد و تدبیر پیدا میشد [illegible] در عالم رؤیا [illegible] کردم که [illegible] جمع [illegible] فرمودند
[illegible] ملکوت و جبروت و لاهوت که ذات احدیت باشد [illegible] حق [illegible]
فرق [illegible] غیر [illegible] از [illegible]
[illegible] در راه [illegible] این [illegible]
[illegible] هر چه [illegible] حق [illegible] هر چه [illegible]
در راه خدا [illegible] ذاکرین حق [illegible] و [illegible] عالم
ظاهر [illegible] هر چه [illegible] مطلع [illegible] که [illegible] چشم بصیرت [illegible]
[illegible] چیزی [illegible] از [illegible] نفس و هوا [illegible]
[illegible] نفس [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] صالح [illegible] صالح جمعیت محبت و لایت صاحب ولایت ائمه طاهرین سلام الله علیهم
[illegible] محبت و [illegible]
حق [illegible]
[illegible]
برای [illegible] خداوند [illegible] حق [illegible] حق را [illegible] از دنیا [illegible]
جمعیت [illegible] کدام است و [illegible] از [illegible]
انسان با حیوان [illegible] که انسان ناطق است و حیوان [illegible] است که [illegible] فرموده
[illegible] از [illegible] حیوان [illegible] در راه [illegible]
[illegible] را [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] نفس [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] از آن [illegible] حیات [illegible]
[illegible] چشم [illegible] خود را [illegible]

۲

... شرلیعه‌دار د‌ر القیت ... بعد فرمودند تو از اهل ... از ... فرمودند ... از گناه ... الصدر [illegible]

[illegible] در نماز [illegible] سید میرزا محمد [illegible] از ... که ... از

[illegible] بعد [illegible] حضرت [illegible] حضور [illegible] صلوة [illegible]

... فرمودند [illegible] اول [illegible] فرمودند [illegible] حقیقت را

[illegible] خود [illegible] در نماز [illegible] فرمودند

[illegible] فرمودند [illegible] بعد فرمودند جمیع [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible] قول [illegible] الرحیم [illegible]

[illegible] علیه و آله [illegible] بعد [illegible]

[illegible] از [illegible] میرزا [illegible]

تا که [illegible] فرمودند از قدم [illegible] بعد [illegible]

رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible] از [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible] رسول [illegible] بعد [illegible]

[illegible] والد بزرگوار [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول [illegible] فرمودند

[illegible]

[illegible] بعد [illegible] در نماز [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] در نماز [illegible] علیه و آله [illegible]

خلق را چه ... مقصود از بود ... خلق را ... همین طور که خداوند ... بایستی ...

اقامه قیامت انکار ... دارد است که انسان پس از مرگ هزار یک عقبه دارد ... هزار یک عقبه را باید ...

بلکه [illegible] خداوند ... دیگر [illegible] قرار داده که باید ... عالم ...

خوشا حال کسی که پس از مرگ آسوده ... از همه چیز ... خداوند ... الدنیا مزرعة الاخرة ... دنیا ...

قرار دادیم که در دنیا [illegible] ... [illegible]

با وجود [illegible] خداوند [illegible] خداوند [illegible] خلق کرده [illegible]

[illegible] خداوند

[illegible] انسان [illegible]

[illegible]

[illegible] خداوند [illegible]

[illegible]

انسان را خدا خلق کرده [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] خداوند [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible] خداوند [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

[illegible] خداوند در قرآن مجید [illegible] فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره

[illegible] خداوند [illegible]

[illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

خداوند قدری و رتبه‌ای در بال دنیا نداده است و عزت دنیا را فرش قرار داده است عزت عزت آخرت است که از فضل اهل
تقصیر [illegible] بکار نخواهد آمد و ذخیره از رحمت اگر بهره‌ای که دنیا [illegible] را خوار [illegible] خوب است عارف
[illegible] نعمت [illegible] دنیا [illegible] از نعمت [illegible] زنده و زوق
آن [illegible] انداز جنت و فردوس چشم بپوشند بواسطه شوق و لقای احدیت لقای احدیت [illegible] حقیقت نور
رسول الله و آل [illegible] دارد که [illegible] فاطمه حق که شوق لقای احدیت را [illegible] فاطمه
بهشت و حورها [illegible] بهره [illegible] گفتن [illegible] این بنده [illegible]
اگر از لقای پروردگار فارغ شده‌ام بعد نخواهم پرداخت [illegible] جنت شوق ایشان را داده و [illegible] اعتنائی
به جنت ندارند و [illegible]
قسم میخورم این حقه را [illegible] نجات دنیا [illegible] در نماز بودم فرمودند
خداوند این طایفه را از [illegible] نگهدارد بعد فرمودند عارف بالله در ماه ذی‌قعده در شب جمعه در نماز [illegible]
مبارک [illegible] صلواة الله علیه ظاهر [illegible] بسیار [illegible] بعد [illegible] شده‌ام از حضرت [illegible]
حضرت سلام الله علیه [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بعد فرمودند عقل این [illegible]
[illegible] صراط مستقیم [illegible]
[illegible] بعد در سلام نماز حضرت [illegible]
صلواة الله و سلامه علیه و آله ظاهر شد [illegible] که لقای حق [illegible] فرمودند [illegible] از توامت بعد فرمودند
[illegible] محمدی صلی الله علیه و آله [illegible] روز [illegible] بودم [illegible] بزیارت حضرت [illegible] بودم که فارغ
شدم فرمودند حق الیقین [illegible] دیدم که [illegible] ظاهر شد شب جمعه رجب مشغول [illegible] بودم حضرت
[illegible] السلام [illegible] بعد فرمودند [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] خلیفة الله [illegible] دیدم در عالم واقعه که منبر بزرگی گذارده‌اند
[illegible] منبر [illegible] دارند این [illegible] در خدمت ایشان در [illegible] منبر [illegible]

دست ایشان در عقب [illegible] که [illegible] در ماه مبارک رجب [illegible] احوال [illegible] در عالم
دیدم که حضرت [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] دارند بعد حضرت [illegible]
ظاهر شد فرمودند [illegible] از [illegible] بعد حضرت [illegible]
سلام الله علیه و آله ظاهر شده [illegible] فرمودند [illegible] از [illegible]
رضا [illegible] فرمودند آنکه [illegible] در دنیا و [illegible] عرض کردم [illegible] نخواهم [illegible]
راه [illegible] الحمد لله [illegible]
ظاهر [illegible] دیدم که [illegible] فرمودند [illegible] هرچه [illegible]
[illegible] صدائی برآمد [illegible] نمی‌خواهم [illegible] عرض کردم [illegible] از [illegible]
دیگر [illegible] فرمودند خداوند فرموده [illegible] صدائی [illegible]
کردم [illegible] نخواهم عرض کردم [illegible] فرمودند [illegible]
حضرت [illegible] حضرت [illegible] ظاهر شد صدائی شنیدم فرمودند [illegible]
[illegible] از [illegible] فنا [illegible] خداوند [illegible] قرار [illegible]
[illegible] آن وقت [illegible]
خواهشات [illegible] احوال [illegible] نمایید و از قید [illegible]
[illegible] جلوه [illegible]
[illegible] این است [illegible] فنای خود [illegible] است [illegible]
فنا [illegible] خود [illegible] لازم دارد [illegible]
[illegible] خدا [illegible] عرض کردم که نور [illegible]
در قلب [illegible] جلوه [illegible] نور محمد رسول الله و آل ظاهر شد صلواة الله
و سلامه علیه و آله که خداوند عالم نور [illegible] از عالم [illegible] آورده [illegible] قرار داده‌اند

[illegible]

دو عالم را گنجور وجود ایشان برپا کرده پیش از اینکه خلقت آدم شود نور محمد و آل او را قرار داده بود در ذکر خود از دیار [illegible] آن
نور پاک وقتی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن از ذکر پرده برداشتند دید که پنج نور است ظاهر و چند نور دیگر دور آن حضرت
خلیل عرض کرد الهی این نورها کیستند حبیبت عرض [illegible] عالم [illegible] این نور
خمسه النجبا است عرض کرد که این نورها را شناختم آن نورها که دور آنها است [illegible] از حق تعالی فرمود
نورهای شیعیان ایشانند ای خلیل الرحمن این نور پاک [illegible] از اعلا [illegible] تا [illegible] الا بیوالقد
این است [illegible] صلب حضرت عبدالله این نور
قرار گرفت و از جمال عبدالله چنین نوری ساطع بود که [illegible] بود بر اسم مخلوق این نور الهی
و اغلب از ملتی که از خدا خبر بردند که در پی آزار آن بزرگوار بودند و اغلب اوقات از [illegible] می‌خواهند
هر جا که خبر می‌شنیدند می‌رفتند و صدمه می‌زدند به آن حضرت برای آن بود که این نور را خاموش کنند خداوند
جهان نخواست و حیا فلت [illegible] آمد آن نور پاک سلطان الکل که عالم را کلمتها
از دو [illegible] شده و [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible] داد و [illegible] آن نور پاک به وجود آمد
[illegible] حضرت عبدالمطلب [illegible] از [illegible] آن خانه به [illegible] گذاشت
[illegible] حضرت [illegible] حجره ظاهر گرداند
دختر آمد [illegible] حجره [illegible] که داخل شد [illegible] آن بزرگوار
میکند و حضرت عبدالمطلب خبر [illegible] کردند و شیطان لعین را چه روز در [illegible] کردند [illegible] در بند
بودند و خبر بودند خواست [illegible] و [illegible] بزرگ خدا نخواست [illegible] توانست که [illegible]
بود از [illegible] که نور احمدیت و محمدیت و رسول خدا به وجود آمده شیطان قدرت داشت که خطابه و تصرف در نور
احمدیت نماید برای اینکه خداوند او را قسم بر بندگان خود کرده [illegible] از [illegible] سلام که این است و [illegible]
از بندگان خدا [illegible] هرکه پیروی [illegible] او را بکند [illegible] دارد و تصرف در او بکند و آن [illegible] این بزرگوار
بوده نمی‌تواند که رخنه کند و از دور [illegible] این نور وقتی [illegible] کرد و [illegible] را کرد
[illegible] آن بنده [illegible] و چند [illegible] او [illegible]

که گردم برای [illegible] است نه برای رستگاران بندگان خدا است که از قید نفس رسته و گذشته و آسوده شده و عبادت الکن
[illegible] حال این شخص [illegible] است و [illegible] پیدا کرده و از قید [illegible] گذشته. شبی فرمودند که [illegible] اوی
از هزاران یکی [illegible] شب دیگر در نماز بودم فرمودند حالت اوی با تو است روز عرفه مشرف شدم
سید علاءالدین حسین پس از زیارت [illegible] غمناک و مهموم بودم [illegible] کردم [illegible] درجه [illegible] بزرگوار
بودم [illegible] قرب و [illegible] بعد آمدم مشرف شدم شاه چراغ زیارت کردم فرمودند [illegible] در دو
[illegible] منصب [illegible] با تو است ~~[illegible] مشرف شدم~~ خلیفه بعد فرمودند منصب در [illegible] سلطان [illegible] علی [illegible]
[illegible] علیه التحیه والسلام با تو است روز [illegible] مشرف شدم [illegible] خلیفه [illegible] فاتحه خواندم [illegible]
شنیدم فرمودند از قدوم تو باغ و بستان سبز و لاله زار است بعد آمدم سر مزار جناب میرزا ابوالحسن جلوه بزرگوار [illegible]
[illegible] روحی فداه فاتحه خواندم فرمودند تو تربیت [illegible] وقت [illegible] پاک بودم [illegible] جمعه [illegible]
صاحب ولایت ظاهر [illegible] فرمودند چنین است که سر در راه است داد بواسطه که عید نوروز محرم بود بعد [illegible]
تغییر کرد محمدی [illegible] بزرگ جناب سیدالشهدا علیه السلام الله علیه و آله فرمودند [illegible] تغییر کرد [illegible]
[illegible] تغییر کرد صورت [illegible] سید سجاد علیه السلام الله علیه و آله ظاهر شد باز تغییر کرد [illegible] حضرت
[illegible] ظاهر [illegible] فرمودند [illegible] تو نیست بعد [illegible] فرمودند [illegible] ولی الله [illegible]
ولی الله [illegible] دو [illegible] فاتحه [illegible] ولی الله [illegible]
دفتر بود [illegible] زیاد بود [illegible] بود [illegible] تشریف [illegible] باد نام بد
[illegible] داشت آن [illegible] داشت الحمدلله که بخیر گذشت دیگر [illegible] از این [illegible]
الحمدلله بعد فرمودند حج [illegible] الحج [illegible] روز [illegible] بسیار گریه کردم شب فرمودند تو سید
[illegible] هر وقت ذکر [illegible] حضرت [illegible] جناب سیدالشهدا علیه السلام الله علیه [illegible]
[illegible] وقت [illegible] الحمد [illegible]
[illegible] داشت شب اول فرمودند فاتحه ذکر را برای محبت او [illegible] الدهر [illegible] برای محبت او
خواندیم الحمدلله بخیر گذشت طول [illegible] روز اربعین مشرف شدم سید علاءالدین حسین مشغول به ذکر

شده فرمودند تو شیعه [illegible] عمر [illegible] بعد فرمودند مطلب تو [illegible] و [illegible] روزی [illegible]
سرکار جناب [illegible] همراه [illegible] که مشغول بودم [illegible] صدائی شنیدم فرمودند [illegible] جمال مبارک [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible]
اما طول دارد روزی روضه خوانی روضه میخواند بسیار [illegible] فرمودند [illegible] مشغول [illegible]
شنیدم صدائی فرمودند جناب [illegible] مبارک [illegible] جلوه کردند فرمودند [illegible]
فرمودند [illegible] داری [illegible] فرمودند اگر خواهی دنیا و [illegible] صدائی از [illegible]
[illegible] عقبا [illegible] گاه گاهی [illegible] زیاده [illegible] کردم [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] بعد دیدم حضرت [illegible]
محبت [illegible] سرکار جناب [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] این عبارت [illegible] الابرار [illegible] فرمودند [illegible]
فرمودند [illegible] کردم [illegible]
فرمودند [illegible] قصاص [illegible] سرکار [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] حالت بسیار خوش بودم [illegible] مشاهده کردم [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] عظیم [illegible] الله [illegible]
بعد فرمودند [illegible] فرمودند [illegible] فرمودند [illegible]
بعد فرمودند [illegible] فرمودند [illegible] القدر [illegible] بسیار خوش بود
[illegible] فرمودند [illegible] البعد [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] فرمودند
[illegible] والعالم [illegible] نور خود [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] دل [illegible] فرمودند

تو صاحب سرّ [illegible] بودم [illegible] دیدم [illegible] فرمودند [illegible] مشغول ذکر
بودم فرمودند [illegible] دیدم [illegible] حضرت [illegible] صاحب ولایت ظاهر است [illegible]
مبارک حضرت [illegible] بودند [illegible] ایستاده [illegible] بودند [illegible] در کشتی بودم [illegible] علت
[illegible] فرمودند سوره مبارکه قرآن را الم نشرح لک صدرک و سوره مبارک والفجر و لیال عشر باز
فرمودند [illegible] المفضلین [illegible] فرمودند [illegible] خداوند [illegible] عطا کرده بود که [illegible]
حال خداوند [illegible] عنایت فرموده [illegible] فرمودند [illegible] فرمودند
از ملکوت [illegible] جبروت [illegible] از جبروت [illegible] لاهوت [illegible] مبارک [illegible]
ایام محرم بود مشغول زیارت [illegible] شروع کردم بخواندن زیارت حضرت [illegible] سیدالشهدا
علیه السلام [illegible] علیه و آله [illegible] کردم [illegible]
[illegible] کردم مشغول زیارت [illegible] حضرت [illegible] صلوات الله علیه و آله [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] ملک الموت [illegible] بعد توجه بحضرت [illegible] کردم مشغول زیارت [illegible] حضرت
مبارک [illegible] صدائی شنیدم فرمودند [illegible] بود فرمودند
[illegible] فرمودند [illegible] دنیا و [illegible] صدائی آمد از [illegible]
[illegible] کوی [illegible] دنیا و آخرت [illegible] بود [illegible] دیدم
صورت [illegible] فرمودند که تو صاحب [illegible]
و تو صاحب سرّ امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله [illegible] صاحب [illegible]
بعد که فارغ شدم فرمودند [illegible] آواز داد که [illegible]
دنیا [illegible] صدائی [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] بود فرمودند [illegible] بود مشغول

به کرسی خدای تعالی بودم و سلام از این بجا فرا رسید و جواب سلام از حق رسید بعد فرمودند خواهش کن [illegible] النور

باز فرمودند وحی [illegible] و لنور باز فرمودند سبحان الذی اسری بعد فرمودند جذبه توحیدی شده بگردم رسیدم حالت و

[illegible] و اسرار [illegible] اجزا من از حالت [illegible] علی بینا هسته بحران بود

خیال به خدا [illegible] را [illegible] شنیدم فرمودند خانم [illegible]

[illegible] فرمودند در [illegible] فرمودند الحمد لله [illegible]

غارت الکی [illegible] حال [illegible] شده است [illegible] گردم رسیدم حسن [illegible] الوار که واع

و آن [illegible] نوشته است و [illegible] ساطع است در آن

[illegible] نوشته بود [illegible] زلف [illegible] حجاب برداشته [illegible]

جهان [illegible] حقیقت الغیب ار روح حدیث [illegible] غیرت [illegible]

[illegible] روح القدس در پوشیده [illegible] و ادرا

با روح کرد [illegible] وانیتاه بروح القدس آدم و آدم حقیقتان که بر دیگران فضیلت یافتند بروح را گفتند

[illegible] بروح [illegible] روح را از عالم امر تعالی فرستاد و نفخت فیه من روحی این باشد [illegible] آیه

[illegible] علیک [illegible] روحا من امرنا تورا [illegible] تورا بگوید یسئلونک عن الروح

قل الروح من امر ربی چه معنی دارد درینجا از دست غیرت خدا که ان الله غیور و من غیرته حرم الفواحش او

غیور است [illegible] غیرت است که او اسم محبت را حرام کرده نزد جان نیز کردن از غیرت حرام کرده بیت

[illegible] جان [illegible] در [illegible] این جهان کس نه بیند [illegible] عیان کسی [illegible] نشان [illegible] در کمان

[illegible] بر در [illegible] این [illegible] قدر [illegible] و [illegible] از روح الله

یافت [illegible] الملائکة والروح فیها [illegible] جمال روح [illegible] جلوه [illegible] این جمال [illegible] این چیز را

[illegible] آن چیز [illegible] قل الروح من امر ربی خود [illegible] تمام است و [illegible] الروح [illegible]

و امر خدا ارادت [illegible] قدرت [illegible] این آیت [illegible] انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون

درینجا کم [illegible] از [illegible] این سخن گفت [illegible] امر ربی یعنی من امر ربی یعنی من نور ربی درینجا کلام امام ابوبکر قحطبی از اینجا

گفت الروح [illegible] تحت ذل کن گفت روح در ذل نیاید [illegible] در ذل کن ولکن باشد از عالم آفریده باشد

از عالم آفریده کار باشد لفت قدم و ازلیت دارد درینجا چون امر فرماید که بدیده کننده اشیا و مخلوقات آمد

و روح از [illegible] [illegible] مفعول [illegible] از [illegible] این چیز [illegible] دار [illegible] الرای [illegible]

روایت [illegible] از مصطفی [illegible] شنیدم فرمود که ملائکه گفتند بار خدایا [illegible] آدم را دنیا [illegible] کنی کردی که در دنیا بخورند

و بیاشامند [illegible] دنیا [illegible] ایشان کردی آخرت را برای ما کردان [illegible] خلقت بید

کن [illegible] فیکون فرمودی [illegible] آن کسی که او را بید قدرت خویش پدید کرده [illegible] جان [illegible] کرد وجود

او را گفته [illegible] باشد [illegible] خلقت بیدی و مخلوقات [illegible] جان [illegible] که موجود داشت و [illegible] الروح الا

دانم که تو را [illegible] ان الله خلق الارواح قبل الاجساد [illegible] الف سنة که آنکه او را در عالم تقدیر و

کمیت و کیفیت آورد آسمان کجا بودی و زمین خود نبود [illegible] روز کجا باشد که [illegible] الف سنة پدید باشد

جان [illegible] نمی‌دارد که چون مخلوقات دیگر بوده و [illegible] دیگر دارد [illegible] این بیت را گفت

[illegible] از عیان بیرون است در راز [illegible] از [illegible] بیرون است [illegible] از آن بیرون است [illegible]

از دو جهان بیرون است [illegible] از حق است و حق زبان بیرون است آن نقطه است و نقطه از آن بیرون است [illegible]

روح را روح [illegible] خوانند که قالب را اضافت کنند اضافت کردن این روح [illegible] بر [illegible] اول آنست که

چنین دانستن که جان آدمی حقیقت آدمی باشد و آن را دو حال باشد در حالی متصرف باشد و در حال دیگر نباشد و این

جان را در تن و تصرف او در قالب [illegible] که تصرف [illegible] در این قلم اگر [illegible] و اگر [illegible] متحرک اکنون

متصرف بودن جان در تن و قالب حیات و این تصرف چون منقطع شد آن را موت خوانند و باز دادن

این تصرف بعد از انقطاع احیا [illegible] و بعث خوانند و این انقطاع که جزئی باشد آن را نوم [illegible]

و [illegible] خوانند و باز دادن روح [illegible] جزئی باشد که انتباه خوانند [illegible] باشد که البعث و

قیامت خوانند هو الذی یتوفیکم باللیل [illegible] جزئی میدان ثم یبعثکم فیه آمدن جزئی را [illegible] [illegible]

[illegible] ثابت بودن او در قالب [illegible] و زمان بودن او در دنیا منقضی شود درینجا [illegible]

بین تو تنها و بیرون از جهان اگر دست بودن او در قالب با فوریت باشد تصرف واز خواب باز نباید فیمک الی
قمین علیها الموت وا کر انداجی مسمی بیرون گراه چیزی بازمی شود دیگر باره برای خواب تصرف کردن درآید و
بر سر الاذفون الداخی رسول خدا بوقت خواب همین دعا فرمود کلم اللهم هذه نفس انت تتوفاها لک مماتها
وحیوا تها ان امسکتها فاغفر لها وان ارسلتها فاحفظها بالتقیم لعبادک الصالحین اکنون سالک نخواهد
جمال یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده تو را جلوه که از کون درگذر چون از هر دو جهان درگذر نشتر
از خود نیز درگذر تا روح را یعنی بر عرش مستوی شده گرامی علی العرش استوی پس از عرش نیز درگذر تا
رفیع الدرجات ذو العرش را بینی در عالم وما قدروا الله حق قدره پس در این مقام تو خود کلید مقالید السماوات و
زمین شوی که له مقالید السموات والارض از شیخ ابو سعید ابو الخیر بشنو که چه میگوید در این بیتها.
ای دریا جان قدسی از همه پوشیده است کس چه دیده روی او یا نام او بشنیده است هر که دیده روی او
در حسن او کافر شود ایدر نیاکین شریعت کفر بابریده است کان دکان بر ما زن واز خود بردن شو
تا ببینی کسی چنین جان خدا از دو جهان بگزیده است در نیا تو هنوز دل خود را ندیده باشی چون جان را ندیده خدا را
چون دیده باشی پس علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم سلوم تو که این همه در دل تو نقش کند دل تو لوح محفوظ
گردد بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ ترا که نیز آنچه با روح امین فرمود پس قطره از علم لدنی در دهان تو
چکانند علم اولین و آخرین بر تو روشن فلرت قطرة فی علمت بها علم الاولین والآخرین این مقام باشد
چون فیض انبیا در سر روح نزل به الروح الامین علی قلبک بر کار بود نیز جذبة من جذبات الحق در پیغام وراه باشد
در دنیا دوام چه خواهی کردن نگویم که چون محبت بچشم تاختن آرد بارادت تاختن آرد با مراد اراده
این امرکه ام است قل الروح من امر ربی گواهی میدهد که امر کلیت در جمعیت پس امر کیمیاگر که بالفقه عبودیت
گر تو آزاد قالب خواهی پس قالب را چون پروانه در آتش عشق عبودیت مستغرق که همه تو در آتش عشق جان
شو در تنها بزبان حال با تو بگوید او تو را در اینجا قدم چه بود و چه افتاده است بیت کر عشق هم بر نمی دارد
همها همه یک جو عمه با زنده است از عقل خواهکه در عالم عشق او نیز علم دل دیوانه است تمام الله

خود بلوح دل تو گوید اگر گفتی با من در دل تو با خود گوید اگر باشد این جمله آنها قدر باشد که حدیث وفا در دل باشی چون پاکی
و تو حدیث بر دل محدود باشد و تو حدیث وفا در دل اگر باشد و تو ما حدیث نبوی آنگه این الهیت در تو پیدا آید دل تو را قول که
و تو را تربیت دهد تا کار تو بجائی رسد که او خزانه است تو هر روز بتو رساند و تو با خود این بیتها گفتم که عشق با دل خونین
باش تا بدانی که جان را با قالب چه نسبت است درونی است یا بیرون در اینجا روح هم داخل است دایم خارج ورودهم داخل نیست
دایم خارج نیست او نیز با عالم نه داخل باشد و نه خارج در اینجا فهم کن گرچه گفته میشد روح با قالب متصل نیست و منفصل نیست
این ابیات گوش دار حق یکان اندر نهان و جان بدل اندر نهان ای نهان اندر نهان اندر نهان این چنین اندر
عیان که باشد آن است دیان ای جهان اندر جهان اندر جهان اندر جهان وجه دوم اضافت کردن این جان با قالب اضافت باشد
که اضافت والملک لنفسه داشتن با ذکر الملک کننده قدر از عوام پندارند که نفسیه آن جز قالب نیست اما اهل حقیقت دانند
که مقصود از این خطاب جز جان در حقیقت جان نباشد این حکایت از روز عید قربان مشرف شده بسیه علیه الرحمه حسین مشغول بزیارت
شدم بعد که فارغ از زیارت شدم و مشغول بذکر بودم مشاهده میکردم دیدم که چشم واپرده در تابی ها بر اسب نشستم فرمود ها و شنیده
در نهایت است بعد مشاهده کردم دیدم رفیع آمد آمد بانی بالبقعه قرار گرفت از بیت نشستم که بر آمد قریب بالا از طرف در حقیقی با
بعد فرمود تو فالق مینه یم و دشمن مشاهده میکردم که ملکوتیان سجده میکنند عالم گذشت مشاهده میکردم دیدم که بر قبر دنیا سجده میکنند
عالم گذشت از مشاهده میکردم که در هوا بالا سجده میکنند بعد فرمود تو فالقیت دارا و شنیدم فرمود که ارواح حاضر و جمیع
حاضر صدائی از جمیع انبیا و ارواح رسیده والسلام که ندو جواب السلام رسیده گفتند که از حسین کو خدا بیست
پیغمبران بر حق و حضرت داود وحی رسیده که دین تو درست است بعد صدائی بلند شد که عیسی درست او صدائی بر آمد که
دین عیسی درست اما حق او دین شان تباه است بعد حضرت موسی آمد با قوشی صدائی بر آمد که دین موسی درست و اما
او دین شان تباه است بعد از آن حضرت با برکت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر شد صدائی بر آمد که
دین دین محمد صلی الله علیه و آله است تا قیام قیامت در امر باد است بعد صورت با اصحاب و اولاد ظاهر شد
صدائی رسیده که امامت و وصایت با تو است و با زاده فرزندانت تا حضرت حجت عجل الله فرجه است او قدرت
عدی شیطان تباه هیف بعد فرمود اگر بود امکان که تا تمدن حضرت سید الشهدا السلام الله علیه در اوج هم اولاد
نمیکردم بواسطه کوهر بندکان الله بعد فرموده خلد قیمت و زیادیت بعد مشاهده کردم در اینجا از آن
بندکان را میدیدند ورزش قرآن اللهگو با از غزال کمانداز بود و بسیار خلایق که بالقدر خدا آن بود

و رزق فقیر و اهل دنیا به غربال زیاد و فراوان از آسمان نزول میکرد و بهر کس میرسید و لیکن فرمودند خالق السموات والارض الیّ را از اعرض کردم
خود در بیان نبود و فا نمی از دست داده بود و قتی که فاداست میسه به ... لقاءالله چیست این است که اعرض کردم لیکن فرمودند
که صفت فالقیت و ... را مشاهده میکردم دیدم در بحر سیر خودم و گنگ در آن جهت و صورت بارک صاحب ولایت دیگر
کنترا دارند باز فرمودند ملک الموت مشاهده کرده دیدم صورت جوانی بسیار خوب لیکن فرمودند حضرت عیسی از چارم فلک آمدند
دیدم جوان آمده لیکن بهوش شدم این عبارت را فرمودند نقض ملک الموت و حضرت عیسی صورت مبارک حضرت محبت عجل الله فرجه
ظاهر بود حضرت فرمودند هر شده که صاحب الولایت الکبیر و خیر الام و ... ختم از آن روز صورت مبارک ... بود بلکه اغلب اوقات
تمام ... مبارک ... ... بود ... ذکر مصیبت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام بیاد رفت دست دارد و ...
گریه آوازی ... ... را لیکن فرمودند ... در بیان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ... باز فرمودند ...
باز فرمودند ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین باز فرمودند انما توعدون لواقع باز فرمودند
مورد ... ... که در بالا ... آن بعد از آن ... ... میدانم که خدا یکی است و شریک ندارد
و زوال ندارد و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسول و حبیب خدا است و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بعد از پیغمبر
رسول خدا است با یازده فرزندش باز فرمودند عم یتسائلون عن النبأ العظیم نبأ عظیم چیست ولایت صاحب ولایت است
خداوند روزی که همگی خلق خدا را ... ... ولایت ... ... جاهل ... ... نیکیکه ... غیبت الکبری
... این بنده ... و محبت ولایت را ... از ... حق ... ... و ... بندگی خداوند رحمان ...
بندگی ... ... از در ... ... بسیار خلق دارد و همگی بندگان طاعت خدا را نمیکنند اما طاعت و بندگی اقسام دارد و بندگی
و عبودیت باید که اول بنده خود را بشناسد و بداند که این بنده قرار ندارد خداوند رحمان او را آفریده و اسباب همه چیز قرار
داده است و التفات میکند با همه بندگان خود ... ... حال هر بنده ... ... که بندگان را دوست میدارد ... ...
از بنده بر نمیدارد باید بنده بقدر خود در طاعت و عبادت بکوشد تا راه نجات پیدا کند و قتیکه نجات پیدا کرد آن بنده از
بختیاران عالم میشود ... ... میشود این است که ... حق ... ... پیدا میکند و از ... قدرت
همه چیز ... ... پیدا ... ... پیدا میشود ... ... پیدا ... ...
... ... میشود و همین ... ... را ... حق ... از حق نجات ... پیدا میشود ... فیوضات الهی را در ... ...

... است که سالک خبردار میشود و پرده از چشمش برمیدارد این است که ... الله هر چه بگویند در ... گفته ... از
عالم غیب ... ... عالم ... ... غیبی ... ...
چشم بصیرت دیگر ... شنوا ... میشود در این ... ... میشود و ... ...
انسان قالبی ... ... عالم کبیر را خداوند رحمان در او قرار داده است ... ... و عقبه ... ...
... شخص ... ... عالم ... ... کفر ... ...
پیدا کرده و خداوند رحمان ... ...
عرفا ... عقبه ... ... میشود ... ...
و قتی این سالک ... ... خداوند ... ...
و کار این بنده تمام است ... سوره ... بنده خداوند رحمان را ... ...
و بندگی ... ... خداوند ... ... خداوند ... ... سالک ... ...
... ... هر چه آن کفر ... ... گفته است ... حق ... ... حق است ... ...
... آن کفر ندارد ... خداوند ... ... الهی ... ... کفر ... ...
آنها از توجه ... نیست و قتی ... ... کفر سالک ... ...
و قتی که ... ... الهی ... ... عالم ... ...
... که خداوند ... ... بزرگ ... ... طایفه ... ... ممکن نیست زیرا ... ...
... ... فهم ... ... طایفه ...
... ... اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ... ... الحق شیئا ... ...
و ... ... در قرآن ... ... طایفه ... ...
... ... صلی الله علیه و آله ... ...
السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب از همه چیز ... ...
... ... مصطفی ... ... علیه السلام ... ...
... این ... لولاک لما خلقت الافلاک ... ...

[illegible]

بودی موجودات و مخلوقات هر مستعد و ببینی فتنه را در قرآن قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله اشاره لیکن القلب اقوانی
و بشان این گروه باشد در شب فرموده ان الله لا یضیع اجر المحسنین باز فرموده دهات را براز در کننده باز فرموده
مجمع البحرین این است اول باید درد طلب پیدا کرد تا او را بکشاند بسوی حق تا درد طلب پیدا نکند که راه خدا را در باید عهده
مطلب درد است و طلب کمر سالک را محکم میکند این است که محبت و جو بنماید و عقب سر شناسا میرود از جهت
و محبت ایشان ترقی حاصل میشود و ترقی حاصل نماید تا آنکه پیش عرض کردم عادت السالک را در باب همین طور [illegible]
باید پیروی مجتهد جامع الشرائط نماید با طرز شریعت که در ولایت امیرالمؤمنین و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین
صلواة الله و سلامه علیه و آله همین طور بشوا و در اینجا لازم است آن در فروع دین داری در اصول دین اگر [illegible]
باشد پیدا خوب است و اگر یکی از این دو که فروع باشد و اصول ناقص کار شخص تباه است و فایده ندارد نیست و اگر اصول با
و فروع دین را زمین گذارد دانم درست نیست باید شخص سالک ذره از فروع دین که صاحب شریعت قرار داده فروگذار
نکند تا کفر از مملکت نجات یابد و طریقت باطن شریعت است و هر دو در کار است اگر چه خداوند در حدیث قدسی میفرماید
اگر بندگانم در فروع دین ناقص باشند ذره اگر از فروع دین فروگذار شود من که خداوندم از این بنده میگذرم و با او
مناقشه و دقت نمیکنم اما اگر بندگانم در اصول دین ناقص باشند و فروع دین را فروگذار کنند من هم چشم پوشی نکرده و از فروع
در نمیگذرم اگر چه این حدیث برای شخص کامل است نه برای قاصر المعرفه که این حدیث را بگیرد و پیروی فروع دین را
کم کند سالک باید هر دو را با هم داشته باشد و فروع دین را علی القاعده در کار باشد و تخلف از شرع مبین نکند بعد اگر
خدا بخواهد و عنایت ازلی داشته باشد درد طلب برای او پیدا میشود و جستجو نماید و دست به دامن مرد بزرگ و راهها
و بیرون راه برند تا کم کم او را نجات دهد چنانچه بزرگان فرمودند یک نظر پیر به از صد چله باید همچنین کاری بکند و در خدمت
گذاری پیر کامل کوشد که رسوخ در دل پیر پیدا شود و اگر شد نعم المطلوب انشاء الله خوب ترقی کند [illegible]
از دست نفس اماره تاریک [illegible] خدا بخواهد بزرگ میشود باید نفس را مقصور کرده هر روز از فرار [illegible]
[illegible] از [illegible] باشد [illegible] و محبت [illegible] را باید [illegible]
[illegible] است [illegible] نوری که در جبهه آدم بود [illegible]
تقلید او میکنند کم کم رسوخ در قلب [illegible] پیدا میکند یک دفعه همه قلب را احاطه میکند آن وقت [illegible]
[illegible] این نور کدام است همان نور است که خداوند فرمود ملائکه که آدم را سجده کنند

و همه ملائکه سجده کردند مگر ابلیس لعین که سجده نکرد و عرض کرد [illegible] از نار است و [illegible] از [illegible]
برتری از آدم دارم از خداوند رحمان خطاب رسید که ای ابلیس بواسطه خاک نیست بواسطه این نور است که در آدم قرار
داده دام و او را خلیفه زمین خود قرار دادم اگر بواسطه این نور نبود عالم را خلق نمیکردم و همه دنیا و ما فیها را بوجود این نور
مبارک خلق کردم اگر این نور نبود هیچ نبود و تو هم رانده درگاه ما [illegible] این نور بالفعل [illegible] است که رانده شد
و از درگاه رحمت احدیت [illegible] ریشه این فسادها را بر پا کرد تا قیام قیامت است اکثر خلایق گمراه کرده بود اعمال
زشت [illegible] و دیگر [illegible] و نفاق و دیگر و حسد و کینه ورزیده خداوند او را در قرآن مجید لعنت کرده
این است که خداوند کریم [illegible] رجیم [illegible] است و کار [illegible] در رحمت است بواسطه که شیطان ملک کرده بود
خداوند بود خداوند خواست باز [illegible] عمل فرماید بنده [illegible] خداوند [illegible] در دنیا او عمل کرد
این است که در نفوس انسان رسوخ دارد تا زمان رجعت حضرت حجت عجل الله فرجه دیگر کار او تباه است
و دین حق رواج بگیرد حال اینطور است از وقت [illegible] حق و باطل از هم جدا میشود و حجت سود و نور خدا
آشکارا و هویدا میشود [illegible] که آن ملعون سجده نکرده و رانده درگاه گردید [illegible] آخر زمان در دیار ابلیس
لعین است حق و باطل معلوم نیست و پنهان است اما برای پیروان اهل دین که شریعت و طریقت است [illegible] تمام
حق و باطل را جدا از هم میکنند این بیاناتی که عرض کردم که محبت و جو کردن پیرو مرشد کامل پیدا نماید و خود را
قدم او انداختن و در باختن [illegible] تا از قید نفس آسوده شود و خود را در میان نبیند ذره از فرموده پیر تجاوز نکند
تا حق را از باطل و باطل را از حق بفهمد اول خوب [illegible] تشخیص [illegible]
کار است و به کار مشغول هستند تا اگر سعادت نصیبش بشود روزی [illegible] حافظ شیرازی سرفراز جناب
رحمت الله علیه پس از آنکه عرض کردم که مرحوم مغفور [illegible]
[illegible] نشیمن کرد التفات در حق این بیچاره [illegible] صدائی برآمد [illegible]
طاعت [illegible] از جدا [illegible]
بعد فرموده سحر برخواستن را از دست نده ایام رجب بود [illegible] فرمودند که حاملان عرش
رحمت میفرستند بر تو از این بیچاره از این عبارت جناب خواجه عبدالله انصاری [illegible] الذاکر

یک بار [illegible] از عرش بلند [illegible] و همین است شب دیگر مشغول [illegible] بودم دیدم که حضرت [illegible] صلواة الله علیه و آله

[illegible] از این بالا مقدار [illegible] حجتی [illegible] باز فرموده [illegible] شب [illegible] شدم

مشغول زیارت شدم پس از آن مشغول [illegible] بودم از حضرت [illegible] فرموده [illegible] زاده باز فرموده [illegible]

مطلب بود بعد صورت گرفت شب دیگر باز [illegible] شدم فرموده [illegible] است [illegible] باز فرموده [illegible] خود را

از برای خلق [illegible] در عالم واقعه دیدم که نوری [illegible] است و صورت این بچه [illegible] صورت بسیار خوب که

داشت بعد فرموده حقیقت این است روزی خیال نماز کردن داشتم که عادت زنان [illegible] ماه رجب بود [illegible]

هم بودم بسیار [illegible] سرم را [illegible] دیدم که در خانه [illegible] در حرم [illegible] شریف دارند

در منزل خیال [illegible] که برود در آب رفتم اول حوض بود وقتی که زیر آب رفتم دیدم که آب [illegible] بسیار خوب که

زیر آب آسمان [illegible] بود در زیر آب تماشا میکردم نمیدانم چه بگویم چه عالمی داشت [illegible] بعد که

[illegible] روز [illegible] ماه [illegible] مشغول نماز [illegible] شدم در [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] فرموده تو [illegible] فرموده [illegible] رمضان بود [illegible]

[illegible] دیدم که حضرت [illegible] حضرت صادق صلواة الله علیه و آله ظاهر شد فرموده [illegible]

در حرم [illegible] حضرت رضوی سلام الله علیه و آله [illegible] وقت آن است بعد مشغول ذکر شدم همیشه حضرت [illegible]

سلام الله علیه و آله [illegible] حال ظاهر شد [illegible] فرموده از [illegible] حضرت [illegible] است بعد

دیدم که حضرت [illegible] ظاهر شد بعد حضرت [illegible] حضرت رسول [illegible] ظاهر شد بعد حضرت [illegible]

فرموده توجه [illegible] مقام [illegible] باز فرموده حضرت تو در [illegible] است باز فرموده ملائکه [illegible]

باز فرموده [illegible] باز فرموده [illegible] فارغ شدم خواستم

قرآن بخوانم فرموده [illegible] باز فرموده [illegible] رفتم سر قرار [illegible]

میرزا محمد حسین عمه زاده که [illegible] داشتند این بچه [illegible] خواستم که [illegible] بخوانم حضرت

[illegible] ارواح [illegible] است [illegible]

[illegible] حضرت جلوه [illegible] حضرت جلوه [illegible]

همیشه [illegible] کرده [illegible] رفتم و فاتحه خواندم صدائی برآمد [illegible] رحمت خدا بر تو باد [illegible]

[illegible] حاضر [illegible] است [illegible] نمیدانند [illegible] دیدم که در حرم حضرت رضوی [illegible] علیه و آله

[illegible] دیگر [illegible] اسامی [illegible] در حرم نشسته بودند [illegible] شب [illegible] رمضان بود [illegible]

دیدم که [illegible] حضرت رضوی صلواة الله علیه و آله تشریف دارند و جناب شیخ [illegible] حضرت [illegible]

این طایفه [illegible] بسیار بزرگ و بزرگواری بودند اوصاف ایشان [illegible] روزی جناب شیخ [illegible]

حضرت تشریف داشتند [illegible] آمده [illegible] عرض کردند میخواهیم [illegible] حضرت [illegible] حضرت تشریف داشتند

جناب شیخ فرمودند که حضرت تشریف [illegible] عرض کردند که میخواهیم [illegible] سفر دریا [illegible]

حضرت [illegible] جناب شیخ فرمودند [illegible] هر وقت دریا [illegible] که [illegible] قسم [illegible]

[illegible] رفتند [illegible] رفتند [illegible] دریا [illegible] بعد [illegible]

آوردند جناب شیخ عرض کرد که [illegible] آمده بودند [illegible] که سفر دریا [illegible] ایشان [illegible]

هر وقت که دریا [illegible] قسم [illegible] حضرت [illegible] فرمودند

[illegible] از [illegible] خود [illegible]

[illegible] فرموده رحمت الله علیه [illegible] جناب شیخ زیاده از [illegible]

[illegible] عرض کردم که حضرت [illegible]

این بچه [illegible] فرموده [illegible] جناب [illegible] رحمت الله علیه [illegible] باز فرموده

از [illegible] باز فرموده [illegible] و پس بعد [illegible] در نماز

حضرت [illegible] صلواة الله علیه و آله [illegible] حضرت [illegible] بزرگوار ایشان [illegible] دیدم که

[illegible] این بچه [illegible] است [illegible] باز فرموده [illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] از این [illegible] برآمد [illegible] باز فرموده [illegible] اعتقاد [illegible] رسول خدا [illegible] این بچه [illegible] برآمد

[illegible] باز فرموده [illegible] اعتقاد [illegible] عرض [illegible] باز فرموده [illegible] اعتقاد [illegible]

عرض [illegible] باز فرموده [illegible] اعتقاد [illegible] عرض [illegible] باز فرموده [illegible] اعتقاد

بهشت و دوزخ را ندارد عرض کرد باز فرمودند بگو اعتقاد به صراط و میزان داری عرض شد بلی باز فرمودند بگو
اعتقاد به [illegible] داری عرض شد بلی فرمودند تو تمام را نمیدانی باز فرمودند قبر تو در [illegible] است
[illegible] برای [illegible] فرمودند [illegible] بهشت [illegible] خدا را [illegible] فرمودند
[illegible] نور و محبت خدا [illegible] خانه خدا [illegible]
مشرف شوی باز فرمودند تو صاحب مقام [illegible] جعلناک خلیفة فی الارض [illegible]
[illegible] این [illegible] کرد الله [illegible] بود فرمودند [illegible] اگرچه [illegible] عرض کردم [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] باز فرمودند تو [illegible] دیدم که [illegible]
[illegible] عرض کردم [illegible] فرمودند [illegible]
این [illegible] است [illegible] بزرگان دین فرمودند [illegible] روزه و حج و جهاد [illegible] که خاک [illegible] عشق [illegible]
این است که بزرگان دین [illegible] اگر [illegible] وجود [illegible] بود [illegible]
[illegible] کلام صدق است [illegible]
روزه و [illegible] خود [illegible] نبینند [illegible]
باشد [illegible] حق را [illegible] نور ولایت [illegible] احوال او [illegible] از [illegible] است
[illegible] حق [illegible] نور ولایت [illegible] از [illegible]
[illegible] خدا [illegible] است آوردن [illegible]
[illegible] کردن [illegible]
خواهد بود [illegible]
[illegible] خدا [illegible] راه [illegible]
[illegible] نور ولایت [illegible] است [illegible]
[illegible] از [illegible] است که [illegible]
هرچه بگوید از عالم الهی گفته است [illegible] نور [illegible] است که [illegible]
که حواس [illegible] از [illegible] قوت حق [illegible] از [illegible] بود

غالب او بر دل و هم جان [illegible] باشد که [illegible] حق [illegible] در انسان [illegible] و انسان را [illegible] به همین طور [illegible] است
[illegible] از جاده انسانیت بیرون [illegible] هرچه [illegible] گفته است [illegible] بخواهد [illegible]
باشد [illegible] خود را فراموش کند [illegible] حیرت [illegible] اگر انسان [illegible] نور الهی را [illegible]
که نور الهی [illegible] مخلوق است [illegible] که انسان از جاده انسانیت بیرون [illegible]
داده [illegible] شود بجز [illegible] احوال این [illegible]
[illegible] برای انسان [illegible] انسان است [illegible]
نور [illegible] که [illegible] خالق [illegible] در انسان [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] نور خدا را [illegible] زبان [illegible] است [illegible]
[illegible] نور خدا [illegible] کمال است که انسان [illegible] نور الهی خداوند [illegible] است و عالم
[illegible] است [illegible] انسان و حیوان
باشد [illegible] است [illegible]
او را [illegible] از [illegible]
[illegible] نور [illegible] است [illegible]
[illegible] الحول [illegible] قوت [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] است [illegible]
[illegible] است که [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] بزرگ [illegible] است [illegible]
[illegible] حال [illegible] است [illegible]
[illegible] این است [illegible]
[illegible] خدا [illegible] است [illegible]
[illegible] نور [illegible]
[illegible]
[illegible]

در خدمت حضرت بود [illegible] حضرت رضا [illegible] فرمودند [illegible]

اول صورت [illegible] صاحب ولدیت [illegible] فرمودند حضرت حجت عجل الله فرجه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیدن بیت فرمودند ان الله [illegible] خداوند [illegible] خداوند است قدردان [illegible] جز از حال
ایشان باشد بظاهر همه یکسان هستند اما اهل معرفت چیزی دارند که اهل ظاهر ندارند آن چیست آن ولایت و محبت
صاحب ولایت را دارا دل [illegible] صلوات الله علیه و آله که بهترین اعمال در راه خدا این است که بر دوش [illegible]
نماید و ذره خود که از نکته و کوشش در بندگی خداوند رحمان بکند و از خداوند رحمان طلب نماید که معرفت فاصله را با دعا فرماید
که دست هر جاهل [illegible] رسد مگر لطف اکبر داشته باشد و جستجو باید تا عنایت شامل حال شخص بشود و برخورد به بعضی نکته و بعضی
چیست [illegible] و نه چیست معرفت حق و صاف حق است که بر [illegible] بخواهد و جاهد و جهاد با نفس
خداوند کفر را از هلاکت نفس نجات دهد وقتی که نجات یافت آن [illegible] است و از هلاکت نجات یافته است
اگر آن وقت طاعت و عبادت بکند مقبول درگاه احدیت شده است اگر نه تا از نفس نجات پیدا نشود محال است که این
عبادت مقبول حق باشد [illegible] در راه احدیت [illegible] که دریافت بخواهد تا در آن دل [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] در ظاهر [illegible] هر دو [illegible] دارد و مقبول حق میشود [illegible]
میشود و لیکن [illegible] ظاهر میگردد این است اگر [illegible] بگوید که چنین دیدم و شنیدم
بعید نیست بواسطه صفا [illegible] پیدا میشود [illegible] بروز میکند اما [illegible] خلق [illegible] میکنند [illegible] حق دارند
بواسطه که با ظاهر [illegible] زیاد دارد بسیار پرده انداز است تا [illegible] در باطن [illegible] چیست
عالم دیگر دارد [illegible] این است که [illegible] ظهور [illegible] مینماید
اینکه هر چه بگوید از باطن اوست [illegible] که از آن نور پاک [illegible] است که در اوست بروز میکند از کوزه
برون همان تراود که در اوست آن نور پاک هر جا تابد [illegible] ملحق [illegible] مینماید این نور چه نور است نور پاک
محمد و نور محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است که خداوند ذره از نور ایشان در دل شیعیان قرار داده
از روز ازل بواسطه [illegible] ذره [illegible] نه [illegible] آن نور پاک کم کم ترقی پیدا مینماید تا [illegible]
بسوی حق و معرفت پیدا نماید و معرفت اقسام دارد اول با معرفت نفس را [illegible]
بعد از آنکه نفس را شناخت بکوشد و معرفت [illegible] را [illegible] نماید بعد از آنکه معرفت
[illegible] کامل کرد آن است که وجود [illegible] و [illegible]
باید [illegible] است که عمده کار [illegible] است که [illegible]
و سوم معرفت [illegible] باید کرد که چه قسم [illegible] ایشان را [illegible]

امام را میشناسند اما شناختن دو قسم است یکی آنکه ایشان بظاهر امام و حجت حق هستند و خیلی بسیار خلق
[illegible] که حقند و حجتند بر خلق و راه [illegible] و [illegible] اند بر کل موجودات اما باطن و نورانیت
[illegible] میدانند که نور خدا هستند و حجتند [illegible] خلق [illegible] خلق [illegible] هستند و [illegible] خلق را
بسوی خدا [illegible] خدا [illegible] خداوند با نور عظمت جلال [illegible] است که [illegible]
[illegible] از چه [illegible] است که خداوند با این بزرگواران چه عطا فرموده است در این [illegible]
عبارت [illegible] و لقد [illegible] الحق خداوند [illegible] در حقیقت این بزرگواران را
[illegible] چه [illegible] کرده است با نور خود [illegible] است [illegible]
ایشان و در وجود ایشان [illegible] خداوند تبارک و تعالی از نور خود آفرید ایشان را با نور خود [illegible]
پیش از خلقت آدم تا آنکه بوجود آمد آن نور پاک که وجود [illegible]
نور [illegible] موجود [illegible] خداوند [illegible] نور ولایت و توجه خود را از اعلا [illegible]
[illegible] این [illegible] ضعیف و راه نجات باشد [illegible] خلق و خدا [illegible]
پیدا میشود و [illegible] طاعت [illegible] مقبول و [illegible] حق میشود و معرفت پیدا مینماید و طاعت [illegible]
از روی معرفت کردن [illegible] طاعت [illegible] است [illegible] معرفت [illegible]
معرفت پیدا شده کار [illegible] است و خداوند با آن [illegible] چه [illegible]
در حدیث [illegible] اگر بنده [illegible] کلام [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] که اگر بنده از بندگان باید در حشر و عبادت تمام ثقلین را کرده باشد اما محبت و ولایت
امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و آله را [illegible] باشد [illegible] خداوند [illegible] از
و عبادت آن بنده [illegible] چشم [illegible] آتش [illegible] در حشر [illegible]
و محبت صاحب ولایت را داشته باشد و نقصان در طاعت و عبادت [illegible] باشد [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] در جنت [illegible] خود [illegible]

تمام چیز دنیا و تمام چیز آخرت داشته باشد از این حدیث معلوم میشود که عمده طلب لطف و معرفت حق است و فاصله خلق این بر آید
همه کارها است باید بنده کوشش و سعی نماید تا راه خدا پیدا شود حتی که عنایت از لیاقت حالش شد عشق الهی در دلش
ظهور میرسد از قوت خدا را بنده که نگاه میکند از روی شوق در غیبت خدا را بر تحسین میکند از روی بصیرت و معرفت آن وقت
خداوند رحمان [illegible] آن بنده را و ترقی در درجات با دعا میسر باید و سیر باید ای بنده اجر و مزد تو در بهشت جاوید است
و تو در دار دنیا زحمت کشیدی و حال آسوده خاطر باش و خادمان بهشت شوق لقای ترا دارند و آن بنده عرض میکند
الکریم به خدمت حوالیات چیز دیگری نخواهم شکر میکنم و دوست دارم که نعمت فردوس نثار بندگان
لله هم چشم داشت به بهشت ندارند و شوق لقای ترا هیچ ترا دارند تا که بمقصود خود رسند و این اشخاص آسوده
خاطر آن باقی فیوضات الهی باشند تا میرسد و خدمت حوالیان میرسند و فیض فردوس را اینجا در دنیا نیز به شما
میگیرند که امروز در بهشت نقد حاصل میشود و وعده فردای زاهد را کجا با در کرم همین است الحمد لله رب العالمین
مر خدای را اکثر که فیض فردوس را از اینجا در دنیا به و معرفت حق شناخته میشود و سلوک در راه اهل الله مینمایند و در
بندگی و اطاعت مستقیم است و [illegible] است که حبل المتین الهی پیوسته است و از دریچه
ملکوت الهی فیوضات با و میرسد و وعده هائی که خداوند در آخرت به بندگانش عطا کرده این اشخاص این جا
تا نیفتد میرسند و هرگاه هزار التفات مشغول میرسند حتی آنکه خداوند نیز باید ای بنده تو از ادای وعده را از ما بگیر چه این بنده
تقاضا نکند که چنین عنایت درباره او شده است و میشود خواجه عبدالله انصاری میفرماید خدایا اگر یک بار گوئی
بنده من از عرش بگذرد خنده من حال این التفات است درباره بندگان خاص خود است که عنایت کرده است
و روزی شده است برای ایشان آن با میرسد و فیض در دنیا به بندگان و محبت حوالیان خود رسند و تقاضا میکنند و عشق
تا در آینه دارند و از همگنان گوی بر بستانند روز و شبی نمیشود که کلام حق وارد شود و خدمت حوالیان ترک کنند
و التفات درباره ایشان نفرمایند این اشخاص اعتنا بظاهر ندارند آنچه از باطن برسد از انواع معمول میدارند
و درک میکنند و در خود نیستند با شعور و درک مینمایند و چشم داشت با صحبتی ندارند مگر تجلی و از حق هرچه
برسد مطیعند و اما اهل ظاهر که بی شعور و درک مینمایند و خواری دارند و اعتنا به باطن ندارند چنین شخص
کور است یا شخص بینا آن شخص بینا با بصیرت و درک میکند و شخص نابینا چیزی نمی بیند و تشخیص نمیدهد

و هر چه از این عبارت بشنوند تحریر مینمایند اما خبر ندارند که بیهوده سخن باید در راز سر بود دیگر عبادتی است که او دنبال خدا
این کتب بها و عبارتها را فرموده اند بی نقل است باو اهمیت دارد چیزی داشتن که میگویند با گرای خدا است که خبر نشده است
همیشه گفته که عبادتها است خدا بخواهد که عرش میکند بیان خدا را از حقیقت شونده و بهره ندارند تا اینکه چه نقلها
که همه چیز در باطن انسان است آن شخص نرسیده اند که چگونه است و چه خبر است که خداوند التفات کرده است به بندگانش
بظاهر ضعیف اند و نقص ندارند اما باطن وسیعی دارند که قلب المؤمن عرش الله در کلام الهی وارد شده است نور الهی را
عرضه دادند بجمیع موجودات کسی بار تجلی نداشت تا رجوع شد به قلب انسان قبول کرد و دل انسان قرارگاه نور حق
شد و قابلیت پیدا کرد و جایگاه نور خدا گردید اگرچه انسان خود ضعیف است اما خداوند رحمان ترحم کرده است و دل
او را جایگاه نور خود قرار داده است و به واسطه ظهور آن نور پاک انسان را پاکیزه و مطهر میکند حقیقتاً از عیبهای
بشریت و تابش نور احدیت دیگر دانه این است که میگویند باطن انسان هیچ نقص ندارد و وسعت کلیه دارد این است
که حرکت کمال میفرماید آسمانهای دل تماشا کن هفت لون از تجلیات خدا همین است و کلام صدق است و فیضان است
بواسطه آن نور پاک مطهر و منور گردیده است و مایه نجات او شده است و ترقی کار برای او است و مایه کار او آماده است
اگر خداوند نعمت فردوس را نصیب او کرده باشد با و میرسد الا [illegible] نصیب و بهره ندارد و محروم از رحمت حق است
اما از نعمت ابدی محروم است و بهره مند نیست از نعمت ابدی و نعمت ابدی محبت و ولایت و محبت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه و آله با یازده فرزندانش که هر کس ندارد بهره از نعمت نداشته و عقب آن رفته است خداوند روزی کرده به بنده
خاصش که این فیض خاص است و دست هر جاهل نمیرسد و به بزرگان است و غیر برده نمیدانند و حسرت از دار دنیا
میبرند [illegible] است و بنیادی دارد بزرگی میفرماید هر کس امروز با رونق است فردا با حسرت است و ندامت دارد
و هر که امروز با [illegible] و بلاکات است فردا با رونق است خداوند لطیف و روزی کند عیش جاودانی را در بهشت
نوشتن بودم این آیه سرزد از قلوب کلام آیتین الحمد لله رب العالمین برای قول الله راه باز است و عنایت
شامل حال بنده است و اینجا با رونق است و فردا ندامت ندارند و مشغول به عیش جاودانی هستند و این نعمت
ولایت است که به شخص میرسد و در میابند و به نعمتهای خود رسند خوشحال آن اشخاص که [illegible] میرسند
و بلاکات حوالیان سر میبرند و به کنج قناعت مشغولند و همه [illegible] و نه از خداوند طلب
زیادی دنیا و معرفت میکنند بواسطه که معرفت [illegible] خواجه حافظ میگوید هر که امروز نبیند اثر قدرت دوست

... هم است که فردا کس نبیند دیدار بواسطه که دنیا مزرعه آخرت است هر چه اینجا کاشته فردا بر میدارند بواسطه این است
که باید این جا عمل را القبول کرد تا فردا ... و پشیمان نداشته باشند مثل اینکه دیشب چیز خورده و وارد شده که حضرت فاطمه
سلام الله علیها ... فرموده تو ... این روز است این ماه مبارک رمضان بود در نماز بودم فرموده حق
نصرالله قریب زمانیکه نصرت خدا قریب است به صورت مبارک صاحب ولایت ظاهر شد فرموده جبر بکش باز
فرموده امام محمد تقی ... اموال تو است ... در رمضان بود نشسته بودم صورت مبارک حضرت فاطمه سلام الله علیها
تشریف دارند ... که نهایت ندارد هر چه بگوئی امروز کم گفته ام فرموده خدا ... برای تو ...
فرموده صورت مبارک ... بود که صورت مبارک ... داده است ... را الآن است فرموده ... نیست باز
شب در نماز بودم در سجده فرموده رسول خدا صلی الله علیه ... در سجده دیدم فرموده و نجزی المحسنین باز فرموده
ولقد جائکم رسول بالحق ... دنیا و آخرت را ... کرده است و ... شکر کردن ...
هر چه ... ضعیف ... است و نقص دارد انسان ضعیف برای التقصیر چگونه میتواند ...
... بیاورد ... ناصر است ... و شعور ...
... است ... حق است ...
... در راه خدا بگوشد و پیروی حق را بکند اگر ... باشد ... خدا را ... از ...
... نجات ... در دو طلب ... کار ...
... حق ... که در دو طلب ... حق ... خدا طلبی ...
... خدا ... است و
... حق ... حق است ... خاطر
... خدا ... حق ... است ...
... که ... طالب ... الله ...
... خدا ... است ...
... ایشان ... خدا ... الله ...
... از ایشان و خداوند ... دیگر درباره ایشان عرض کردم که ... از ...

بقا کیمیا به فنا و بقا هر دو با هم کدام است تا فنا نیست البته محال است که بقا بیاید به بزرگی نیز باید چون شخصی ... را خدمت
در اثر عبودیت کشته که دل او بود که در بهشت شود نادر ... عبادی و ادخلی جنتی با ایشان خطاب آید که از دو چیزی
بخواهید گویند خداوند اما از تو فنا و به خودی نخواهیم شربتی از شراب وصلت و قربت در کام ما داخل کنند
تا ایشان کیمیا کرده کنند شراب طهور این بود ... که ... از ... برگردد او را ... بقرب
طهارت ... آن ... را طهور خوانند که ... آن شربت که در بهشت ... را
... وجود ... خود کرده و سقاهم ربهم شرابا طهورا اینجا معلوم میشود که بهشت حقیقت
و دوزخ کدام است ... فرمود العشق ... الحقیقة المعشوق ... الجنة والفراق ... والعذاب
فرمود عشق ... عاشق است و معشوق ... بهشت او است و ... دوزخ او باشد
اگر خواهی ... کلمات را ... آفتاب ... دیگر ...
آفتاب ... نیست این ... است ... دیگر ... ماه در آب ... دیگر است و ... دیگر آن
کسی که ماه را در آب ببیند ماه را دیده ... ولکن ... و ... این ...
... حیث ... المرأة ... الحق ...
... است که ... و ... است ...
... است ... تمام است ...
... از عالم ... بر ... نموده ...
... ادراک ... خود را ...
... بشریت ... اعرابی ... بشریت ...
... نیست ... دارای ... که ... را
... الحمد ...
... و ... از ... است ...
... در عالم ... حال دارد در ...

و حالها است مقام دیگر از آن تمنی آن باشد که هر که ذره از آن مقام ببیند چون در آن مقام باشد آن مقام او را بسته دو جون
با آن مقام باشد بی حظ از فراق و حزن با سوز باشد تفکر از این مقام خیزد از مقامهای مصطفی صلعم یکی فکر بود دیگر حزن بود
عایشه گفت کان رسول الله صلعم دائم الفکر طویل الحزن گفت مصطفی صلعم پیوسته با فکر بود و پیوسته حزن تمام داشتی
در دنیا چه دانی که این مقام با هر کسی چون میکند کافر گر هر چه برنج میرسد اگر نه از بدایت این مقام است باشد تا ذره از این مقام بر تمنی
صورتی بتو بنماید آنگه بدانی که این پاره درجی است دلا که این چه مقام است این سخنها بازی است چه میشنوی در آن
هرگز خود تراش هیچ نبوده است و غلبت از دست عشق و غیرت آتش همه باره نیش است ایشان که در
این مقام است هیچ باشد و مشهود بی شهود با تو چنین توان گفتن تا بدانی زبانی که اسرار در هیچ خودی باشد این مقام
همین منصور را مسلم بود این جا که گفت افراد الدعاء فی الوحدة و واحد عقد ده از اینجا خواست و یکی در آن
داخل است این مقام و جمله هر کسی تا سخنها و خوف و خوری باشد در حقیقت اما در عبارت داشتن است
لقمه دنیا ایشان که سخنها و مشهود در مقام سر که است اگر نیکی است نیشکری گاه مانند هر او با نیم دگاه دارد
با باشد در حالی که از سخنها و بی خود جهانها از دست این سخنها جان در باخته اند و جانها نیست اند هرگز کسی
درمان هجران یافت و نیابد نیز ما اگر روز این تمنا کفر بود از او یادگار است از دست سخنها جان
بپایان شد دل در طلب وصل تو با درمان شد از خود بگذری چشم با پنهان شد السلام و جهود ز دماغ کن
مرید خود باشد نه مرید شیخ مرید پیر بر حق باشد و زنار داشتن در راه خدا و رسول او مرید را در راه ارادت این باشد
در راه ارادت نگاه داشتن الامر را او ابدا است یکی ادب آنست که از پیر مقصود و طاعت بجای آورد چنانکه
داشتن و دیگر آنکه او را بالصورت و عبارت طلب نکند و او را به چشم سر نبیند که آنکه قالب مجرد دیده باشد
از گوشت و پوست و حقیقت او و علم او و معرفت او ندیده باشد الا به چشم دل ببیند چه گوئی بوجهل
و بولهب و عتبه و شیبه از مصطفی صلعم ظاهر و بشری میدیدند و دیده دل نداشتند اما حضرت امیرالمؤمنین
و حضرت فاطمه و حسنین و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به دیده دل دیدند اما این گروه را دیده دل نبود لاجرم
قرآن بیان میکند در حق ایشان از کوری ایشان وتریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون آنچه حقیقت
مصطفی صلعم بود صلی الله علیه و آله خود ندانستند و مقصود آن است که از پیر معنی و حقیقت باید طلبید

نه قالب و صورت زیرا که مرید در پیش پیر صد هزار فایده یابد اما ادب دیگر آن است که جمله احوال خود با پیر گوید
تا پیر او را هر روز سخن مناسب تربیت کند و از خطرها و روشهای مختلف آگاه گرداند که نحن نقص علیک
احسن القصص از این کلمه نشان دارد از بهر آنکه نشان دلهاست بجهت او نشان راه دارد بجهت اما آنکه از مرید
تعلق دارد آن بود که جز پیر کس را نگوید و زیادت و نقصان آنکه دارد همچون واقعه یوسف صدیق ع که از قول
امید یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا پس یعقوب ع گفت لا تقصص رؤیاک علی اخوتک اول وصیت که پیر را
گوید این بود که واقعه خود با کس مگوی پس هر چه پیر آید مرید را باید که از امتثال کند و آنرا از مصلحت در پیش مرید
نهاده تا مرید را عجبی در دنیا به سر چون مرید از این همه فارغ گردد پیر را نشانها مرید این بود که و کذلک یجتبیک ربک
و یعلمک من تاویل الاحادیث یعنی راه و مقصود مرید با او نماید تا او نیز استاد دریا شود که و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون
پیر را همچنان حاضر داند اما مرید تقی را حضور و غیبت یکسان باشد چون گفتن بخرد در حق اند تا رسانی
و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا اما ادب دیگر آن است که مرید بسته باید که حضور و غیبت شیخ را یکسان داند
در حضور صورت خود ادب باشد و در غیبت صورت مراقب باشد پیر الصورت حاضر بیند هر کجا باشد اما مرید
تقی را حضور و غیبت یکی باشد آن نشنیدی که روزی جابر را مصطفی صلعم را در مدینه در پیش حق تعالی برد
عبدالله انصاری را فرزندی بود نزدیک پدر رفت و خبر کرد از رفتن پیغامبر برادری گفت تو را ام ... از
مصطفی صلعم دیدم کس را نبیند دعا کرد اللهم فمتعنی لقیت فیرا چشم مرا کور گردان از حق تعالی الهام
فعمیت عیناه در سر عشق کور شد تو به السلام است که عشق امیرالمؤمنین ع و فاطمه و اولاد اطهار ایشان
سلام الله علیهم با رسول هزار جهان بود چرا این معنی بر خاطر ایشان که ز نکرد ایشان که عتبه الرق ... در ایشان
از فاخره صورت مصطفی صلعم نگرددی چه نبینند چون غیبت صورت آمد توست چشم جان ز قوت و غذا
و دیگران از صحابه از دل و جان او بود مگر از آن بزرگ نشنیده که مجنون را گفتند لیلی آمد گفت من خود
لیلی ام سر به گریبان فرو برد یعنی که لیلی با من است و من با لیلی و لیلی الحمدلله ... در دست ...
هر ما را که پیر مرید را فایده آن خلعت باشد الی که برو میپوشاند هر که بار مرید باشد در خلعت ...
خلعت باشد که فرمان پیر فرمان خدا باشد که من یطع الرسول فقد اطاع الله همین تواند بود و جعلنا

منهم اُمة یهدون بالحق با هر بیان این همه نوشته است روز آخر ماه مبارک رمضان بود شک در خلق پیدا شده بود میگفتند
که فردا اول ماه نیست شب بود مشغول بنماز شدم با خود گفتم که اگر فردا اول ماه است صورت مبارک صاحب ولایت
ظاهر میشود در یک نفر دو صورت مبارک ظاهر شد و این عبارت بروز الحمد لله ماه خوش که ثبت معلوم شد که فردا
اول ماه بود و بعد هم معلوم و محقق شد که فردا اول ماه بود بگمان خدا اتفاق شد و تفاوت کلا از اهم دارند بعضی
یقین هر معلوم میکنند و بعضی حقیقت امر را می‌بینند و تشخیص میدهند حال چنین است نباشند را ... بسته باشی
حال پاره مدار و بزرگان دین حیات و صحبت شان یکی نیست از همه خبر آگاه و با بصیرت هستند اما مطلب از
بیان گذشت برات باسم جناب ایشان بود و یکی باسم جناب آقای مجد الاشراف بود که حال بکار برادر بزرگوار
خود هستند الحمد لله والمنة جای ایشان نیز است حتی دستها دارند انشاء الله در کنف ولایت محفوظ باشند
دو برات باسم این بیمقدار بود و یکی دیگران نظر نیست باز فرمودند نظر فاطمه سلام الله علیها دیدم
که دو اعلی بالای سر مبارک روضهٔ حضرت سید الشهدا السلام الله علیه را خواند و بسیار رقت دکر شده معلوم میشود
هر جا ذکر مصیبت میشود ایشان حاضرند فردا باز مشرف شدم در درگاه سلطان فرمودند بمیقدر بیان کرد این
سلام علیه زیان اولیا غیر از تو نبوده شب در نماز صورت حضرت صادق صلواة الله علیه و آله صورت
حضرت رضوی علیه التحیة والسلام ظاهر شد بعد صورت حضرت رسول خدا بعد صورت حضرت محمد
عبد الله فرج ظاهر شد از وقت صورت بزمین آمد پیش روی این بیمقدار باز فرمودند در قرب حق هستی تو
پس از این صدائی رسید که بدرگاه ما چه آوردی از این بیمقدار صدائی بر آمد هیچ بجز محبت ولایت نیاوردم
باز فرمودند مجمع البحرین هستی باز فرمودند از زمره شهدا هستی و فرمودند چراک الله فی الدارین خیرا باز
فرمودند ان هذا الیه لقد جائت رسل ربنا بالحق باز فرمودند فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم باز فرمودند اسم
انا جبران انا صراط مستقیم انا خالق السموات والارض باز فرمودند از خشم و جبر گذشتی و فرمودند اسم
این بیمقدار را بابا چه قدر از کلام شکر نیست خوش بیاید ما را باز فرمودند قربانی تو قبول شد این بیمقدار
وحشت کردم فرمودند جهاد بالنفس باز فرمودند انا اعطیناک الکوثر باز سوره الم نشرح لک صدرک

سر زد باز مشرف شدم دوم محرم باز فرمودند آنچه تو میبینی اگر خلق میدیدند هلاک میشدند باز دیگر میدیدم
که جبرئیل نازل شد صورت مبارک رضوی سلام الله علیه و آله بصورت این بیمقدار است جبرئیل عرض کرد
خدمت آن بزرگوار خداوند نیز باید عطای تو عطای ما است و بخشش تو بخشش ما است و شیعیان را
در ظل خود پناه ده باز فرمودند نور و ضیای تو با ماه برابری میکند تو ماهی و ستاره ها خادم اند روزی در
دوم محرم مشرف شدم مشغول بنماز بودم دیدم که فرشته از آسمان بزمین پیاده شد و طبق نوری برسر داشت
دکذارد پیش روی این بیمقدار بعد صورت مبارک حضرت را در ضریح مطهر مشاهده کردم حیرت پیدا کردم
صدائی از قلب رسید که روح آن صاحب بزرگوار در قرب حق است باز میدیدم صورت آن بزرگوار
در قلب این بیمقدار ظاهر است روز دیگر مشرف شدم صورت مبارک ظاهر شد فرمودند کجا هستید
روح همراه
طایفه ذهبی دیدم صورت مرحوم آقا ظاهر شد بسجده افتادند صدائی رسید که این طایفه علی و نقص
ندارند روز دیگر مشرف شدم مشغول باسم مبارک بودم از چشم بصیرت دیدم که پای مبارک را
در ضریح مطهر صورت مرحوم آقا روحی فداه را دیدم صورت بسیار خوب که از آفتاب روشن‌تر میدیدم
رو بما نشین باین بیمقدار التفات میکنند و اتحاد و الفت دارند از قلب بروز که طاعت قبول باشد
باز فرمودند باغ فدک بدر سر و رو جانشین مبارک باد میگفتند سحری ... فرمودند که تو سلطان صحرائی بر آمد
چه سلطنتی باز دیدم مجلسی است و ملوک سیدار ارواح ظاهر شدند ... الذا ده ... مجلس در روزان
این بیمقدار نشسته بودم باز فرمودند در عرصات انشاء الله مؤمنین پیغمبران با شما در سر حوض کوثر معلوم
میشود دوستان و محبان ایشان در دنیا و آخرت بهره و نصیب دارند باز فرمودند که تو سید
قریشی هستی و از طایفه ذهبی هستی و در کنف ولایت مولی علی ابن موسی الرضا صلواة الله
و سلامه علیه هستی باز میدیدم بالای سر مبارک حضرت علامتی است بسیار خوب که لکهای
نازک و آن طرفش باغ است که پیاز خوب ... بود که شرعشان الکل نقص دروازگی

همه بندگانت را که معرفت خود را و نور خود را در آینه دلهائی که معرفت [illegible] همه چیزی پیدا میشود خوش
دنیا و آخرت در معرفت است اگر معرفت با [illegible] شخص [illegible] که بکلی بی معرفت محال است با معرفت
پا بر روی او قدم پس اگر معرفت راس مال است اینجا است که صاحب شریعت فرموده الشریعة اقوالی
والطریقة افعالی والحقیقة احوالی والمعرفة راس مالی بر اینکه [illegible] خدا در شریعت که اقوال
انبیاء است مستعد و مشغولند اما خبر از طریقت و حقیقت و معرفت که راس مال است ندارند ظاهر است
از راه [illegible] و ذکر میکنند و ابدا شعور باطن ندارند و خبر از باطن شریعت ندارند که شریعت [illegible]
بی بهره و غفلت دارند و اجتناب و دوری از وجه الله ~~[illegible]~~ ندارند و همیشه اینها معدود آنند که در بندگی خداوند
رحمان بکوشند طاعت و عبودیت فقط بندگی کردن است در راه احدیت که از روی اخلاص بندگی حق بجا آورند
تا اینکه ظاهر شریعتش مقبول حق شود که ظاهر با باطن یکی را یکدیگر [illegible] محال است تا بنده قدر و
مقدار خودش را بداند که بنده ضعیف بی قدرت توان [illegible] در مقابل از اینکه نماز بکند با هزار خیال این چه فایده
برای او دارد مگر نفرموده اند صاحب شریعت الصلوة معراج المؤمن اگر چنین باشد نفع و فایده دارد
دیگر این نماز [illegible] و تو به جاهلی است و همه معرفت حق است که پیدا آید پس از آنکه معرفت پیدا کرد آنوقت
بکوشد در طاعت و عبادت خداوند رحمان بواسطه که نماز حضور قلب میخواهد اگر حضور نباشد فایده ندارد
و حاجت ندارد [illegible] سعادت [illegible] و نصیب شخص [illegible] و از قید تعینات در گذرد و کمال پیدا کند کمال انسانی
او پیدا شود آنوقت معرفت پیدا میشود و آثار نجات خود و بندگان خدا میشود و هر کس از روی صدق
دل یقین کامل دست به عروة الوثقی ولایت زند و به حبل المتین آل رسول [illegible] البته کسی که به عروة الوثقی
ولایت پیوست و کسب نور ولایت را کرده و نور ولایت چه باشد همین نور محمدی صلی الله علیه و آله
نور ذات پاک احدیت و فردیت و صمدیت است همین نور است که از عالم لاهوتی به عوالم ظهور آمده
از آن جایگاه خداوند ملکش را بسبب قرار داده است از این جهت نور پاک نظر خود را از عالم

لوث و کثافت هیولانی [illegible] کمالات و محبت خود کناره کرده که از برکت آن نور [illegible] جمیع بندگانش
فیض برسد و آخر [illegible] مثنوی [illegible] چون خداوند [illegible] در عیان [illegible] از پیغمبر
نه غلط گفتم [illegible] اینجا است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله [illegible] بگر خدا و [illegible] را نشناخت بکر خدا و تو [illegible] خدا را [illegible] بعزت از
[illegible] هر چه [illegible] بیان کنم در [illegible] فهم خود است [illegible] بنده ضعیف [illegible]
در خور ادراک [illegible] نور احدیت باشد [illegible] اگر تمام اشجارهای عالم مداد گردد و تمام دریاها
[illegible] که تعریف نور تجلیات حق و اوصاف ایشان را [illegible] کرد صاحبان نور را که خداوند
کرده و با نور خورشید [illegible] دنیا [illegible] و آن نور پاک خدا [illegible] دارد و از آن نور فیض میرساند
به بندگان ضعیف برای [illegible] است با نور [illegible] خلق [illegible]
[illegible] با نور [illegible] خورشید است اینجا است که اگر در مقابل خورشید آینه [illegible]
[illegible] خورشید پیدا میشود و بر [illegible] خورشید است آنوقت اگر از شخص [illegible]
[illegible] ندارد [illegible] با خود است [illegible] ندارد [illegible]
[illegible] باشد که محبت از نور ذات پاک احدیت [illegible] محال است مگر از نور [illegible]
او گوید هر چه بگوید از صفات او باشد و [illegible] زبان را [illegible]
از ذات او پی برده است و هر چه بگویم از نور [illegible] عظمت و جمال و جلال کبریائی او
[illegible] خداوند [illegible] است با بندگان خود [illegible] از [illegible]
[illegible] ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری همین است اگر آن نظر [illegible]

خداوندا بنده کاش بر دارد داری احوال شخص و خلق که [illegible] بندگان چه میشود این است که التفات با همه
بندگان خود دارد و آنی فرو گذار نمیکنند و با همه بندگان التفات دارد اما یک تفاوت جهت میان خلق
خدا که نعمت خداوند را بجز از شکر و حمد الهی را بجای نیاورند که این نعمتی که خداوند عطا کرده برای بندگان
خود که بجز زنده باشند و شکرانه حمد الهی را بجای بیاورند تا خداوند نعمتش را فراوان و زیاد گرداند اما نعمت
دو نعمت است یک نعمت دنیا است و دیگر نعمت آخرت است نعمت آخرت چیست ولایت و محبت
ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین اگر خداوند هر دو نعمت را نصیب و روزی که همه بندگان [illegible] را
الحال نعمت است پس از آنکه از چند نقطه که آمدیم [illegible] که گفته بود که خداوند نصیب و روزی
کرد کربلای معلا را و اسباب فراهم آمد مشرف شدیم خدمت جوادین [illegible] و بسیار هم خوش
گذشت لیکن در بهشت بودم و ابداً خیال نداشتم که مشرف شوم خدمت آن بزرگواران
از منزل که بیرون بیامدم همه را شکر میکردم و حمد الهی را بجا میآوردم که الحمد لله رب العالمین حرفهای الکن
که فرمایشات [illegible] الهی را به ظهور رسید در روز عرفه مشرف شدم حرم محترم حضرت سید الشهدا
صلوات الله علیه و آله و [illegible] مشغول [illegible] شدم چشم را باز کردم دیدم صورت مبارک حضرت
سید الشهدا سلام الله علیه و آله ظاهر شد فرمودند [illegible] آخر [illegible] شده و [illegible]
التفات [illegible] فرمودند فرمودند [illegible] همه همراه است [illegible]
وقتی [illegible] بودم [illegible] زنان بودم [illegible] دو زن [illegible]
[illegible] بود [illegible] این [illegible] بود [illegible] خیلی [illegible]
[illegible] همشیره بود [illegible] کار همه بود [illegible] خداوند حافظت فرماید ایشان را
[illegible] مشرف شدم و زیارت [illegible] کردم و مشغول زیارت [illegible]

مشغول زیارت تمام شد مشغول به لعن کردن شدم دیدم که صورت مبارک ظاهر شد چنین روز عاشورا
از سر با کفار در جنگند و صورت مبارک شاهزاده حضرت علی اکبر و صورت مبارک حضرت
عباس سلام الله علیه ظاهر شد و در صورت ایشان آثار [illegible] دارد [illegible] که [illegible]
[illegible] حضرت عباس سلام الله علیه پسری در دست ایشان [illegible] بود پسر را برده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گرفتند و به روی مبارک [illegible] لعن تمام شد مشغول سلام شدم باز
از حضرت [illegible] مطهر افتاده [illegible] عبارت را انشاء خودم کیست که [illegible]
[illegible] که باز دیدم که صورت شاهزاده ظاهر شد بسیار [illegible]
باز دیدم که [illegible] بسیار [illegible] زیاد گریه کردم [illegible]
کربلا است کفار جدال و [illegible] حضرت شمر علیه اللعنة والعذاب [illegible]
اذیت دارد [illegible] چشم را باز کردم وقت [illegible]
این [illegible] را [illegible] بسیار گریه کردم
که [illegible] عرض کردم ایستاده بودم در حرم مطهر و مشغول زیارت بودم روز یازدهم [illegible]
مشرف شدم [illegible] که حضرت ظاهر شد یک پارچه سفید بسیار خوب [illegible] و یک [illegible] زری
بزرگ داشت فرمودند این [illegible] است و فرمودند این [illegible] است [illegible]
است روز دوازدهم مشرف شدم دیدم [illegible] این [illegible] حضرت است [illegible]
ایستاده [illegible] زیارت [illegible] شنیدم صدائی از این [illegible] عرض کردم [illegible]
[illegible] دیدم دست مبارک را بردند در ضریح مطهر [illegible] التفات فرمودند این [illegible]
گوشه چادر را بگیرم [illegible] ادب داشتم گوشه چادر را گرفتم التفات فرمودند و صورت

مبارک جده ام حضرت فاطمه سلام الله علیها تشریف داشتند که من عرض نمودم بسیار التفات فرمودند [illegible]
نداشت اگر بخواهم اسم اینهمه التفات ها را ببرم مثنوی هفتاد من کاغذ شود قدری از آن بیان کردم روز دیگر مشرف
حرم محترم گردیدم مشغول زیارت شدم بعد که فارغ شدم مشغول نماز گردیدم دیدم که صورت مبارک حضرت ظاهر شد
در ضریح مطهر تشریف دارند دیدم که صورت مبارک حضرت امام محمد تقی سلام الله علیه در خدمت ایشان تشریف داشتند
حضرت یک شال ترمه قلمکاری التفات فرمودند که حضرت امام محمد تقی سلام الله علیه ایشان التفات فرمودند این بقچه را
گویا ما گفتند ببر این بقچه را پیدا کردم دیدم که اندازه این بقچه را بود در وقتی که مشرف شدم با پسر آن بزرگوار
در این زیارت فارغ شدم خواستم بیایم منزل صدائی شنیدم که برو سلامی برسان به منبر آن وقت رفتم دیدم که بندی
سر بالای روضه خوان روضه میخواند رفتم و گوش دادم ذکر مصیبت شد ~~[illegible]~~ آن وقت آمدم بمنزل [illegible]
ما از جزئی و کلی را التفات میفرمایند و التفات آنها آن زیاده میشود وقتی که بخواهم از آنها زیارت را حکایت
نمائیم بسیار زحمت داشتم که خدمت آن بزرگواران کنم چند نفر از همراهان بودند نگذاشتند که [illegible]
[illegible] روحانیت شد بسیار اذیت کردم بود وقتی مشرف شدم از حرکت [illegible] بسیار پریشان بودم که برای
روم از بازار [illegible] فرمودند که چون سبب ادبان در آب است [illegible] شد بسیار گریه کردم مشغول نماز بودم فرمودند
احسنت [illegible] در نزد دل بلند شد [illegible] منزل دیگر [illegible] تمام اسباب را وقتی وارد کاظمین علیه السلام
شدیم هیچ ندانستم وقتی که مشرف شدم در حرم محترم عرض کردم خدایا تو محبت میکنید از مال ما که چه کرده
ایم دیدم در این بقچه [illegible] وقتی است که در جوار آن حرم [illegible] و بخیال
مال بودم دیگر [illegible] مشرف شدم خدمت آن مولا فرمودند مقصود تو از زیارت
زیارت ~~[illegible]~~ دل [illegible] فرمودند که [illegible] خدمت آن بزرگوار مرخص شدیم
آمدیم شیراز روزی مشرف شدم حافظیه سر مزار جناب آقا و آقا محمد هاشم جد مادری مرحوم [illegible]
بزرگوار [illegible] عرض کردم [illegible] این عبارت را فرمودند

اسیر ذبیحک [illegible] عرض کردم که جنازه مرحوم [illegible] روحی فداه [illegible] اصفهان باید فرمودند
باید توقف است وقتی که معلوم شد جنازه بردن موقوف شده است [illegible] مشرف عتبات عالیات
میشود [illegible] پادشاه اسلام پناه خداوند از جمیع بلیات محافظت فرمایند اورا باز عرض کردم [illegible] این بقچه را
[illegible] فرمودند [illegible] و [illegible] و پس از آن [illegible] باز فرمودند [illegible]
دیگر [illegible] روز عید [illegible] بود به نماز [illegible] منزل شدم بعد مشغول [illegible] شدم از [illegible]
برای تو زحمت است برای دوستان خدا [illegible] پروردگار است باز دیدم که در خانه [illegible]
طعام بسیار فراوان است باز فرمودند [illegible] شب جمعه [illegible] بود صورت
مبارک حضرت رسول صلوات الله علیه را در [illegible] تشریف داشتند [illegible] روز [illegible]
در نظر بوده [illegible] تعبیر [illegible] بزرگواران [illegible] باز فرمودند تو [illegible]
باز دیدم [illegible] این بقچه [illegible] حضرت [illegible] در [illegible]
نشستم فرمودند که [illegible] فرمودند خداوند [illegible] هرچه بخواهی طلب کن که روا میکنم از این بقچه [illegible]
برآمد که [illegible] خداوند [illegible] صاحب ولایت [illegible] دیگر چیزی نمیخواهم صدائی برآمد که [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] بسیار [illegible] که [illegible] فرمودند [illegible] باز فرمودند [illegible]
شوق [illegible] را دارند باز فرمودند [illegible] با حضرت فاطمه [illegible] باز فرمودند [illegible]
هستند [illegible] دیدم [illegible] صورت [illegible] داشتم [illegible]
فرمودند [illegible] حضرت [illegible] است [illegible] آمده [illegible] که [illegible]
شب دیدم که صورت مرحوم آقا روحی فداه [illegible] این بقچه را است فرمودند حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند اسیر ذبیحک [illegible] دانستم [illegible] چه بود

به گوش هوش شنیدم دانستم باید که احسان پنهان بدارد از خلق ما شرّ را و اشرار را و منه تبشیر را محفوظا باشد
باز فرموده ربّنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکوننّ من الخاسرین [illegible] حضرت آن بزرگوار
بنظر بودند باز فرموده [illegible] البته [illegible] نباشد دیگر فرموده [illegible] که [illegible]
[illegible] دوام [illegible] آن [illegible] و [illegible] که [illegible] نباشد دیگر [illegible]
حضرت سید الشهدا السلام الله علیه ظاهر شده مدتی بنظر بوده که چشم باز میکردم باز روی ایشان میدیدم
صورت [illegible] بنظر بود [illegible] صورت [illegible] صاحب ولایت ظاهر شده و [illegible]
[illegible] بود [illegible] بود در سلام نماز بودم صورت [illegible] روز [illegible] ظاهر شده فرموده [illegible] از روزه
برای یقین ذکر [illegible] سال [illegible] میکردم از صورت صاحب ولایت ظاهر شده [illegible] احوال [illegible]
[illegible] بود [illegible] اما [illegible] فرموده [illegible] از
[illegible] اگر [illegible] و [illegible] چنین است اگر [illegible] باشد [illegible] میکنند [illegible] اطلبوا العلم
[illegible] مصطفی فرموده است اطلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة [illegible] دیگر فرموده اطلبوا العلم
ولو کان بالصین طلب علم فرض است طلب باید کردن اگر هوا چنین و با چنین باشد این علم حق بحر [illegible]
بین [illegible] در کلمه اول ما خلق الله نوری [illegible] باشد و [illegible] دل تو از علایق گشته [illegible]
[illegible] دل تو [illegible] علم [illegible] الحمد [illegible] الاسلام فهو علی نور من ربه باشد
[illegible] علم چنین علم [illegible] والقرآن [illegible] از حق آمد تو نیز [illegible] شود [illegible] فهو علی
وقلب [illegible] ای [illegible] علم بر دو نوع است یکی آن است که [illegible] او
دوم [illegible] است [illegible] بوده در [illegible] آن [illegible] بود [illegible]
[illegible] علم [illegible] دارد [illegible] باشد [illegible] العلوم [illegible] علم [illegible] العلوم
[illegible] علیه باشد چه گونه ذات خدای تعالی در علم آید یا نه [illegible] اگر [illegible] علم [illegible] آید

[illegible] چنانچه [illegible] قطره قطره [illegible] فاعلمت [illegible] علم الله [illegible] در دهان [illegible] او
جاری شده آتیناه رحمة من عندنا و علّمناه من لدنّا علما بیدا آید ان فی العلم کهیئة المکنون لا یعلمه الا
العلماء بالله این باشد که [illegible] علم خدا باشد بر همه [illegible] بود [illegible] این علم
خدا باشد [illegible] و بیشترین [illegible] علم [illegible] الرحمن علّم القرآن باشد [illegible]
[illegible] که بنی الاسلام علی خمس الاسلام و ایمان را پنج دیوار است که [illegible] اسلام [illegible] و ایمان
[illegible] ان الدین عند الله الاسلام دین خود اسلام است و اسلام [illegible] است اما
[illegible] که [illegible] علیکم نعمه ظاهرة و باطنة اسلام نعمت ظاهر [illegible] است [illegible]
نماز و روزه و زکوة و حج و ایمان نعمت [illegible] باطنت چون ایمان [illegible] پیغمبران [illegible]
و روز قیامت [illegible] قالت الاعراب آمنّا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا [illegible]
[illegible] از این جا گفت که فی الاسلام فهو علی [illegible] کار دل [illegible] دارد روز قیامت [illegible] از قلب سلیم
[illegible] که خدا [illegible] یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم داود پیغمبر علیه السلام
گفت الهی [illegible] جوید [illegible] داود انا عند المنکسرة قلوبهم لاجلی فرمود در دل شکستگان باشم
از آن [illegible] که هر چیزی را [illegible] است دارد ذکر آن چیز [illegible] داود [illegible]
[illegible] دارد [illegible] لا یسعنی ارضی و لا سمائی و یسعنی قلب عبدی المؤمن آسمان با وی چه [illegible] دارد که [illegible]
زمین با وی چه قربت دارد [illegible] او بود [illegible] قلب [illegible] است و هم [illegible] است [illegible]
[illegible] است قلب المؤمن عرش الله پس هر که طواف دل کرد [illegible] مقصود یافت [illegible] راه دل
[illegible] که [illegible] افتاده [illegible] خود [illegible] در [illegible] است [illegible] الی راه [illegible]
فرمود ارفع من الطریق فقد وصلت [illegible] تو از طریق در راه [illegible] بطلب [illegible]
طلب [illegible] حجاب راه شود [illegible] بزرگ [illegible] که [illegible] تو را [illegible] در طلب تو [illegible]

گفتا که مرا مجوی در عرش و بهشت نزد دل جو که نزد دل بود ام جون از خود برآئی برای که راه پیدا کردن جون
بود دلوا ارادالخروج لاعدة واله عدة زنهار تا پنداری میگوید که کفر نیک است و اسلام چنان نیست و مدح کفر
میکند و منع اسلام می کند بلکه هرچه ترا از خدا باز دارد اسلام است و حاکی است که از او لابد است تا دام
با خود باشی که چون از خود فلاد و هرچ خبر کن و ایا اگر تو را طلبند نزد ما باشد بیت بزرگی گفته است ...
در بنده گرفتن مشوقه ما است زعشق طواف کعبه از عشق خدا است گر کعبه از او بود ازو کعبه را
با بو روصال او کنش لعبه ما است تا از خود برستی از غم نشوی به خدا برستی ز بستی تا به فنا نشوی از ادای نیابی
تا تجربه بر هر دو عالم نکنی با آدم و او همین زنی تا از خود نگریزی بخود زنی تا فنا نشوی بقا نیابی تا خود را در
راه خدا نبازی بقبول حضرت نرسی تا همه برام زنی و نیست برهمه نکنی مجرد و منفرد و بجمله راه نیابی تا فقیر
نگردی غنی نباشی تا هرچه علایق است برام زنی در دایره محققان دم نزنی تا آتش در عالم و آدم نزنی ...
یک دم میان مردمان دم نزنی ... آنچه شناختن و دانستن را اسباب است و نتایج ادراک را ادوات است ...
انگشت که شناختن در او انجام پدید آید که بروزگار نتایج در میوه و سپیدی در موی سیاه افتد و در طول
و عرض که بروزگار زیادت میشود و قوی دیگر در اما فزونی و ثبات دیدی که به حس بصر از آن دیدن به چشم پیدا را
نتوان ادراک کرد الا بحس از آن روی دید چشم ... زیادت خفی التدریج باشد در هر نفسی ترقی ...
چنانکه نتایج میوه را اسباب است و چون باز در موی سفید و نتایج در میوه و ... در انگور را اسباب بی عنب
پدید آید و بلکه هر ... از ترا فزونی پدید آید آن را اسباب است اول خاک و آب و هوا باید و آفتاب
و ماهتاب باید و اختر و ... و نهار باید این همه اسباب ظاهر است اسباب دیگر باید چون زحل و ستارگان
ثوابت و سیارات آسمان باید و بعضی ملکوت باید چون فرشتگان که ... فرشته باد و فرشته باران
و فرشته زمین و فرشته آسمان و ... اگر نه چون او بودی و چه خود ... بودی و هر وجود
بتقدیر رسیده و ... بودی انجا که نتایج میوه را اسباب است بعضی ملک و ملکوت شناختن ...

اما ملک و هم ملکوت هرچه بظاهر تعلق دارد ملکی بود چون نماز و روزه و قرآن خواندن و تسبیح و اذکار و اوراد و افعال
تا ... است که ثواب برای حاصل شود و هرچه بباطن تعلق دارد ملکوتی بود چون خضوع و خشوع و محبت و شوق و
نیت صادق همچنین تا بر این دل آدمی بروزگار آشنا شود و این اسباب چنانکه باید دست بهم دهد الا در
بچند ... که پیران را حضرت ... باشد و از حضرت ... دور باشد و محبت
... بالحق و به ... تربیت داد و ... اولاد ...
احوال ... در دنیا ... بزرگان ... جمال خود با خلق ... از حقیقت آگاه شده ...
از ... چون ... نیست او ... خلق از او آگه نیست از خود بخود آمدن راه ... نیست
بیرون ز سر دو زلف ... نیست تو چه دانی ... که این ... زلف ...
خط و خال ... است ... و ... است که چون ... در عالم صورت و جسمانیت ... خیال
و ... بروزگار ... در ... و عبارات ... خط و خال ... این ...
... خال است ... برای ... قدرت ... ندارم ...
آن ... دارم در دنیا چون ... محمد رسول الله است ... لا اله الا الله ختم
... است ... جمال لا اله الا الله است ... محمد رسول الله ... کمال
... وجود ... هزاران جان عاشقان ... خال ... رفته است در میان ... تا لقا الله
یک حجاب مانده است چون از این حجاب درگذرد ... جمال لقا الله دیگر ... این یک حجاب کدام ا
مصراع بیرون ز سر دو زلف ... نیست این مقام است در نیا چه دانی ... پرده دار
لا اله الا الله است که تو را ... ابلیس ... اغوا ... گرفته است و ... است ...
... لأغوینهم اجمعین ... زلف ... دارد ... خط و خال ... زلف ...
روزه ... آن مقام ... که ... و ... است ... عبارت از آن ... خال است

[illegible]

دیگر زلف ویکی نور مصطفی است صلی الله علیه وآله ویکی نور ابلیس و تا ابد باین دو لقام کار است ایدوست این
نور اسلام گردد کرنشانی پیر راه رفته آن باشد که جمله افعال و اقوال چه از ابتدا انتها و این نور اسلام دل
باشد زیرا که پیری که هنوز بلوغ نیافته و تمام نرسیده او نیز چه طالب باشد پیری نشاید چه خدای را در جان
بیرون است پیر آئینه چه است که در او حق را ببینند و چه آئینه پیر است که در او جان خود را ببیند همه پیر از او
تمنای ارادت چه است در اینجا هر که براه پیر و طریق او رود چه باشد و هر که بمراد خود رود در اینجا رأیت ربی
لیلة المعراج فی احسن صورة این چنین صورت تمنی است و اگر تمنی نیست پس چیست ان الله خلق آدم علی
صورته ام نوعی آمده است از تمنی در اینجا از ناحیهای او یکی مصور است که صورت کننده باشد اما نگوییم
صورت نامیه است خود دانی که آن صورتها در کدام بازار نامیه و فروشنده در بازار خاص فروشنده از
مصطفی صلعم بشنو که فرمود ان فی الجنة سوقاً یباع فیه الصور فرموده در بهشت بازاری باشد که در آن بازار صورتها
فروشنده فی احسن صورة این باشد امام ابو بکر که محقق است ببین که از تمنی چه میگوید خبر میدهد گفت رأیت
رب العزة علی صورة امی یعنی خدای تعالی را دیدم بر صورت مادر خود دانی که این کدام است النبی الذی میدان
و عنده ام الکتاب بخوان در اینجا از مقام گذر که خبر دهد که تو انه خبر دارانی تو خود هنوز این قدر دانی که
شاهد از برای چه محجوب باشد و دلها النصیر از شاهد بازی حقیقت در این شاهد بازی مجازی که روی
نیکو باشد در جمیعت این حقیقت تمنی بدین صورت نیکو تواند کردن جان فدای کسی باد که برکشنده شاهد
مجازی باشد که برسنده بشاهد حقیقت گردی آنجا اما کسان که محبت نفس را میگویم که شهوت باشد بلکه محبت
دل میگویم این دل ما در باشد با کسی تا بدان مقام رسی که هزار صورت بر تو عرض کننده صورتی برگذر
صورت خود بینی که فی خود باشد ام هزار صورت از این صورت چون ممکن باشد و این آن ! باشد
که هفتاد هزار صفت را همراهی موصوف درج و ممزوج و ممکن است و هر فاصله دو صفت تمنی کننده صورتی
و تمنی شود چون این صفتها بینند پندارد که خود او است او نیست ولکن از او است در اینجا بس کنند و ما
که از شما خبر حقیقت دوریم عشق چه کار است کو نامان را پیرم فرموده قدس الله روحه که ای محمد
المقصود مصطفی صلعم را دیدم و بنده انگشت ندام که او را در میان اصحاب او نشسته سلام کرده که خود را دیدیم

این المقصود این حدیث گواهی میدهد که انی الظمآن الی عرفان ربی باز این نحو را گواهی میدهد قرآن کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله همین معنی دارد در اینجا جز شریت نمیگذارد که اسرار ربوبیت رفعت بمجرای صورت نهد از شیخ ابا یزید
ره بشنو که از جز شریت شکایت چون میکند فرموده البشریة عنه الربوبیة ~~فمن احتجب بالبشریة [illegible]~~
یعنی که ربوبیت با بشریت هرگز جمع نشود چون از یکی غیبت است از دیگری حضور باشد در بهشت خود دانی
که نگر از چه کننده از غلهی بشریت الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ابن عباس رضی الله عنه گفت یعنی
حزن البشریة در اینجا غیرت جز بشریت مختصر حجاب است خلق را از عالم الله در حق عموم فرموده سیدم ان هذا
القلوب لتصدأ کما یصدأ الحدید زدودن این زنگ و غیرت عین ولیه نیز به آنکه رساند قلوب را از زنگ چیز
منزه آنکه زنگ چیزیه حدید چون جذبه من جذبات الحق تعالی بر تخته جز بشریت زند این غین بزداید و این
تقرب ربی سر برزند کو لوا را بحق واصل شود پس عین قلب با جز بشریت باشد و جلاد و کاشف عین نورالله است
باشد اگر این حدیث و عبارتها صادق بود و حقیقت هر انست در هر بنده ضعیف روی تجلی ظاهر نمیشود و
فیض نمیرسد و حاصل عمر که فرمودی همین است و پس اگر نه کار دنیا حاصل ندارد و نابود نیست و بجز زوال
چیزی دیگر ندارد و حاصل او در پیچ نیست اگر حاصلی برای بنده کان خدا باشد این است که از سر فرصت و حقیقت با خبر
باشد چه ظاهر و چه باطن دنیا و دین با حق باشد و آن غفلت هرگز نداشته باشد و آنی از ذکر خدا غافل نباشد خلوت
و جلوت یا باشد و حتی که چنین شد از شخص بروز میکند و ظاهر میشود و خلوت در انجمن پیدا میشود و چنین بنده
غفلت از خدا ندارد و مقصود او تا است و دلش با خدا او خود در راه خدا با خلق حاضر است و ذکرت بینا است
منشی همه بنده کان خدا است اما خبر از باطن آن بنده نیست کسی را که در چه کار است و کار آن بنده بندگی خدا را
و خودستی است که از او سرچشمه و ما قدروا الله حق قدره بنده عرض میکند با خدا خودش که قدر حق تو را نشناختم
و بندگی تو را نکردم و حق نعمتهای تو را نشناختم و بکدام زبان و صفت حمد تو را بگویم زبان تا چه را ست فهم و را
نمیکند که حمد و ثنای تو را بگویم و شکر الطاف نهانی تو را بجا بیاورم و حق نور تو را بشناسم علمت نور تو ایلا
محمد مصطفی صلعم که فیض نمیرسد کرم محمود فلق است و فایض میشود خلق از او این فیض میرسد همه خلق خدا را
اما فیض دو فیض است یکی فیض عام است و یکی فیض خاص است و دست هر جاهل نمیرسد

محال است مگر عنایت ازلی داشته باشد که باو برسد و عنایت حق شامل احوال او بشود که راه دریابد
اگر عمر را به پیری برساند و هنوز زود نیست باشد شکر لازم دارد و شکر برای بندگان خدا واجب است تا که نعمت الهی
زیاده شود نعمت دو نعمت است یکی نعمتهای ظاهری که شخص چون برسد شکر لازم دارد اما نعمت نعمت اعظم آن است
معرفت صاحب ولایت باشد و محبت و معرفت ائمه طاهرین علیهم السلام باشد که اگر کسی برسد شکر لازم
دارد و باید که ایام دهر شکرگذاری کند همان شکر مایه نجات و ترقی او میشود و التفات خداوند درباره او زیاده
میگردد و خداوند پیغمبر باید در سوره مبارکه قرآن که ن والقلم و ما یسطرون و این آیه در شأن حضرت رسول
خداوند ارشاد است و حال در حق بندگان التفات پیغمبر باید بواسطه این با نور خدا است خلق نیکوی
ندارد که پیغمبر باید با نور خود نیست دفعه این بنده ضعیف ندارد و التفات آن با زیاده میگردد و همه مخلوقات
و جمیع اشیاء و تابع این نور پاک هستند و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر همه تابع این نور هستند چنانچه بزرگان دین و
اولیاء الهی اعتنا به جنت ندارند و مشتاق ملاقات جمال ایشان اند ... هر کجا که ...
ار بود در فکر او ... همین است و غیر از این چیزی دیگر نیست بزرگی پیغمبر باید نور آن ...
دل شد ... آن نور پاک که هر جا تابید آثار گلستان میکند و تصرف در انسان
بینند اینها باید بواسطه همان بهره که ازلی باو عطا کرده ... حق و نجات دنیا و آخرت باو
میدهد و انسان را ... میکند و بنور خود ... و فیوضات ... باو عطا مینماید و آن کفر ...
حجب اسرار الهی میشود و اسرار الهی از او ... که خداوند به بندگان نفس فرموده و لیده او
اینجا نائل میشود و متصل ملاقات جمال ایشان است ... کرامت ... و او ... عالم
... خداوند را ... و بندگی ... ازلی ...
و فیوضات الهی را ... ندارد ... که او ... تصرف
... حج را ...
قبول است جمع عید فرمودند صد و بیست و چهار هزار پیغمبر ... فرمودند ارواح

ام حاضرند و همه اشیاء تابع این نور عظیم هستند لاهوتیان و جبروتیان و ملکوتیان و ناسوتیان همه متحفظ این نورند
هر جا تابد آنها تابع هستند و متابعت و محافظت صاحب این نور را دارند و او را هدایت مینماید هر چه از آن کفر
سالک سر بزند از باطن او سر زده است مگر سوره مبارکه قرآن که الم نشرح لک صدرک در شأن حضرت رسول
خدا نازل شده است و معنی آن است که پهن کردیم سینه تو را از علم نبوت و اغلب اوقات وارد میشود بر
بندگان خدا این معانی نیست مگر بواسطه آن نور پاک است که خداوند التفات دارد با نور خود و التفات میکند آن
آن اگر از بنده غفلت نباشد خداوند نظر رحمت را از آن کفر بر نمیدارد و فیوضات خود را جلوه میدهد
این است که واردات و التفات الهی متصل وارد میشود و این کفر بر خورد با فعال و اعمال خود مینماید و آنی
نظر از رحمت خدا بر نمیدارد شکر و حمد الهی را بجا میآورد که الحمد لله از این فیض محروم نیست و باب ولایت
مفتوح کرده است و این فیض بزرگ را درمییابد که فیض دنیا و آخرت در آن است و اگر انسان عمر را بجهل بسر
برده محض غفلت برده و از غفلت چه بر خیزد کوری و نابینائی نابینائی حقیقت غفلت از خدا و خبر
نداشتن از باطن و عالم باطن عالم بهتر است که این عالم در خور آن هیچ نیست و با وجود آن بسیار کرده اند از آن
کردیت هر جای ... و اطلاع پیدا کنند عمر ایشان در دار دنیا ... و خوشی و راحت ایشان اینجا نیست و از
راحت ابدی محروم نشدند از کرم خداوند محروم نیستند و از ملاقات جمال ایشان بهره ندارند و فیض نمیبرند ایشان
از سعادت ابدی محروم هستند و چنین تف فوت شان بر حقیقت است و فقرای بیچاره تف فوت شان بر حقیقت نیست از
برای ملاقات جمال ایشان است اگر خدا بخواهد نصیب و روزی کند بندگان خود را تا که این فیض بزرگ را دریابند
و بر حمت ایزدی بپیوندند و شکرگذاری مشغول هستند و در زیر سایه رحمت الهی و عنایت جاودانی دارند و قدر
حق پیوسته انها نصیب و روزی شود خداوند عالم از برای معرفت بالا و قراری نداده است هر کسی بقدر
سعادت خود بهره مند میشود و فیض میبرد و عنایت حق شامل احوال او میشود بواسطه همان ذره
که در ازل باو داده اند باو میرسد و نائل میشود و بر میخورد بکمالات صوری و معنوی خود مینماید که از برکت این نور
عظیم ترقیات و درجات باو رسیده است بواسطه همان بهره ازلی که داشته است نائل میشود اما

سبب کردن افعال و اعمال بخواهد تا آن با او مطابق شود و راه خدا را پیدا نماید و از روی معرفت بندگی حق را بکند
خداپرستی را شعار خود سازد و لقد رقوه سعی و کوشش نماید تا راه نجات پیدا شود و مستغرق در بحر حق گردد و با امر
خدا بینه و تصرف حق در او فنا گردد شکر و حمد الهی را بجای آورد که خداوند این نعمت را با و عطا فرموده است
و روزی او کرده است و او را برگزیده از خلق خود کرده است و این اشخاص حق کفر میکنند به نعمت ولایت که
بحر است عظیم و هر کس بساحل بحر رسید او بخت در عالم است و هر کس نرسید او گرفتار الم و غرق است در
این دریای محیط باید القدر جان بکند تا نجات یابد اگر خداوند بخواهد نجات پیدا نماید و بساحل رسد و اگر جهال است
تا بهره ازلی نداشته باشد این نعمت الهی را در پایه جناب پیدا و آثار چیزهای [illegible] در این راه بارها افتد در گمان
این است خداوند نصیب و روزی کند به بندگانش که از این بحر محیط و گرداب بلا نجات یابد و [illegible] از قید تعینات
در گذرد و بساحل رسد قریب بیست سال پیش از این در عالم رویا دیدم که بحر است عظیم و کشتی بود الا
و این بیچاره در آن کشتی نشستم و آگاه کردم دیدم که صاحب ولایت صلوات الله و سلامه علیه تشریف دارند
و دو دست مبارک به گلوی کشتی است و کشتی [illegible] شکر و حمد الهی بجای آوردم که الطاف
الهی خداوند است نسبت به بندگان خود روزی کرده است باشد که از این فیض بزرگ عظیم بهره ور باشد
و مادام امر فیض برده نور و [illegible] از او ظاهر میشود و کمال پیدا مینماید و بندگان از روی [illegible] میرسد
و فیوضات و [illegible] از او ظاهر میگردد و معبود خود را [illegible] بندگان مینماید [illegible] اگر خداوند
در حق بندگانش [illegible] و [illegible] ظاهر میگردد و خداوند الطاف با [illegible] بنده
یا دیر یا زود [illegible] اگر [illegible] راست [illegible] الصلاه [illegible] خود است که روز
[illegible] گریه [illegible] از [illegible] علیه الله [illegible] شب یازدهم محرم بود صورت مبارک
حضرت [illegible] صلوات الله و سلامه علیه ظاهر شد فرمودند [illegible] السلام این تو است و ملت ابراهیم [illegible]
آئین تو است [illegible] عبد ضعیف [illegible] چنین خداوند تعالی که هر آنی هزار الطاف نسبت به عبد
خود میفرماید [illegible] آن [illegible] از اعلا [illegible] نجات برای

این بندگان ضعیف را تقصیر نبود و راه حق پیدا نماید و اگر چنین نبود این بنده [illegible] بجا رسیده و
خداشناسی پیدا کرده و عبور [illegible] و بندگی [illegible] محال است راه دیگر ورای این راه باشد که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله میفرماید انا مدینة العلم و علی بابها هر کس از این در داخل شد نجات دنیا و آخرت پیدا کرد
و هر کس از این در داخل نشد آن بنده گمراه است و ایمان ندارد و کسی که ایمان ندارد و اعتقاد به معاد و روز جزا ندارد
جاهل از دنیا رفته است حسبنا الله و نعم الوکیل جزا و [illegible] همه خلق است و خداوند خودش میداند که بندگانش
در چه کارند [illegible] که پرده از روی کارها بردارند معلوم شود که در چه کارند خداوند عالم نصیب و روزی کند
سعادت را سعادت باید کار انسان است که ایمان بهره ازلی باشد و همه کارهای خیر باید اش سعادت است تا
سعادت نباشد محال است که انسان نجات پیدا کند و روحش رود و [illegible] از او سر زند و مقام پیدا نماید و قرب
بزرگان مستفیض گردد و باید سر خود را در خاک آستانه ایشان بساید و ذره از فرمایش ایشان تجاوز نکند و بروش
بزرگان رفتار نماید و در سوخ در دل بزرگان پیدا کند و احوالش نیکو شود و از [illegible] بهره برد و کمال [illegible]
و معرفت حق را دریابد البته باید [illegible] روزی یک جزو از کتب عرفا مطالعه نماید تا او را [illegible]
[illegible] او شود و او را ترقی دهد و از نفس اماره گردد و نجات به چیز برای [illegible] و همراه خود [illegible]
مشغول به طاعت و عبادت کند و از روی خضوع و خشوع بندگی حق را نماید تا حق از روی رحمت نظر با و کند و کسی
که رحمت الهی با و رسید آن بنده نجات دنیا و آخرت پیدا کرده و [illegible] است و از [illegible] نجات
یافته است و دارد دار السلام حق [illegible] است که بهشت دار السلام است و [illegible] که [illegible] است در دار
او [illegible] است [illegible] در [illegible] سلام قولا من رب الرحیم چرا بنده شکرگذاری نکند که خداوند کریم
و رحیم است بر عباد خود و فیض [illegible] آن با او از این بنده غفلت نگشته باشد از خدای خودش خداوند
[illegible] نظر از آن بنده بر نمیدارد و الطاف با و میکند و او را نجات دنیا و آخرت میدهد و الطاف [illegible]
[illegible] هر آنی هزار الطاف پنهانی با و وارد میشود و وعده هائی که در آخرت به بندگانش کرده است
در این دنیا در حق این بنده جاری مینماید که گوش احدی نشنیده است و چشم احدی ندیده است که او چه
الطاف نهادار [illegible] این الطاف عنایت است نسبت به بندگان خود و رحمت خداوند با [illegible]

و به همه عباد میرسد و فیض میبرند اما فیض دو قسم است یک عام است یک خاص خداوند لطیف و روزی که آن خاص را به همه
بندگان و عباد [illegible] میگوید هر چه هست از ناحیه [illegible] ما است ورنه [illegible] تو بر بالای کسی گناه نیست
نقص در انسان است و کوتاهی میکند و در عمر [illegible] کوشش نمینماید بلکه فقط در دنیا مشغول و آنها را فوت نمیبرد از
فرق است در دنیا و از آن فوت خبر ندارند که با بیچارگی رفت که زوال ندارند باشد و ما دام العمر لذت برده شود
و وصول بحق پیدا نماید و حق را طالب باشد و کار حق از او سر زند و شب و روز مشغول به بندگی خداوند باشد
که نجات در دنیا و آخرت پیدا نماید و معنی عبودیت را بداند که این بنده ضعیف ناقص العقل [illegible] و
با بصیرت از عهده [illegible] بر نیامده است که فهم و درک معرفت حق را نمینماید پیدا کردن معرفت
کار بزرگی است و دست هر جاهلی نمیرسد مگر باز عنایت حق شامل حال این بندگان شود تا بتواند پیدا نماید
باید بنده اول معرفت رسول و امام را کسب نماید وقتی که معرفت ایشان را در یافت کار او آسان میشود
و راه به خدا پیدا کرده است آن بندگی و طاعت برایش قبول میشود و فایده مند است و کسی خدا را نخواهد دید
بجز آنکه خواهد رسید محال است مگر به روی شرع انور را بکند و معرفت ایشان را پیدا نماید و ذره تجاوز از شرع انور نکند
و بر روش شرع مقدس رفتار نماید و معرفت پیدا نماید و از روی معرفت مشغول بطاعت و عبادت باشد آن
طاعت قبول حق میشود [illegible] ترقی پیدا [illegible] تا [illegible] خدا [illegible] معرفت [illegible] جان که نخواهد
آنکه معرفت حق را پیدا نماید و بندگی از روی معرفت و صدق و یقین کند [illegible] باید نفس را [illegible]
هر کس باید از نفس غافل نشد اگر از غفلت پیدا کرد بخیال [illegible] عمر را ضایع میکند [illegible] باید
لجام نفس را گرفت و آن را آسوده و فارغ نگذاشت او را کار او انجام پیدا نماید و وقتی که یقین پیدا کرد
آن نفس آسوده خاطر میشود و از روی یقین حرکت مینماید آن بندگی و طاعت مفید حق میشود و راه پیدا
میشود نجات پیدا میکند و از خطرات عظیم در میگذرد و نفس آسوده خاطر بندگی حق را میکند و حق
با او نظر رحمت مینماید و هر کس که خداوند نظر رحمت با آن بنده کرد آن بنده قرب بحق پیدا کرده است
و [illegible] حضور قلب پیدا مینماید و حضور قلب بسیار نادر است اگر حضور باشد این اذکار
و دعا و ثنا مفید حق میشود و اگر نه بسیار [illegible] حضور قلب [illegible] است بی حضور

محال است که حقیقتاً [illegible] ظاهر باشد و نظر که عمده کار حضور قلب بخواهد تا ترقی پیدا نماید و حضور قلب سرآمد همه
کارهاست اگر حضور و توجه نداشته باشد چه قسم معبود خود را ستایش کرده است از روی [illegible] و ذکر کرده است و این عبادت
و طاعت فایده مند نیست بلکه عمده مطلب حضور قلب است اگر خدا بخواهد و نصیب او کرده باشد اغلب اوقات با خدا
خودش را از دنیا [illegible] کند با توجه و حضور قلب مسلم است یک آن با توجه بهتر از یک عمر است و فایده اش مسلم میشود اگر یک
عمری بی حضور قلب بندگی و عبادت و طاعت نماید هیچ فایده ندارد و نمیداند که چه کرده است اصل مطلب خدا پرستی است که توجه
[illegible] پیدا نشود با حضور قلب خدا را بندگی کند و خیال پیدا نماید و بی جان حق میرود کل شیء یرجع الی اصله [illegible] کلام
[illegible] قیمة المرء [illegible] بجای خود [illegible] تابع است و جزء تابع کل است قطره در دریا که متصل شد
با بحر است و هم بی نهایت است [illegible] خداوند [illegible] خاص [illegible] کرده است با بندگان ضعیف خود
اسبابی برای آخرت بندگانش فراهم آورده است تا هر کس بقدر رتبه خود بهره ور شوند و [illegible] قیمة المرء [illegible] هر کس بقدر کفایت
خود توشه بردارد و کاهلی ننماید کمال جمعیت معرفت خدا و خود [illegible] دنیا و آخرت است خداوند از
برای این [illegible] تمام کرده است روح و ریحان و جنت نعیم دنیا و آخرت هر دو را دارند جناب خواجه حافظ میگوید
فکر امروز [illegible] نقد حاصل میشود وعده فردای زاهد را کی باور کنم این است حقیقت دارد خداوند نعمت دنیا و
آخرت را بر بندگان خود تمام کرده است اگر همه عمر را شکرگذاری کند هنوز کم کرده است و کاری نکرده است جناب شیخ
سعدی میگوید هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر میگردد مفرح ذات است پس در هر نفسی دو نعمت موجود
است و بر هر نعمتی شکری واجب از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید اعملوا آل داود شکراً
و قلیل من عبادی الشکور بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که بجا آورد اگر همه عمر را این بنده ضعیف شکرگذاری کند هنوز کم کرده است [illegible] خداوند
[illegible] برای [illegible] قرار داده است که [illegible] نعمت دنیا و آخرت را [illegible] در روز
[illegible] کرده است [illegible] نعمت [illegible] دنیا [illegible] است و آن
[illegible] است آن گنج [illegible] زوال ندارد و وقتی که شخص از این دنیا میرود اگر عالم
[illegible] وقتی که از این عالم رفت [illegible] زده است و دست [illegible] است [illegible]

منظوری را داشته باشد و قصدی که از این دار فنا میرود دست آلتی زر فقط است این دولت آنجا نقص شخص میشود و در پیدا به درزوال ندارد
دولتی است باقی و فنا در آن دولت نیست باقی و جاودان است که خداوند بهایت آنرا نخیبدانند و بنده عندانه که جز اتفاق تعیین جاودانی
با بندگان خاص میکند بدالله نور محمد است که برای او ذوق است رالغیب ایشان کرده است [illegible]
دارند و ملاقات هوالیان خورسند و دولت آخرت که زوال نداشته و پایدار باشد و چاره روز [illegible] دولت دنیا
که فانی است و اعتبار ندارد [illegible] خواجه حرر [illegible] اعمال [illegible] بود که نعم المطلوب و راه با خدا
داشته است که [illegible] است اما [illegible] باشد [illegible] است [illegible] دنیا
و [illegible] است [illegible] علیهم السلام که [illegible] شده [illegible] آخرت
[illegible] خدا را و خدا و [illegible] قرار داده است [illegible] مخلوق هر کس بخواهد بنده خدا را [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] کمال است [illegible] توجه [illegible] میشود و با توجه از خدا دور
غفلت از خدا است و از غفلت چه برمیخیزد دوری از حق و کسی که دوری کرد از خدا [illegible]
حق میشود خدا [illegible] نزدیک [illegible] بخواهد [illegible] میشود [illegible] است [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] میشود و از بعد [illegible] حق دوری از حق [illegible] است با دوری از خدا [illegible] نفس پرستی
[illegible] است که [illegible] میشود [illegible]
و [illegible] وقتی که چنین شد که بنده غفلت از خدا داشته باشد چه بنیاد کردن است و چه پایه دارد این
بنیاد کردن از روی غفلت [illegible] است [illegible] و [illegible] و بعد از خدا
[illegible] نزدیک با خدا [illegible] است که آن غفلت ندارد [illegible] توجه [illegible]
در [illegible] بزرگان [illegible] خداوند هم [illegible] آن بنده دارد [illegible] که خود [illegible]
بنده که خداوند چه [illegible] درباره او کرده است و [illegible] آن [illegible] تازه [illegible]
اگر را [illegible] که چنین نعمتی خداوند عطا کرده است اگر غفلت از [illegible] نباشد آنا از رحمت خداوند دوری
ندارد و رحمت آن [illegible] برسد [illegible] کار انسان توجه [illegible] است که آن با توجه
باشد و غفلت نداشته باشد [illegible] حق [illegible]

با دعا [illegible] در روزی [illegible] از [illegible] خود را خدمت کرده است با اگر کرده است
نعم المطلوب [illegible] است با خود [illegible] دارد و در [illegible] است با خود نفس خود [illegible] کار حق [illegible]
و بخیال [illegible] کردی که رضای حق در آن باشد و عمر را [illegible] کرده و غفلت از حق داشته است
و غبن [illegible] با خود [illegible] جنگ اگر فتح شود [illegible] است و [illegible] که بندگان خدا دارند
از برای دنیا و [illegible] دنیا نیست از برای رحمت الهی است [illegible] است که رحمت الهی مقصد دارد
جنگ [illegible] برده [illegible] باید [illegible] از حق [illegible] دار السلام [illegible] شود و [illegible]
وارد در دار السلام حق شده از جمیع بلیات محفوظ میگردد و نظر رحمت [illegible] نفس پرست [illegible]
میشود [illegible] است که از خطرات [illegible] است [illegible] حق [illegible]
[illegible] میشود خداوند [illegible] آنچنین [illegible]
کردن [illegible] که چنین [illegible] بنده [illegible] کلام حق [illegible] توجه [illegible] بنیاد [illegible]
[illegible] حق را از روی بصیرت [illegible] کرده و آن [illegible] و غفلت ندارد و [illegible]
کردن [illegible] و دوری از خلق خدا [illegible] از خلق و توجه با حق [illegible] است و دوری از حق [illegible]
[illegible] است اما برای [illegible] که از حق [illegible]
بصیرت داشته باشد و آنا غفلت نداشته با بنیاد کردن از روی [illegible] که بنده را
[illegible] است با غفلت [illegible] از روی بصیرت [illegible] اگر
خدا نخواهد [illegible] نفس [illegible] از
حق است [illegible] است [illegible]
[illegible] نباید [illegible] است [illegible] دنیا [illegible] هر کس
[illegible] خود [illegible] خود [illegible] دل [illegible] است

هر خود تر در حیات نور ذات پاک احدیت باشد قدر و اندازه آن حقیقت الهی این بنده ضعیف در حیات ابدی [illegible]

اگر چه آن است دنیا مزرعه است و معرفت برای همه کارها است که بنده بداند که خدا را از روی معرفت اگر از

روی معرفت طاعت و بندگی کرد خوش حال کسی که از دار دنیا می‌رود با یقین کامل رفته است و فرح

افزودن برای بنده است و بهشت آنی رفته است و به نعمت ابدی نایل گردیده است تا قیام

قیامت و بهره عیش جاودانی دارد و به خدمت جوانان نایل میشود و بهره از آنها است

اگر خداوند توفیق دهد که بندگان خود را که نایل شوند چه در دنیا و چه در آخرت به نعمت

ولایت صاحب دولت با ائمه طاهرین سلام الله علیه و علیهم اجمعین از بار نجات دنیا و آخرت

است و از همه بلاها است و از کارها میرهاند شخص [illegible] را به نعمت ابدی نایل کرده است و دیگر

جاودانی از برای بشر مهیا است و خداوند نعمت دنیا و آخرت را برای بنده [illegible] کرده است و دیگر

مدام الامر که حیات دارد [illegible] که هنوز کم کرده است و کار [illegible] کرده است و شکر خداوند [illegible]

که غفلت را از این بکند و با [illegible] بنده میشود و بنده [illegible] احدیت است و شکر که از آن حق را

بکند با یقین و توجه کامل [illegible] توجه است که از حق دوری بجوید و دوری از حق مایه هلاکت

شخص است که غفلت [illegible] و از غفلت همه چیز بر می‌خیزد و نعوذ بالله [illegible] پناه بخدا

بردن از شر آن نفس که [illegible] میکند شخص را به هلاکت [illegible] و از خدا [illegible] دانند

نفس [illegible] و [illegible] خودش را [illegible] این است که غفلت از خدا است

دوری [illegible] از روی غفلت [illegible] که غفلت

باشد دوری از حق [illegible] نیست برای بندگان و آرزوی [illegible] است

حق نایل گردد [illegible] توجه کلی است و [illegible] حق که آن غفلت نداشته باشد از خدا

از خدای خود [illegible] که خدا را در غفلت از این که [illegible] حق باشد و نصیب از یاد [illegible]

با [illegible] و [illegible] دیگر همه کار [illegible] خدا پرستی است و بندگی کردن است در راه خداوند [illegible]

از روی بصیرت و معرفت حق [illegible] و شکر [illegible] که تا از این دار دنیا برود [illegible]

و شکر [illegible] که [illegible] تا [illegible] نجات [illegible] داشته باشد اگر در دار دنیا [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و نجات ابدی دارد و به نعمت حق نایل [illegible] و مایه [illegible] میشود و خدا را بنده [illegible]

کرده است از روی فهم و بصیرت [illegible] از دار دنیا رفته است و [illegible]

و از این دار فانی که [illegible] است و به دار باقی لقا رفته است و نایل شده است و به عالم لقا [illegible]

و رحمت ایزدی نایل میشود و عیش جاودانی در [illegible] به [illegible] خواهد [illegible]

این [illegible] که به [illegible] ایزدی [illegible]

رحمت الله علیه [illegible] بزرگوار است خداوند توفیق [illegible]

به بندگان [illegible] است و بهشت [illegible]

و [illegible] از [illegible] هزار [illegible] لطف خداوند [illegible]

معرفت از دنیا برود که [illegible] معرفت حق است و [illegible]

کرده [illegible] از آن [illegible] لقا [illegible]

و [illegible] اکرم است و [illegible]

[illegible] است [illegible]

و [illegible] خداوند [illegible]

چه در دنیا و چه در آخرت . این کتاب [illegible] در روز

[illegible] ماه [illegible] ۱۳۰۰

[illegible] ۱۸ ربیع المولد ۱۲۷۹

[illegible]